



# انقلاب

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دور دوم سال پانزدهم ۱۳۷۳ ارکان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۲۳

## چین

### فاجعه کشتار تومو!

### پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات آمریکا

#### و عواقب آن

سارا محمود

درانتخابات میان دوره ای آمریکا که درماه نوامبر گذشته برگزار گردید، حزب دمکرات شکست خورد و کنترل خود را برهر دو مجلس کنگره آمریکا از دست داد. شکست دمکراتها کامل و همه جانبه بود و جمهوریخواهان علاوه بر پیروزی در دو مجلس کنگره در بسیاری از فرمانداریها و مجالس قانونگزاری ایالات نیز اکثریت آراء را بدست آوردند. درحالیکه مقامات کلیدی و صاحب پست حزب جمهوریخواه همه ابقا شدند. مهره های نامدار حزب دمکرات از قبیل تام فولی رئیس مجلس نمایندگان و ماریو کومو فرماندار با نفوذ نیویورک که از سرمایه های حزب دمکرات محسوب میشدند ازرقبای بی اهمیت تر شکست خوردند. جدول زیر این شکست قطعی دمکراتها به جمهوریخواهان را به نمایش میگذارد.

دموکراتها		جمهوریخواهان	
قبلی	جدید	قبلی	جدید
۵۶	۴۷	۲۵۶	۱۷۶
۴۴	۵۳	۱۹۹	۲۲۷
۱۷	۲۹	۲۰	۳۰

اکثریت کنگره آمریکا از ۱۹۴۶ همواره با دمکراتها بوده است. پیروزی همه جانبه جمهوریخواهان پس از ۴۰ سال بیانگر تحولات عظیمی درجهت گیری سیاسی و ساختار قدرت دراین کشور است و بهمین جهت بسیاری از مفسرین آنرا یک "انقلاب سیاسی" خوانده اند. نتایج و عواقب این تحول هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی پدیده خواهد بود.

بقیه درصفحه ۳

بیش از یکماه و نیم است که ارتش روسیه با خشونت و بیرحمی کم نظیری جمهوری چین را مورد تهاجم قرار داده تا درخواست استقلال طلبان این جمهوری خودمختار روسیه را که خواهان جدائی هستند، در هم بکوبد. هواپیماهای جنگی روسیه بطور روزانه کلیه مناطق شهری و روستائی چین را بمباران کرده پلها را ویران ساخته، بیمارستانها، مدارس، تاسیسات برق و آب رسانی را منهدم کرده ویناهنگاههای مردم فراری از شهرها و روستاها به کوهستانها را زیر آتش بمبهای مرگ آوری نظیر بمبهای خوشه ای و سوزنی و ... قرار میدهند. عملیات ارتش روسیه بر اساس گزارشات خبرنگارانی که از مناطق شهری و روستائی چین بازدید میکنند به سرحدقوم کشی Genocide تمام عیار رسیده است.

مرحله نظامی سرکوب چین از پی مراحل قبلی مانند، محاصره اقتصادی، تلاش برای سازماندهی کودتای مخالفین، دخالت نظامی پوشیده واحدهای وزارت کشور روسیه در هیئت نیروهای وابسته به اپوزیسیون ژنرال دودایف، بمباران فرودگاه و مراکز حساس گروژنی توسط هواپیماها و هلی کوپترهای ناشناس... فرا رسید و یلتسین تلاش کرد تا با نشان دادن پنجه آهنین در سرکوب جدائی طلبان بر موج احساسات ناسیونالیستی سوار شده و "بازار" محبوبیت شدیداً در حال کاهش خود را (بر اساس آخرین نظرسنجی ها محبوبیت او به ۱۵٪ کاهش یافته است) از طریق بازی با ورق شونیم روسی و ربودن گوی رقابت از امثال ژیرانفسکی ها رونق دوباره ای ببخشد. مقاومت چینیها در برابر تهاجم ارتش روسیه و شکست فزاینده بار ارتش ترنندهای اولین تزار منتخب !! روسیه را نقش بر آب ساخت.

اما بینیم که بهانه یلتسین و داروخته حاکم بر روسیه در سرکوب چینیها چه میباشد! یلتسین با این مستمسک که اگر چین بخواهد مستقل شود بقیه در صفحه ۲

## مباحثات کنگره

درصفحه ۱۵

### در این شماره :

- در صفحه ۲۲ ضرورت دفاع از استقلال شکل اتحادیه ای مردان پروتدر انقلاب سوسیالیستی، چیزی بیش از ...
- در صفحه ۶ حوادث بوسنی و فاجعه تقسیم جهان به شمالی ها و جنوبی ها
- در صفحه ۱۰ اصلاحات اخیر در قانون طلاق
- در صفحه ۱۱ اخبار
- در صفحه ۲۹

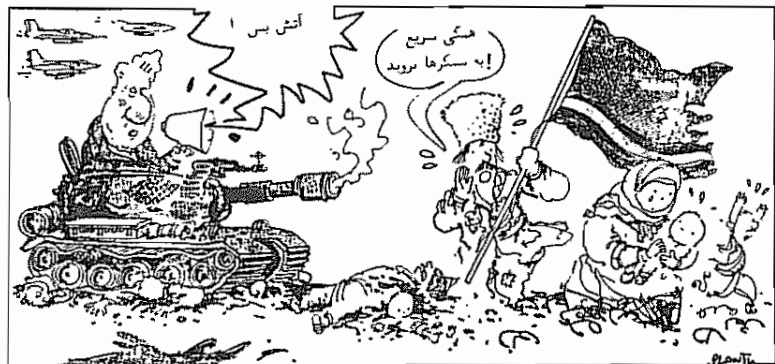
قدرت با ماشین های آخرین مدل غربی ( و البته با حمایت محافظین مسلح ) در گروژنی در حال رفت و آمد بودند. بدین ترتیب ناسیونالیسم دواآشه و تند و تیز دودایف پوششی بود برای حاکم کردن یک نظام عقب مانده استبداد عشیرتی که جزظواهر خارجی استقلال آنچه که نصیب مردم چنین کرد عبارت بود از فلاکت ، ورشکستگی اقتصادی ، فساد، رشد یسابقه جنایت و... در آستانه دخالت نظامی روسیه نارضائی توده ای علیه کلیه جوانب سیاست دودایف افزایش یافته ، شعارهای او جذباتش را برای مردم از دست داده و فعالیت اپوزیسیون رشد چشمگیری نموده بود...

تهاجم ارتش روسیه و شکست طرح اولیه یلتسین که عبارت از سرکوب ضربتی چنین بود بیشک دارای عواقب سیاسی دامنه داری است . در همینجا باید بگوئیم که اشغال کاخ ریاست جمهوری در گروژنی برخلاف ادعای یلتسین بهیچ وجه پایان فاز نظامی سرکوب چنین نیست؛ همانگونه که در افغانستان نیز تصرف کاخ ریاست جمهوری و کشتن حفیظ الله امین نه پایان بلکه سرآغاز واقعی فاز نظامی ثی بود که اتحاد شوروی آنروز را بمشابه یکی از دو ابرقدرت جهان در باتلاق جنگی ویرانگر فرو برد که حاصل آن چیزی جز شکست مداخله گر و رشد ارتجاع و تاریک اندیشی نبود . احزاب عمده اپوزیسیون بجز ژیرانوسکی اقدام یلتسین را مردود شمرده اند . "گزینش روسیه " به رهبری گایداری که تنها تشکل محافظه کار طرفدار یلتسین بود خود را از رئیس جمهور دور کرده و موضع انتقادی نسبت به او اتخاذ کرده است . در آخرین نظرسنجی که توسط یکی از جامعه شناسان انجام شده ، پاسخ دهندگان تمامی بهانه های دولت برای تهاجم نظامی را مردود شمرده اند. نظرخواهی دیگری نشان میدهد که بیش از نیمی از کسانی که نسبت به سیاست موضع انقلابی اتخاذ کرده بودند اکنون به مخالفت با جنگ چنین پرداخته اند. مطبوعات و رسانه های غیر وابسته به دولت نیز موضعی انتقادی و افشاگرانه اختیار کرده و علیرغم تهدید و خط و نشانهای دولت ، فاجعه چنین را با همه ابعاد جنایتی که در آن میرود در معرض قضاوت افکار عمومی مردم روسیه قرار میدهند. مرکز جمع آوری کمک برای پناهندگان چچنی در مسکو پر از مردمی است که علیرغم تبلیغات دولت و در حالیکه خود در شرایط بسیار بد اقتصادی قرار دارند کمکهای خود را به چچنیهای قربانی تهاجم نظامی دولت روسیه عرضه میکنند. در روسیه جز راست افراطی و فاشیست هیچ جریانی از این کشتار قومی حمایت نمیکند و از این نظر یلتسین بر برخلاف انتظارش در انزوای کامل قرار گرفته است . ابعاد نارضائی در صفوف ارتش فوق العاده بالاست . بسیاری از فرماندهان از

اعلام میکنند) مشروط شده است. اما یلتسین و حاکمان کرملین حتی به آنچه که نوشته بودند نیز عمل نکردند زیرا همین ماده بغایت ارتجاعي را هم که معنایی جز نقی حق تعیین سرنوشت ندارد، برای عمل نکردن بر کاغذ آورده بودند.

زوخار دودایف رئیس جمهور چچن شخصیتی قابل قیاس با کاماخودیا ناسیونالیست دواآشه گرجی میباشد. او که اکنون خود را یک مسلمان مومن معرفی میکند برای ترقی در سلسله مراتب ارتش شوروی ، در سال ۱۹۶۶ بهضویت حزب کمونیست در آمد. و با صعود سریع به رده های بالای نظامی در سال ۱۹۸۹ به فرماندهی واحدهای جنگنده اسرتراتژیک هسته ای شوروی مستقر در استونی منصوب شد. در آستانه فروپاشی اتحاد شوروی هنگامیکه ناسیونالیسم ملل غیرروس در بورس بود با طرح شعار استقلال چچنها در کنگره خلق چچن ، پا به صحنه سیاست نهاد. در حالیکه از ارتش خلق شده بود در کودتای نافرجام اوت طرف یلتسین را گرفت و در اکتبر ۱۹۹۱ با وعدهائی نظیر استقلال و تبدیل چچن به کویت قفقاز با ۸۵٪ آرا به ریاست جمهوری انتخاب شد . با بافشاری دودایف بر روی استقلال ، مناسبات او با دولت روسیه بهم خورد. با آغاز محاصره اقتصادی و قطع سوبسیدها وضع زندگی مردم رو به خرابی نهاد. خرابی اوضاع چچن موجب رشد نیروهای اپوزیسیون شد اما عکس العمل دودایف تمرکز همه قوا در دست خود بود. او در آوریل ۱۹۹۳ دولت و پارلمان چچن را منحل ساخته و بتدریج مبادرت به اعمال سانسورکرد. در اکتبر ۱۹۹۴ هنگامیکه یلتسین به سرکوب پارلمان پرداخت ، دودایف با حمایت از سرکوب ، پیشنهاد نمود که برای کمک به او قوای نظامی چچن را به مسکو اعزام کند(غافل از اینکه سرکوب شورای عالی مقدمه سرکوب چچن بود). بدین ترتیب او بیش از پیش بر حمایت و وفاداری خانواده و عشیره و برقراری نوعی استبدادعشیرتی رو آورد. در حالیکه محاصره اکثریت مردم چچن را به فقر فقر وفلاکت یسابقه ای پرتاب کرده بود نورچشمی ها و وابستگان بسه

سایر مناطق خودمختار روسیه نیز هوای استقلال برسرشان زده و در نتیجه روسیه دچار تجزیه و بی ثباتی سیاسی خواهد شد ، سرکوب چچن را توجیه میکند . برای ما ایرانیها که در کشور چندملیتی زندگی میکنیم و بارهای بار مستبدین حاکم بر کشور با عنوان کردن همین بهانه ( تبدیل ایران به ایرانستان ) حقوق ملی خلقتی ساکن در ایران را درهم کوبیده اند، نغمه شوم این بهانه تراشی ها ، که ورد زبان همه مستبدین در سرکوب حقوق ملی مردم در سراسر تاریخ بوده یس دیر آشناست. ملتی که ملل دیگر را برده نماید خود هرگز آزاد نتواند بود و نقی حق تعیین سرنوشت چیزی نیست مگر نقی یکی از پایه ای ترین ارکان آزادی ! اما موعظه اصول آزادی برای حاکمان کرملین مفید هیچ فایده ای نیست و آنها بهتر از هر کس دیگر میدانند که چه میکنند. آندرانیک میگرانیان یکی از مشاوران شورای ریاست جمهوری میگوید " ما در یک نقطه عطف قرار گرفته ایم . یا باید شاهد از هم پاشی روسیه بود و یا باید قدرت را از طریق استبدادی تحکیم کرد." او ادامه میدهد: "متاسفانه ما شیوه دیگری برای تحکیم قدرت سراغ نداریم " . آندرانیک میگرانیان از سالها پیش مبلغ این نظریه است . او معتقد است که درکشورهای عقب مانده آترناتیو باید یک قدرت مقتدر و متمرکز استبدادی باشد که بعدد آن سرمایه داری بتواند راه پیشرفت خود را هموار کند. بنابراین است که یلتسین و اطرافیان او تردیدی در به آتش کشیدن پارلمان و تبدیل آن به دومای مشورتی و نیز قوم کشی در چچن برای بزانو در آوردن مردم آن بخود راه نمیدهند. آری بنظر یلتسین و اطرافیان او ، دموکراسی برای روسیه امری لوکس و پیش رس بوده و اولویت مقدم تبدیل روسیه یک دولت متحد و مقتدر است و آنها برای رسیدن به این هدف راهی جز استبداد سراغ ندارند! در قانون اساسی جدید مسئله جدائی هر ملیت نه فقط به آراء اعلام شده ملیت خواهان جدائی بلکه به آراء موافق کل مردم روسیه ( که مثلاً از طریق یک فراندوم نظر موافق خود را



پیروزی جمهوریخواهان ...

## "انقلاب" راست علیه دولت رفاه

پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات میان دوره ای را بیل کریستول، مسئول برنامه ریزی حزب جمهوری خواه چنین توصیف کرد: "این انقلاب روسیه است، درجهت معکوس" - او تنها کسی نیست که "انقلاب محافظه کاری" آخر قرن در آمریکا را با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه مقایسه کرده است. جهت اشاره همه اینان، نقش دولت در برنامه انقلاب ۱۹۱۷ و برنامه جمهوریخواهان در انتخابات اخیر است. یعنی اگر در اولی به دولت بصورت ابزاری علیه سرمایه و مسئول برنامه ریزی برای برکشیدن طبقات تهیدست نگریسته میشد، دومی بشدت با دولتی که آزادی سرمایه را محدود کند و نیز هر نوع برنامه ریزی برای متعادل تر کردن توزیع از طریق برنامه های رفاهی، مخالف است. بهمین جهت موج جدید محافظه کاری با شعار "دولت کوچک" در مقابل ساختار گسترده تاکسونی بچنگ دمکراتها رفت.

انقلاب علیه سرمایه در آمریکا هرگز صورت نگرفته و مقایسه "انقلاب محافظه کاری" آمریکا با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه حتی در رابطه معکوس قیاسی مع الفارق است و کاربرد مداوم آن در جریان انتخابات آمریکا، البته مصرف انتخاباتی داشت. درحقیقت برنامه جمهوریخواهان که تحت عنوان "قرارداد با آمریکا" توسط نیرت گین گریچ، معمار پیروزی اخیر جمهوریخواهان و رئیس آتی مجلس نمایندگان آمریکا ارائه شد، در اساس علیه طرح "نیوویل" روزولت و هدف آن پیاده کردن آجر به آجر دولت رفاه است که طی ۶۰ سال، از ۱۹۳۳ تاکنون بنشده است. برنامه به ملت آمریکا قول میدهد طی صد روز این بنا را برچیند! براساس این برنامه مالیات سرانه و مالیات بردرآمد برای سرمایه گذاری ۱۴۷ میلیون دلار کاسته خواهد شد. کاهش بودجه ناشی از این سیاست، از طریق کاهش ۱۷۶ میلیارد دلار از برنامه های رفاه دولت فدرال جبران خواهد شد. هزینه های بیکاری ۲۴ درصد، بهداشتی ۳۰ درصد، کمک به فقرا ۳۵ درصد، و سایر هزینه های داخلی دولت فدرال ۳۶ درصد کاسته خواهد شد. البته هزینه های دفاعی دست نخورده خواهد ماند. این همه درحالی است که دولت رفاه و سیستم تأمین اجتماعی آمریکا درمقایسه با اروپای شمالی هم اکنون نیز اسفناک است. یادآوری و تأکید

ویرانی بر صفحه های تلویزیون جهان را به لوزه در آورد، آنها ناچار شدند از شدت خشونت اعمال شده علیه غیرنظامیان چنین اظهار تاسف کرده و از یلتسین بخواهند که سرکوب را بگونه ای هدایت کند که " تلفات وارده به غیرنظامیان به حداقل برسد! در همین رابطه یکی از مقامات مسئول آمریکائی میگوید: " آنها (روسها) در سه سال گذشته (چین) را تحمل کردند. اگر ما بجای آنها بودیم چنین چیزی را تحمل نمیگردیم " (نیوزویک ۲۳ ژانویه صفحه ۲۰). همین نشریه گزارش میکند که مقامات آمریکائی بطور خصوصی با عزم جزم مسکودر سرکوب چین ابراز همدردی میکنند. نشست وزیران خارجه اتحاد اروپا در بروکسل (۲۳ ژانویه) نیز تصمیم گرفت علیرغم حوادث چین به حمایت خود از یلتسین ادامه دهد! این مسئله که چین ها بمشابه ملت از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و حق دارند خود را سوا تصمیم بگیرند که با فدارسیون روسیه بمانند یا نه برای کشورهای غربی مهم نیست. گردانندگان سرمایه جهانی توهمی درباره حقوق بشر، دمکراسی، حق تعیین سرنوشت و سایر مسائل مربوط به آزادی و دمکراسی ندارند. اولویت آنها آنستکه روسیه یک کشور سرمایه داری و متحد سرمایه بین المللی تبدیل گشته و درهای خود را بر روی غارت سرمایه جهانی بگشاید. و صد البته اگر لازم بود از طریق بیرحمانه ترین اشکال قوم کشی. حوادث چنین درس گرانبهائی است برای کلیه کسانی که اسیر و مرعوب تبلیغات سرمایه داری شده و چنین میندازند که گویا " سرمایه داری واقعا موجود " میتواند موجد آزادی، دمکراسی و حق تعیین سرنوشت باشد!

این چچنها هستند که باید در باره نحوه تنظیم رابطه خود با فدارسیون روسیه و درباره نظام سیاسی حاکم بر خود تصمیم بگیرند. حق تعیین سرنوشت ملتها تا سر حد جدائی یکی از پایه های بنیادی دمکراسی است و پایبندی به آزادی، مستلزم دفاع قاطع از این حق میباشد. سرکوب بیرحمانه چین با تلافی است که سرکوبگران مستبد را در خود غرق خواهد کرد!

اینکه به ورطه جنگی ناخواسته کشیده شده اند در برابر دوربینها علناً نارضائی خود را بیان میکنند و سربازان نیز بنوبه خود از اجرای دستورات فرماندهان سرپیچی کرده و یا فرار را به ماندن در صفوف ارتش ترجیح میدهند. تظاهرات توسط مادران سربازان اعزامی به جبهه ها شروع شده و به موجی از تظاهرات ضد جنگ - اگر چه هنوز ابعاد آن بزرگ نیست - دامن زده است. اما عواقب این تهاجم بر روی مردم چین که در شرایط حاضر قربانی واقعی این تهاجم هستند برآب زبانبازتر است. حمله ارتش روسیه در شرایطی صورت گرفت که نارضائی توده ای از سیاست مستبدانه دودایف در حال افزایش بود. اما تهاجم نظامی روسیه بر روی نظام سیاسی استبدادی ساخته و پرداخته دودایف پرده انداخته و نامبرده را به قهرمان مبارزه علیه اشغالگران روس مبدل ساخته است. تهاجم به چین خشم ملیتهای دیگر ساکن قفقاز را نیز بر انگیزته است. کنفدراسیون خلقهای قفقاز که خلقهای کوچک منطقه را متحد میکند در مورد عواقب ادامه تهاجم نظامی به روسیه هشدار داده و اعلام کرده است که در صورت عدم قطع عملیات نظامی این کنفدراسیون داوطلبان جنگ با روسیه را از میان ملیتهای دیگر ساکن منطقه به چین اعزام خواهد کرد. با توجه به آنکه چچنها مسلمانند و بخشی دیگری از ملل قفقاز نیز مانند چچنها مسلمان میباشدند، تهاجم روسیه میتواند شرایط را برای رشد و تبدیل جنگ ملی به جنگ مذهبی بین روسیه مسیحی و ملل مسلمان قفقاز مبدل سازد...

در پرتو فاجعه ای که در چین در حال وقوع است، موضع دمکراسیهای غربی که خود را پاسدار و مدافع حقوق بشر میدانند شایسته بررسی است. رویدادهای چچن بار دیگر ادعاهای دروغین آنها در باره حقوق بشر را افشاء کرد! دولتهای مزبور با اعطای چک سفید به یلتسین دست او را در سرکوب چچن باز گذاشتند با این ارزیابی که ارتش روسیه در طی مدت کوتاهی مسئله چچن را حل و فصل خواهد کرد. اما هنگامیکه ارتش روسیه با مقاومت مردم چچن روبرو شد و انعکاس ابعاد بیرحمانه این کشتار و



این نکته مهم است که برچیدن دولت رفاه به معنای حذف برنامه خیریه نیست. هدف جمهوریخواهان حذف نقش دولت در اقتصاد از طریق حذف برنامه هایی است که موجب تغییر موقعیت بخشی از طبقات پائین و ارتقاء موقعیت اجتماعی آنها به طبقه متوسط و توزیع متعادلتر محصول کل اجتماعی میشود. اتفاقاً آنچه از هزینه های رفاه در برنامه جمهوریخواهان باقی خواهد ماند سیستم تأمین اجتماعی را تغییر شکل داده و آنرا به برنامه خیریه تبدیل خواهد کرد. بنابراین برنامه جمهوریخواهان موجب تحولات وسیعی در ساختار جامعه خواهد شد. مثلاً موقعیت زنان بویژه زنان فقیر رادرنظر بگیریم، مادران ازدواج نکرده پائین ۱۸ سال حق دریافت کمک اجتماعی ندارند، مادران ازدواج نکرده بالای ۱۸ سال ازدواج نکرده نیز اگر دیپلم نگرفته باشند، کمکهای اجتماعی به آنها کم و سپس قطع خواهد شد، در هر دو مورد جهت گیری رسمی قانون آن است که این مادران قبول کنند فرزندانشان را به خانواده های دیگر برای سرپرستی بپردازند. اگر خانواده فقیر بیشتر از دوفروزد داشته باشد، کمکی برای آنها پرداخت نمیشود. مادران مشکوک به اعتیاد کمک دریافت نخواهند کرد و مادرانی که کمک دریافت میکنند مرتباً مورد بازرسی و معاینه قرار میگیرند. در واقع حرمت این مادران چنان خدشه دار میشود، که دیگر نمیتوان آنها را برای رها کردن احتمالی فرزندان، یا تأمین زندگی آنها از هرراهی سرزنش کرد. به این ترتیب جمهوریخواهان از طریق فشار مالی حقوق زنان را پس میگیرند. نفی حقوق و آزادیها البته به زنان محدود نمیشود. افراد مجرد اعم از زن و مرد مشمول قانون تأمین اجتماعی نخواهند بود و البته اکثریت جمهوریخواهان مخالف آزادی سقط جنین هستند. تقویت ارزشهای سنتی و عقب افتاده خانوادگی در مقابل حقوق فردی انسان از اهم برنامه های آنهاست. بهمین دلیل با آنکه جدایی دین و دولت در قانون اساسی آمریکا بصراحت پذیرفته شده، آنها خواهان گنجاندن درسهای مذهبی و حتی مراسم نمازخوانی در برنامه مدارس هستند، و بدین منظور متممی برای قانون اساسی پیشنهاد داده اند که درجه چهارم ژوئیه آینده به رأی گذارده خواهد شد. راسیسم البته وجه دیگری از برنامه آنهاست. هم اکنون ۲۰ میلیون آمریکایی در این کشور زندگی میکنند که خارج از آمریکا متولد شده اند، مهاجران غیربناهند و پائین ۷۵ سال حق استفاده از سیستم تأمین

اجتماعی را نخواهند داشت. حذف سوسیدهای کشاورزی، کاهش شدید کمکهای تحصیلی و بهداشتی و کمک به پیرسالان از جمله برنامه های اصلی جمهوریخواهان برای تأمین "دولت کوچک" است. حق استفاده از مزایای تأمین اجتماعی حداکثر به ۵ سال و اگر متوالیاً استفاده شود فقط دو سال خواهد بود. "قرارداد با آمریکا"، چاره مصائب اجتماعی را که این برنامه ببار خواهد آورد نیز با اتکاء بر سنتهای مرسوم محافظه کاری تدارک دیده است. گسترش یتیم خانه ها، گداخانه ها، تقویت پلیس و زندان، مخالفت با گسترش بررسی قضایی موارد اتهام و تقویت قوانین خشن عمومی، راه حل آنها برای مشکلات اجتماعی است.

درواقع دولت آژان و تکیه بر اخلاق و مقررات سنتی و مذهبی راهگشای آزادی کامل سرمایه از دولت رفاه است. و دولت رفاه که با طرح "تیودیل" روزولت درمقابل با بحران بزرگ دهه سی نباشد، با موج سوم راست جدید که قویترین موج محافظه کاری پس از جنگ دوم است و پاسخ سرمایه داری به بحران اقتصادی کنونی است فرو میریزد.

**سیاست خارجی**  
جمهوریخواهان البته از سیاست داخلی آنها جدا نیست. جمهوریخواهان تحت عنوان مخالفت با "سیاست چندجانبه گرایی" که به سیاست انزوا در سیاست خارجی هم تعبیر شده است، خواهان دفاع از سرمایه آمریکایی در مقابل سایر بلوک های اقتصادی، از طریق سیاستهای حمایتی، تقویت صنایع تسلیحاتی، کاهش نقش سازمان ملل و گسترش اختلافهای جانبدارانه که به جنگهای محلی دامن میزند، بجای صرف هزینه و نیرو برای خاتمه دادن به مناقشات محلی هستند. بهمین دلیل این مدافعان سینه چاک تجارت آزاد، بشدت با "گات" مخالفند. نیورت گین گریچ رئیس آتی مجلس نمایندگان، باب دال رئیس آتی سنا و جسی هلمز رئیس جدید کمیسیون خارجی، مثلی که اهرمهای اصلی حزب جمهوریخواه را در دست دارند هر سه نفرت خود را از گات اعلام کرده اند، زیرا مخالف تقسیم منافع با بلرکهای بزرگ اقتصادی هستند و گات را "فروش حق حاکمیت آمریکا" یعنی از دست رفتن سروری آمریکا بر نظام جهانی سرمایه داری میدانند. کاهش کمک آمریکا به سازمان ملل، مخالفت با شرکت آمریکا در عملیات صلح (سومالی، هائیتی، بوسنی)، رفع تحریم فروش سلاح به بوسنی، افزایش فشار به کوبا، مخالفت با کمک مالی و اقتصادی به روسیه،

مخالفت با استرداد کانال پاناما به جمهوری پاناما. گسترش ناتو به شرق تا مرزهای روسیه و حتی دفاع از شرکت کشورهای بالتیک در آن، حمایت فعال از تایوان و مخالفت با چین، مخالفت با کمک به سوریه، ادامه تحریم عراق، مخالفت با برنامه های محیط زیست، جزئی از سیاستهای خارجی جمهوریخواهان است. جسی هلمز رئیس آینده کمیسیون خارجی، که دولت کلینتون طی دو سال باقیمانده از ریاست جمهوری اش، بدون جلب رضایت او حتی نمیتواند لوابیح خود را به بحث جدی بگذارد، کسی است که از حمله به کوبا، دخالت نظامی علیه دولت ساندرنیست، از مارکوس در فیلیپین، پینوشه در شیلی، رژیم نژادپرست در آفریقای جنوبی و عدم تحریم اقتصادی آن حمایت کرده است و چین را حتی امروز "سرخ" میخواند. او بلافاصله پس از پیروزی جمهوریخواهان، از پیوستن لهستان به ناتو و افزایش فشار به کوبا و رفع تحریم بوسنی دفاع کرد. برنامه تشنج زای جمهوریخواهان در سیاست خارجی، طبیعتاً عواقب گسترده ای برای همه مردم جهان خواهد داشت. تا جائیکه انگلیس متحد دیرین آمریکا در اروپا که حتی پس از انتخابات، برخلاف فرانسه از قبول عواقب پیروزی جمهوریخواهان طفره میرفت، پس از رفع تحریم فروش سلاح به بوسنی، درصاف گذشته با مقامات فرانسه برای مذاکره جهت ایجاد دفاع مشترک هوایی ملاقات کرد.

### زمینه های پیروزی جمهوریخواهان:

پیروزی جمهوریخواهان البته مثل صاعقه در آسمان بی ابر نبود. تحولات عظیم در ساختار نظام سرمایه داری طی دهه های اخیر، تحولات درمناسبات سیاسی بین المللی و بحران عمیق ساختاری نظام سرمایه داری طی دو دهه اخیر زمینه های لازم برای تغییر سیاست دولت آمریکا را فراهم کرده بود. بنای دولت رفاه در آمریکا هنگامی گذاشته شد که رکود بزرگ، اقتصاد سرمایه داری بین المللی را فلج کرده بود. صنایع آمریکا که پس از رکود بزرگ دور جدیدی از رونق را آغاز میکرد، کارگرانی از پافتاده و ناراضی دراختیار داشت، درخارج فاشیسم، هم سرمایه داری و هم سوسیالیسم بمشابه آکترناتیو آنرا بمشابه میطلبید. دولت رفاه قرار بود صلح اجتماعی را در داخل آمریکا تأمین کند و زمینه های رشد سرمایه و جهش صنایع آمریکایی را که همه جهان تشنه آن بودند فراهم کند. توان مالی و صنعتی آمریکا

درخارج بی رقیب بود. پس از جنگ دوم درحالیکه آمریکا در داخل از رونق و شکوفایی اقتصادی بهره مند بود، درخارج متحدین خود را برای جنگ سرد سازمان مدها، ناتو بازوی نظامی این اتحاد و طرح مارشال بازوی اقتصادی آن بود. طرح مارشال نه فقط متحدین سیاسی آمریکا را بلحاظ اقتصادی بازسازی میکرد و به صلح اجتماعی در اروپا کمک میکرد، بلکه بازار لازم برای سرمایه و صادرات آمریکا را فراهم میکرد. با توجه به برتری بی چون و چرای آمریکا در نظام سرمایه داری بین المللی، تجارت آزاد برای سرمایه آمریکایی خطر نبود، برعکس مفید هم بود.

اوضاع از دهه هفتاد به بعد رویه تحول نهاد، تقویت قدرت اقتصادی اروپا و ژاپن که اکنون به بلوکهای رقیب آمریکا تبدیل شده اند و تضعیف موقعیت آمریکا نسبت به آنها، اکنون حمایت از سرمایه و صنایع آمریکا در مقابل این بلوکها را به مشغله اصلی سیاستمداران این کشور تبدیل کرده است. فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد شوک نهایی را برای تحولات سیاسی وارد کرد. آمریکا دیگر به اروپا، به ژاپن، به غولهای جدید سواحل اقیانوس آرام به چشم متحد نگاه نمیکند. "سیاست انزوا، یعنی احساس عدم امنیت اقتصادی در مقابل رقیب، کنار گذاشتن ائتلاف قبلی، دفاع از سیاستهای حمایتی، جستجوی منافع خود در مقابل رقیب به هرقیمت و با هرروش. سیاستهای دوره قبل، یعنی دفاع از بلوک سرمایه داری در برابر بلوک شوروی، اکنون "خیرخواهانه" خوانده میشود، یعنی مقابله با شر "کمونیسم" که دوران آن سپری شده است، "خیرخواهی" نمیتواند انگیزه و محرک اقتصاد باشد و آمریکا باید در سیاست خارجی در جستجوی منافع خاص خویش باشد و در سیاست داخلی باید از طریق کاهش هزینه های سرمایه، قدرت رقابت سرمایه های آمریکایی را در بازار بین المللی فراهم کند و این ممکن نیست مگر از طریق برچیدن دولت رفاه.

درواقع پس از پایان جنگ سرد، فاصله دمکراتها و جمهوریخواهان در سیاست خارجی بشدت کم شده بود، و در سیاست داخلی حزب دمکرات، یا لاقبل بخش بزرگی از آن بشدت به راست کشیده میشد. کافی است بخاطر داشته باشیم کنگره تاکنونی آمریکا که اکثریت آن با دمکراتها بود لویج کلینتون برای "تحرك اقتصادی"، بیمه بهداشت و اصلاح سیستم قضایی در جهت تقویت بررسی مورد به مورد جرایم را رد کرد. کلینتون خود از

انتخابات هم بمنظور سازش با جمهوریخواهان و هم جهت کسب آراء مردم و دمکراتهای راست بسیاری از وعده های انتخاباتی خود را فراموش کرد و دائماً به راست حرکت کرد و اگرچه خود را جناح مرکز حزب دمکرات میدانند. اما بسیاری از مفسران برآنند که پراگماتیسم و مصالحه های پی درپی، او را از مرکز بطرف راست کشیده است. روح هار و درنده خوی سرمایه و سودافزایی درآستانه انتخابات میان دوره ای آمریکا چنان درجولان بود که در جریان مبارزه انتخاباتی جمهوریخواهان حتی هیلاری کلینتون را بخاطر دفاعش از سیستم تأمین اجتماعی و بیمه عمومی درمانی، شیخ "کارل مارکس" میخواندند. و او بمنظور کسب آراء برای کلینتون گذشته فمینیستی، و نظراتش راجع به آزادی سقط جنین را بشدت مخفی و انکار میکرد و در مصاحبه هایش خود را یک متدیست مسیحی میخواند! که هم حملات راست مبنی بر دورویی کلینتون ها و هم دلسردی جناح چپ حزب دمکرات و معتقدین به اصلاحات را دامن میزد. دمکراتهای اصلاح طلب در دوسال اخیر بمعنای واقعی گروگان راست ها بودند و پس از انتخابات کم نبودند دمکراتهایی که اقرار کردند "بالاخره آزاد شدیم!". البته گردش بر راست مختص حزب دمکرات نبود. در طرف مقابل هم حزب جمهوریخواه بتدریج از "حزب نیکسون" به "حزب ریگان" تبدیل شده است.

### چه کسانی به جمهوریخواهان رأی دادند؟

ملت آمریکا دو سال پیش رئیس جمهور دمکراتها را روی کار آورد. زیرا برنامه مرکزی کلینتون در انتخابات، برقراری بیمه بهداشت و اصلاح سیستم تأمین اجتماعی و مقابله با مصائب اجتماعی بود. چرا همین ملت دوسال بعد به برنامه جمهوریخواهان رأی داد. مرجح محافظه کاری جدید به کدام نیروی اجتماعی متکی است؟

بودجه اصلاحات اجتماعی که دمکراتها وعده میدادند، عمدتاً براخذ مالیات استوار است. از اینرو در دوسال گذشته جدالی نظری روی مسئله مالیاتها داغ بود. جمهوریخواهان مرتب براین شعار کوییده اند که "پولی را که شما به جان سختی بدست

میآورید، میگیرند و به آنها میدهند". این "آنها" کیستند؟ "فقرا"، "مادون طبقه"، بیکاران، مهاجران، بخش بزرگی از زنان (مگر نه اینکه آمریکا جایی است که در آن فقر بیش از هرجا فمینیزه شده است؟)، آن "یک سومی"ها که حتی دولت رفاه هم نتوانسته است احساس رضایت و "خوشبختی" در آنها ایجاد کند. جمهوریخواهان لایه های متوسط ومرفه جامعه را متقاعد کرده اند که دولت رفاه پول آنها را میگیرد و به فقرایی میدهد که تنبل هستند، کار نمیکند و عامل اصلی گسترش فساد و جرم و خباثت هستند. نگاهی به تناسب آمار رأی دهندگان دو حزب به درک موضع نیروهای اجتماعی مختلف در انتخابات کمک میکند:

(رجوع شود به جدول انتهایی صفحه) چنانکه میبینیم اکثریت رأی دهندگان به حزب جمهوریخواه مرد، سفید پوست و میانه حال هستند، اکثریت رأی دهندگان به حزب دمکرات زن، رنگین پوست و جوانان هستند. معهذا، این بدان معناییست که ادعای جمهوریخواهان در مورد رابطه دولت رفاه و فقر درست است. درحقیقت تنها یک سوم از بودجه رفاه اجتماعی صرف برنامه های فقرا میشود. ارتقاء موقعیت لایه های متوسط و سیمانی که این لایه ها را به اقلیت بالا و مرفه جامعه چسبانیده و "دوسومی"ها و آن "ما"ی کذایی را در برابر "آنها" یعنی تهیدستان ایجاد کرده، همین سیستم رفاه است. بیش از نیمی از آمریکائیکها بنحوی از مزایای این سیستم استفاده میکنند. سوسید کشاورزی که قرار است در برنامه جمهوریخواهان حذف شود، نه به فقرا بلکه به کشاورزان متوسط و اغلب مرفه تعلق میگیرد، بورسها و کمکهای تحصیلی دولت فدرال، قروض دانشجویی، بخشودگیهای مالیاتی، چکهای کمک هزینه اجتماعی همه به این طبقات و فرزندان آنها داده میشود. تعطیل مرکز فرهنگی و هنری کندی که جزء برنامه جمهوریخواهان است، کمترین ارتباط را با "آنها"، یعنی تهیدستان دارد و قس علیهذا...

طبقه متوسط، لاقبل لایه های پائینی آن درخت را میبیند، ولی جنگل را نمیبیند. وعده کاهش مالیات توسط جمهوریخواهان اثر فوری دارد، ولی تا تأثیر قطعی برچیدن دولت رفاه بوضعیت این لایه ها

دموکراتها	مرد	مرد سفیدپوست	کل سفیدپوستان زن	اسپانیائیا	سیاهان	دیبرستان تمام نکرد
۴۳	۳۷	۴۲	۵۳	۶۰	۹۱	۶۱
۵۷	۶۳	۵۸	۴۷	۴۰	۹	۳۹

## مردان پرولتر در انقلاب سوسیالیستی، چیزی بیش از

## زنجیرهای خود از کف خواهند داد؟

شهرزاد خاور

باشد آماده کرده ام. امیدوارم برخورد فعال رفقای سازمان، خوانندگان نشریه و شنوندگان صدای کارگر (بخصوص رفقای زن) به غنی تر شدن این بحث یاری رساند.

مقدمه:

مارکسیسم و فمینیسم در طول تاریخ مبارزات جنبشهای اجتماعی اغلب به هم پیوند خورده اند گاهی به موازات هم حرکت کرده اند و گاهی به شدت درگیر شده اند. از فلورا ترستان Flora Tristan تا جولیت میچل Juliet Mitchel، از مارکس تا مارکوزه، مارکسیستها و فمینیستها براین عقیده بوده اند که این دو جنبش عظیم اجتماعی ضرورتاً مکمل یکدیگرند.

هدف مارکسیستها برانداختن این رسم که زن نقش ابزار ساده تولید را در جهان داشته باشد، است. مارکسیستها خواهان اجتماعی از انسانها هستند که در آن رشد آزاد هرانسان شرط رشد آزاد همگان باشد. (۱)

هدف فمینیستهایی که ریشه ستم جنسی را در مالکیت خصوصی بر ابزار تولید میدانند جدا از اهداف جسورانه مارکسیستها نیست، آنها خواهان جامعه ای هستند که مردها، نه مردها را استعمار کنند و نه زنهارا. (۲)

با اشاره به مسئله رابطه زن و سرمایه و برانداختن بنیاد خانواده در مانیفست و با انتشار کتاب "منشاء خانواده" اثر انگلس و "زن در سوسیالیسم" اثر بیل، رابطه مارکسیسم و فمینیسم نزدیکتر و محکمتر شد.

آنچه مسلم است نقاط اشتراک میان دو جریان بسیار پررنگتر از نقاط افتراق آنهاست و درک این نکته در شرایط کنونی امری ضروری است.

تاریخچه:

فلورا ترستان (۱۸۴۴-۱۸۰۳) را میتوان اولین زن سوسیالیست فمینیست نامید. او از یاران سوسیالیستهای تخیلی و نویسنده کتابهای متعددی از جمله "اتحادیه کارگری" بود که خود در خیابانهای پاریس آنها را به کارگران میفروخت. به نظر او وقتی مردان کارگر حقوق

دوستی از ایران برایم نوشته بود این سالهای اخیر رژیم به ۸ مارس (روز جهانی زن) بیشتر حساسیت نشان میدهد تا اول ماه مه (روز جهانی کارگر). واقعیت این است که اعتراضات روزمره زنان در ایران در صورت هم آوا شدن و سازمان یافتن منبع انرژی عظیمی برای جنبش انقلابی خواهد بود، و بی دلیل نیست که امروزه هم رژیم جمهوری اسلامی و هم طیفهای گوناگون اپوزیسیون در حد توان و شعورشان بروی این "آشفشان" آماده انفجار سرمایه گذاری میکنند.

سازمان ما در اسفند ۱۳۶۸ (شماره ۷۲ راه کارگر) "منشور آزادی زنان" را که در آن بدرستی برجایش مستقل زنان تأکید شده بود ارائه داد.

تجارب مبارزات زنان در طول تاریخ در کشورهای مختلف ثابت کرده که مبارزه برای ایجاد یک تشکل مستقل زنان که در آن گرایشات گوناگون سیاسی- اجتماعی حول شعار برابری زن و مرد گرد آیند تنها راه به ثمر رسیدن مطالبات زنان است. طبیعی است در چنین تشکلی زنان مارکسیست فراکسیون خود را خواهند داشت و در جهت پیشبرد مبارزه و تصمیم گیرها مشترکاً عمل خواهند کرد.

اما نقش واقعی مارکسیستها در یک سازمان مستقل فمینیستی چیست؟ آیا باید در جهت پیروزی "انقلاب" کارگری و حل شدن تضاد کار و سرمایه از زنان بخواهیم که حل شدن مشکلات ناشی از جنسیت را به آینده واگذارند تا "انقلاب" به خطر نیفتد؟

آیا باید بطور افراطی از خواسته های ویژه زنان بدون توجه به شرایط و توانایی های "انقلاب" دفاع کنیم؟ و در "صفوف طبقه کارگر" شکاف بیاندازیم؟!

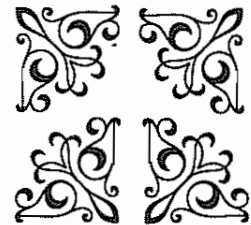
مبارزه خود را علیه سرمایه داری متمرکز کنیم یا علیه مردسالاری؟

آیا میشود بدون اولویت بخشیدن به یکی، این دو مبارزه را درهم آمیخت؟  
آیا میتوان هم مارکسیست بود و هم فمینیست؟

مقاله حاضر را به امید آنکه آغاز بحثی برای فعالتهای ما در پیشبرد اهدافمان

روشن شود و موقعیت، منزلت و رفاه آنها را زیر ضرب بگیرد، طول میکشد. بهمین دلیل برنامه ریزان حزب جمهوریخواه توصیه کرده اند که "قرارداد با آمریکا" باید فوری و ضربتی به اجراء درآید.

نقش ابزار تحمیق فرهنگی، اگرچه مستقلاً برای توضیح پیروزی جمهوریخواهان کافی نیست، ولی قدرت و تأثیر آنرا نباید نادیده گرفت. تشکیلات راست مذهبی در بخدمت گرفتن این ابزار نقش قاطع داشت. حدود ۳۳ میلیون راهنمای انتخاباتی بنفع جمهوریخواهان، از طرف ۶۰ هزار کلیسا در سراسر آمریکا توزیع شد. وسایل ارتباط جمعی، نه فقط صاحبان میلیاردر آن، بلکه بوروکراسی هدایت کننده آن که جایگاه محکمی در نظم سرمایه داری بدست آورده است، در همه انتخابات های سالهای اخیر در جوامع پیشرفته سرمایه داری و بویژه در انتخابات اخیر آمریکا نشان داده است که بورژوازی در مبارزه با نیروهای ضد سرمایه داری غولی را آفریده است که حتی جناحهای درونی و اصلاح طلب خودش را هر وقت لازم باشد چنان به صلیب میخکوب میکنند که منجمد بنظر میرسند. قیافه بهت زده و گیج کلینتون پس از انتخابات و تراژدی دست و پا زده های بی ثمر او در دو سال اخیر، ناتوانی رقت بار رفرمیسم سرمایه داری را وقتیکه جنبش توده ای و نیروی رادیکال جناحهای هار سرمایه داری را تضعیف نکرده باشند، بنمایش میگذارد. ©



برابر برای زنان کارگر قائل شوند آنگاه راه را نه فقط بروی سوسیالیسم بلکه بروی فمینیسم هم باز کرده اند. او مینویسد: "کارگران مطمئن باشید و در دفترچه هایتان یادداشت کنید، بیانیه حقوق زن بزودی مرسوم میشود، از سنت به قانون راه مییابد. و در عرض ۲۵ سال در کتاب قانون فرانسه برابری مطلق زن و مرد به ثبت خواهد رسید. آن زمان، برادران من، فقط آن زمان است که جامعه انسانی بوجود خواهد آمد" (۳)

درفرانسه اولین گروه سوسیالیست-فمینیست در سال ۱۸۷۹ در حزب کارگران فرانسه با هدف برابری کامل دو جنس در جامعه و زندگی خصوصی تأسیس شد. پولا مینک Paula Mink (۱۸۳۹-۱۹۰۱) که از عناصر فعال کمون پاریس و از اعضای این گروه سوسیالیست-فمینیست بود در یکی از نامه هایش مینویسد: "مامعتقدیم خواسته های زنان عبارتند از رهایی از استثمار و تحت تملک بودن... و بویژه رهایی از سیستم تبعیض بین دستمزد زنان و مردان و هر آنچه که به دنبال دارد" (۴)

آناکولیسف Anna Kuliscioff (۱۸۴۵-۱۹۲۵) ایتالیایی یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایتالیا نیز از زمره اولین زنان سوسیالیست-فمینیست بود. او عقیده داشت: "مبارزه طبقاتی هرگز موثر و پیروز نخواهد شد، مگر آن که میلیونها زنی که در بازار کار رقیب مردان هستند و مزد بسیار کمتری نسبت به آنان دریافت میکنند به آن بپیوندند. شما مردان، مطمئن باشید تا زمانی که زنان جدا و منزوی از جنبش عمومی اجتماعی باشند تمام امیدهای شما برای بهبود وضعیت تان شکست میخورد" (۵)

آنا از سخنان بیل که میگوید: "توده زنان از دو ستم رنج میبرند یکی ستم سرمایه و دیگری وابستگی اقتصادی-اجتماعی به مرد" و "هدف فقط برابری زن و مرد نیست، وابستگی انسانی به انسان دیگر و جنسی به جنس دیگر باید از بین برود" (۶) بعنوان تکیه گاهی برای پیشبرد بحثهای خود استفاده میکند.

کلارا زتکین (۱۸۹۱-۱۹۱۷) از سوسیال دمکراتهای آلمانی و الکساندر کولنتای از بلشویکهای روسیه همواره با تأکید به برابری زن و مرد جهت رهایی زنان تلاش میکردند. کولنتای در سال ۱۹۰۵ یک کلوب زنان تشکیل داد، و سوسیال دمکراتهای روسیه تقاضای او برای کمک را رد کردند و حتی ورا زاسولیک Vera Zasulich یکی از زنان

رزمنده انقلابی او را متهم کرد که در صفوف حزب سوسیال دمکرات شکاف میاندازد (۷).

کولنتای که مصرانه در طرح مسائل زنان در سطح جنبش تلاش میکرد و به همین دلیل مورد سوءظن بود، تنها وقتی در سال ۱۹۱۵ رسماً به بلشویکها پیوست و درکنگره ششم حزب به عضویت کمیته مرکزی درآمد و توانست متحدینی چون لنین و سوردلف Sverdlov بیابد، موفق شد طرح بوروی زنانه در حزب را به تصویب برساند. زنانی چون کرویسکایا، زلیلینا Z. Lilina و اینسه آرماند I. Armand از نظرات کولنتای حمایت میکردند و توجه به مسائل ویژه زنان را حیاتی میدانستند. آرماند سردبیر اولین روزنامه کارگری ویژه زنان بود که در سال ۱۹۱۴ انتشارش آغاز شد.

کولنتای یکی از عناصر مهم و موثر در تصمیماتی بود که پس از انقلاب اکتبر در رابطه با مسائل ویژه زنان گرفته شد. از جمله میتوان به مصوبه کنگره سال ۱۹۱۹ اشاره کرد: "آیجاد امکانات عمومی مثل غذاخوریها، رختشوییها و مهد کودک های جمعی برای کاهش بار کار خانگی از دوش زنان" او برای ورود زنان به سطح رهبری حزب تلاش بسیار کرد. در سال ۱۹۱۹ بخش زنان کمیته مرکزی تشکیل شد.

بامرگ لنین، کولنتای عزیزترین وقوی ترین متحد خود را از دست داد، مخالفتها و خصومتها علیه او و بخش زنان کمیته مرکزی عملاً فعالیتهای آنان را فلج میساخت. در سال ۱۹۲۶ وقتی قانون جدید خانواده به تصویب رسید کولنتای آن را قانونی بورژوازی نامید. بیست سال بعد او با تحقیر و تمسخر نوشت: "اتحاد شوروی راه را برای ورود زنان به انواع فعالیتهای خلاق بازگذاشته و البته همزمان تمامی شرایط لازم برای انجام وظایف طبیعی شان مثل مادری، تربیت فرزندان خود و کدبانوی خانه خود بودن را نیز فراهم ساخته است" (۸)

شکلگیری اندیشه و جنبش سوسیالیست-فمینیستی به شکل امروزی به سالهای ۱۹۷۰-۱۹۶۰ در کشورهای آمریکا و بریتانیا برمیگردد. در آمریکا سوسیالیسم-فمینیسم از درون جنبش چپ که شامل جنبش عظیم ضد جنگ و جنبش دانشجویی میشد، شکل گرفت. سوسیالیست-فمینیستها معتقد بودند سرمایه داری و مردسالاری هر دو نوعی از ستم هستند و ستم جنسی از سرمایه داری نشأت گرفته است. آنها خواستار تغییر ساختار

اقتصادی-سیاسی جامعه و روابط حاکم بین زن و مرد بودند و بویژه بر مبارزه علیه ستم جنسی و نقش مردسالاری در تعیین ارزشها تأکید داشتند. هدف آنها ترکیب و مزوج کردن دو تئوری مارکسیسم و فمینیسم بود.

حول این نظریه اتحادیه های مستقل زنان شکل گرفت. در آمریکا بین سالهای ۱۹۷۵-۱۹۶۹ هفده اتحادیه مستقل زنان وجود داشت که اعضا آن اغلب زنان سفید پوست ۲۰ تا ۳۰ ساله مجرد از طبقه متوسط بودند. زنانی که به این اتحادیه ها میپیوستند عقاید گوناگونی داشتند، از ضد امپریالیستهای دو آتش گرفته تا زنانی که مسئله روابط جنسی و نگهداری و پرورش کودک برایشان مهم بود. عمر متوسط این اتحادیه ها ۴ سال بود. کارن هانسن استادیار رشته جامعه شناسی در دانشگاه براندرس و از فعالین سوسیالیست-فمینیست، علت شکست اتحادیه های مستقل زنان آمریکا را چنین ارزیابی میکند.

الف) پیوند بسیار گرهی و نزدیک اتحادیه ها با چپ (والبته نه با سازمان یا حزب خاصی). تحلیل رفتن و انرژی چپ و پراکندگی و کاهش هوادارانش، تأثیر مستقیم بر فعالیتهای اتحادیه داشت.

ب) حضور گرایشات عقیدتی بسیار متفاوت و تقسیم بندیهای درونی.

ج) وظایف سیاسی سنگینی که بردوش اتحادیه گذارده شد که متناسب با ظرفیت برنامه و اعضا اتحادیه نبود.

جنبش آزادببخش زنان بریتانیا در سالهای ۱۹۷۰ با اندیشه مارکسیسم در آمیخت. از اولین زنان سوسیالیست-فمینیست بریتانیا جولیت میچل Juliet Mitchell، شیلوا روباتام S. Rowbotham و مارگرت بارت M. Barrett هستند. آنها نیز بر مسائلی چون طبقه-جنسیت و مردسالاری انگشت میگذارند و معتقدند با گنجاندن مفاهیم تولید مثل، کارخانگی و نگهداری و پرورش کودک در تئوری مارکسیستی شیوه نوینی برای سازماندهی و مبارزه زنان یافته اند. در انگلیس سازمانها و گروههای زنان بسیاری تشکیل شده که سوسیالیست-فمینیستها در آن همچنان فعالند.

بطور کلی تئوری سوسیالیسم-فمینیسم با برخورد انتقادی به فمینیسم به دلیل دیدگاه تنگ نظرانه اش به مسائل گوناگون سیاسی-اجتماعی، عدم پیشبرد موفق مبارزه ضد سرمایه داری و انفعال و اغلب مخالفت با مسئله طبقه و نژاد، و به مارکسیسم به دلیل عدم

توجه کافی به مسئله جنسیت، تولید مثل و کارخانگی، شکل گرفت (۹۱)

دیدگاههای چند تن از نظریه پردازان

سوسیالیست- فمینیست

- جولیت میچل (متولد ۱۹۴۰) از

اولین نظریه پردازان سوسیالیست- فمینیست، استاد دانشگاه لیدز و از فعالین جنبش فمینیستی درده ۶۰ میلادی، معتقد است زنان نیمه بشریت، جزء لاینفک و غیرقابل تعویض جوامع بشری اند. آنها درنحوه و شرایط زیست انسانی نقش بنیادین بازی میکنند اما در اقتصاد، سیاست و مسائل اجتماعی به حاشیه رانده شده اند و دقیقاً همین امر یعنی در آن واحد هم نقش بنیادین و هم نقش حاشیه ای داشتن برای زنان مصیبت زا و مهلک بوده است. در کتاب معروف "زن: طولانی ترین انقلاب" میچل به رابطه تولید و تولید مثل اشاره میکند. او همچون فایرستون Fire Stone فمینیست معتقد است توانایی تولید مثل زن و عواقب ناشی از آن توسط مارکسیسم نادیده گرفته شده است و برخلاف فایرستون عقیده دارد، تحت ستم و کهرتی زن ناشی از تغییرات تاریخی در چهارساختار تولید- تولید مثل- جنسیت و اجتماعی شدن نگهداری و پرورش کودکان است. این چهارساختار تجزیه ناپذیرند و در چهارچوب خانواده ترکیب میشوند. میچل معتقد است روابط سرمایه داری بر پایه اقتصاد استوار شده است در حالیکه پدرسالاری از طریق فرهنگ، و ضمیر ناخود آگاه کنترل میشود. او ضمن تأکید بر اینکه هنوز از طریق کار است که در شرایط طبیعی و جوامع تغییراتی ایجاد میشود و تا انجام یک انقلاب در تولید وضعیت زنان بهبودی نخواهد یافت، رهایی زن را تنها از طریق تغییرات رادیکال در چهارساختار اشاره شده میسر میدانند. به نظر او حصول این تغییرات نیازمند انقلاب مادی و انقلاب روانی است. جستجو برای شناخت علایم تغییرات روانی میچل را به تجزیه و تحلیل روانکاوانه سوق داد.

انتقاد مشخص جولیت میچل، به مارکسیستهای سنتی عدم توجه کافی به دو وظیفه همواره تحمیل شده به زنان، یعنی کارخانگی و نگهداری و پرورش کودک میباشد (۱۰۰)

- باربارا اهرنریش B. Ehrenreich که از سال ۱۹۸۳ دبیردوم سوسیال دمکراتهای آمریکا است و کتاب "کشف طبقه" را به رشته تحریر درآورده در مورد

سوسیالیسم- فمینیسم مینویسد: در اواسط سالهای ۱۹۷۰ از یکسو فمینیستهای رادیکال با تمایلات جدایی طلبانه نسبت به مردان و روحیه ای افراطی نسبت به خیانت لایزال مذکر، در کارزار بودند و از سوی دیگر فمینیستهای چپ با تمایلات مارکسیست لنینیستی. این دو گروه با ایجاد فضایی سالم و سیاسی سوسیالیسم- فمینیسم را بوجود آوردند، ایده‌های که نه با آن در تناقض بودند و نه خیانت به دیدگاههای مختلف شان بود. اهرنریش معتقد است اگر مردسالاری و سرمایه داری دو سیستم جداگانه بودند، به هم تبدیل نمیشدند و یکدیگر را تقویت نمیکردند. اگر مبارزه صرف علیه مردسالاری انسانها را آسیاب وار دور خودشان نمی چرخاند و میشد عملی واقعی و مادی انجام داد، آنگاه کافی بود که فقط یک سوسیالیست یا فقط یک فمینیست باشی. اما در برابر سیستم عجین شده سرمایه داری- مردسالاری تنها میتوان آینه مقابلش سوسیالیسم- فمینیسم را قرار داد (۱۱۱)

- ساندرا مورگن S. Morgen استاد رشته مطالعات زنان در دانشگاه ماساچوست و نویسنده کتابها و مقالات متعدد در نشریات جامعه شناسی زنان، معتقد است سوسیالیسم- فمینیسم سه دیدگاه مشخص در رابطه با مسئله ایدئولوژی و آگاهی مطرح میکند که میتوان در تکامل تئوریهای مارکسیستی از آنها استفاده کرد.

الف: ارائه چهارچوبهایی برای تجزیه و تحلیل رابطه ایدئولوژی- شناخت و شرایط تاریخی. این چهارچوبها بر پروسه شکلگیری و دگرگونی آگاهی متمرکز شده اند.

ب: تجزیه و تحلیل مشخص در رابطه با طبقه و جنس.

ج: تکیه بر عوامل تاریخی- مادی و روانی- ناخودآگاهانه که تئوریهای شناخت و عمل سیاسی را شکل و تکامل داده اند.

به نظر مورگن دو تئوری مارکسیسم و فمینیسم مفروضات بنیادی مشترک زیادی در رابطه ایدئولوژی- شناخت دارند که اغلب نادیده انگاشته شده اند. هر دو آنچه را که تامپسون J. Thompson درک انتقادی از ایدئولوژی نامیده و اینکه ایدئولوژی بطور اساسی به پروسه بدست آوردن قدرت گره خورده است، را پذیرفته اند. مارکسیسم و فمینیسم برای تولید تحکیم و ارتقاء ایدئولوژی و شناخت بر پروسه های اجتماعی و تاریخی متمرکز شده اند (۱۲)

- جودیت ون آلن J. Vanallen از فعالین جنبش ضد آپارتاید و سوسیال دمکراتهای آمریکا که چندین سال در آفریقا پیرامون مسائل زنان و رابطه آن با کاپیتالیسم آفریقایی و جنبش توده ای دمکراتیک آفریقای جنوبی و نقش زنان در آن تحقیق کرده است به آکادمیسینهای مارکسیست- فمینیست اشاره میکند و میگوید: ما باید به شیوه ایدئولوژیک- تشکیلاتی با برقراری روابط محکمتر بین آکادمیسینهای سوسیالیست- فمینیست و فعالین تشکیلاتی سوسیالیست- فمینیست در پروسه حرکت اجتماعی وارد شویم و استراتژی عملی کارآ و چپ اتخاذ نماییم. به نظر ون آلن هستند مارکسیست- فمینیستهایی که معتقدند بدون توجه به جنس-نژاد و مسائل کار خانگی و نگهداری و پرورش کودک نمیتوان "دیدگاه اقتصادی" داشت و یا هستند مارکسیست- فمینیستهایی که معتقدند بدون توجه به هیرارشی جنسیت و نژاد- کنترل تولید- سیستم رفاه ثانویه و اختلافات و تبعیضات جنسی، نمیتوان به "قدرت دولتی" فکر کرد. ما باید آنچه در توان داریم انجام دهیم تا این تحلیلها را بسوی چپ سوق دهیم. در صورت رفقای مرد ما که در طی سالهای ۷۰ میلادی یک دوجین مقالات مارکسیست- فمینیستی خوانده اند و پیرامون آن بحث کرده اند (!)، باید بتوانند ما را در امر هرچه بیشتر دیالکتیکی کردن تئوری مارکسیست- فمینیست یاری دهند (۱۳)

- الاینه راپینگ E. Rapping استاد رشته فیلم و سینما در دانشگاه آدلای نیویورک و از همکاران نشریات فمینیستی چپ درباره انگیزه پیوستنش به سوسیالیست- فمینیستها میگوید: مسائلی چون مادری، خانواده و جامعه برایم اهمیت داشت. برای مقابله با افکار مردسالارانه درباره خانواده و جنسیت وارد مبارزه شدم. او خواسته های سوسیالیست- فمینیستها را چنین بیان میکند: بجای ولی نعمت داشتن، ما خواهان آزادی فردی، نگهداری و پرورش مشترک کودک و مسئولیت پذیرفتن جامعه در قبال خانواده انسانی هستیم؛ بجای پیوندهای خونی برای کسب ارث، ما خواهان مالکیت جمعی و کنترل و اشتراک منابع عمومی هستیم؛ بجای ساختار هیرارشی و سلسله مراتب وارانه ما خواهان نهادی شدن دمکراسی هستیم تا هریک از ما دارای قدرت و اهمیت باشیم؛ بجای یک نرم واحد برای "زن شایسته" ما خواهان شناخت و شناسایی اختلافات بیکران نه تنها در طبیعت،



آرزوها و امیال زنان بلکه حتی در رابطه با وضعیت مادی - معنوی شان با توجه به گذشته ها و زندگی متفاوتی که داشته اند، هستیم؛ بجای تقسیماتی چون "دختر خوب"، "دختر بد" ما خواهان حق انسانی، حق آزادی جنسی و حق انتخاب برای مادر بودن یا نبودن هستیم. (۱۴)

— شیلا روبرتام از متفکرین و فعالین جنبش زنان بریتانیا و نویسنده کتاب "هوشیاری زنان، دنیای مردان" از ضرورت پیوند جنبش سوسیالیست - فمینیستی با جنبش طبقه کارگر سخن میگوید و علت آنرا چنین بیان میکند: تنها زنان کارگر هستند که تجارب کاملی از ستم دوگانه دارند، آنها به علت حمل آثار روانی ستم جنسی در محل کار و خانه رابطه یگانه و خاصی نسبت به تولید اقتصادی دارند، گرچه شکل این رابطه در طول تاریخ متفاوت بوده است.

روبوتم معتقد است تبعیضات جنسی و تملک زن توسط مرد قبل از زن و خود زن توسط مرد است. این نوع کنترل در جوامع ماقبل سرمایه داری به شکل دیگری وجود داشته؛ مثلاً در دوره ای که یک انسان در تملک انسان دیگری بود؛ و البته این شکل با شیوه بهره کشی سرمایه داری که در آن سرمایه دار مالک و کنترل کننده نیروی کار و نه خود کارگر است، متفاوت میباشد.

روبوتم بطور قطع نمیتواند تعیین کند که چه عواملی در طول تاریخ موجب تحمیل ستم بر زنان شده اما دو مورد را حدس میزند؛ ضعیف بودن فیزیکی زن و نیاز به حمایت در دوران بارداری. به نظر روبرتام آنچه در عصر حاضر به ما مربوط است مبارزه با عواقب روآشیدن این ستم بر زنان است که اگرچه در جوامع ماقبل سرمایه داری هم وجود داشته اما در این دوران شکل ویژه ای بخود گرفته است.

روبوتم نتیجه گیری میکند: برای آنکه فعالیتهای و تلاشهای مارکسیست - فمینیستها موثر واقع شود، تدقیق رابطه مردسالاری و نتایج حاصل از آن با استثمار طبقاتی و راسیسم از وظایف عمده ماست. (۱۵)

— هایدی هارتمن H. Hartmann مسئول انستیتو تحقیقاتی زنان درواشنگتن و نویسنده کتاب "پدرسالاری بورژوازی طرف مرافعه سوسیالیست - فمینیست" و نویسنده مقاله معروف "آزواج ناموفق مارکسیسم و فمینیسم، پیش بسوی یک اتحاد مترقی تر"،

همچون روبرتام معتقد است مردسالاری پیش از پیدایش سرمایه داری وجود داشته و جدایی جنسی در مشاغل علت اصلی ستم بر زنان است. به نظر او اگر چه دو سیستم سرمایه داری و پدرسالاری مجزا هستند اما برهم تأثیر میگذارند و اشکال متقابل ستم هستند چرا که هر دو مردها را در به دست گرفتن قدرت یاری میدهند، سرمایه داری از طریق ایجاد جدایی جنسی در مشاغل، دستمزدها و اصل دستمزد خانوادگی، و پدرسالاری از طریق ارجاع زن به چهاردیواری خانه و ضبط کار خانگی او.

هارتمن مینویسد: مارکسیستها میگویند مسائل فمینیسم از تضاد طبقاتی اهمیت کمتری دارد و بین صفوف طبقه کارگر تفرقه میاندازد. تحلیل‌های مارکسیستی که دیدی دقیق و اصولی به قوانین تکامل تاریخی بخصوص سرمایه دارد مسئله جنسیت را نادیده انگاشته است. تحلیل‌های فمینیستی که کارآکتر سیستماتیک روابط زن و مرد را افشا میکند مسائلی چون تاریخ و دیالکتیک را نادیده انگاشته است. هایدی هارتمن اساس اندیشه مارکسیسم - فمینیسم را چنین تعریف میکند: برای درک دلایل رشد و تکامل سرمایه داری و تحت ستم قرار گرفتن زن در این جوامع باید از تحلیل‌های مارکسیستی، بخصوص در رابطه با متدهای تاریخی و ماتریالیستی و تحلیل فمینیسم در رابطه با شناخت مردسالاری بعنوان یک ساختار تاریخ اجتماعی استفاده کرد. به نظر هارتمن مبارزه علیه سرمایه و مردسالاری بدون توجه به تنوری و عمل مارکسیسم و فمینیسم موفق نخواهد بود و این مبارزه بدون حضور زنان که بار این ستم دوگانه را به دوش میکشند شکست خواهد خورد. هارتمن تأکید میکند تجزیه و تحلیل مردسالاری در تعریف چه نوع سوسیالیسمی میخواهیم حیاتی است. زنان و مردانی که برای براندازی سرمایه داری می‌رزمنند دلبستگی‌های خاص جنسیت خود را حفظ میکنند. برای ساختن یک سوسیالیسم انسانی نه فقط نیاز به توافق عام پیرامون اشکال جدید جامعه و انسان سالم است، بلکه بطور مشخصتر نیاز به سلب حقوق و امتیازات ویژه مردان است. و ما زنان نباید همچون گذشته به خود اجازه دهیم که در مورد فوریت و اهمیت وظایفمان کوتاه بیاییم. باید بجنگیم، تیز و نافذ، حتی اگر شده با تهدید.

هارتمن دو استراتژی را برای فعالین مارکسیست - فمینیست پیشنهاد میکند:

الف: مبارزه برای سوسیالیسم باید مبارزه ای باشد که همه گروه‌های ذینفع در آن متحد شوند. زنان نباید اعتماد کنند که

مردان پس از انقلاب آنها را آزاد خواهند ساخت چرا که اولاً: معلوم نیست چگونگی آنرا بدانند، ثانیاً: ضرورت آنرا در نیافته اند و در حقیقت علاقه شخصی شان هم هست که ستم به زنان ادامه داشته باشد. پس: ما زنان باید سازمان مستقل خود را داشته باشیم و پایه قدرت خودمان را تحکیم کنیم.

ب: تبعیضات جنسی روآشده بر زنان در محیط کار در دوره سرمایه داری به آنان آموخته تا نیازها و روابط انسانی دو جانبه را دریابند. در حالیکه مردان علیه سرمایه داری جنگیده اند زنان میدانند برای چه جنگیده اند. جایگاه مرد در نظام سرمایه داری - مردسالاری موجود موجب شده که مردان نیاز انسان برای بلوغ و تکامل، اشتراک و پرورش در یک جامعه فارغ از هیرارشی و مردسالاری را درک نکنند. حتی اگر ما زنها آگاهی آنان را ارتقاء دهیم بازهم ممکن ست منزلتشان را از دست داده و وضعیت موجود را انتخاب کنند.

مردها چیزی بیش از زنجیرهایشان را از دست میدهند.

پس: ما زنان مارکسیست - فمینیست باید رزم مشترکی را علیه سرمایه داری و مردسالاری سازمان دهیم. ما باید تأکید کنیم جامعه ای میخواهیم که در آن شناخت روابط انسانی دوجانبه آزادی است و نه شرم، پرورش، تربیت و نگهداری (کودک) همگانی است و نه یک عمل ستم گرانه. جامعه ای که در آن زن از آزادیهای کاذبی که جامعه مردسالار برای مردان به ارمغان آورده حمایت نخواهد کرد. (۱۶)

— میشل بارت M. Barrett استاد رشته جامعه شناسی دانشگاه لندن که تز خود را به تحقیق پیرامون نظرات ویرجینیا ولف اختصاص داده و نویسنده کتاب "ستم جنسی بر زنان در دنیای امروز" است، علت ستم وارده بر زن را واحد خانواده که شامل زن، مرد و کودکان است، میدانند. به نظر او خانواده با فلج کردن زن از طریق استفاده از او بعنوان تولید مثل کننده و ارضاء کننده نیازهای مرد راههای دسترسی او را به کار و استقلال مالی کنترل میکند. خانواده بعنوان زیربنای ایدئولوژی جنسیت، تبعیض جنسی در محل کار را اجتناب ناپذیر میسازد چرا که نقش زن در محل کار و خانه بر هم تأثیر متقابل دارند.

بارت در تعریف مارکسیسم - فمینیسم میگوید: پایه اساسی ایدئولوژی مارکسیستی استثمار و ارزش اضافی است اما بطور

## حوادث بوسنی

### و فاجعه تقسیم جهان به شمالی ها و جنوبی ها

منطقه بالکان انگشت میگذارند و برآنند که همین اختلاف مانع اتخاذ سیاست روشنی از طرف اتحادیه اروپا میشود.

این عوامل و یک چند عامل دیگر به درجاتی در روند حوادث یوگسلاوی و بویژه گیراندن جنگ در یوگسلاوی سابق موثر بوده است، اما تردیدی نیست که کشورهای اروپایی نگران این جنگ هستند که در قلب اروپا ادامه دارد و اتحاد اروپا را تهدید میکند. آنها مسلماً خواهان خاتمه دادن به این جنگ هستند، ولی توان و قدرت آنرا ندارند. توسل به مذاکره کاری را از پیش نبرده است. در اوایل سال مسیحی گذشته سازمان ملل یک دادگاه بین المللی در رابطه با یوگسلاوی سابق تعبیه کرد. دادگاه پاکسازی قومی را که با

اواخر آبانماه آمریکا اعلام کرد که نیروهای آمریکایی از این پس در عملیات تجسیی برای اجرای تحریم تسلیحاتی بوسنی شرکت نمیکنند. این اقدام یک جانبه شکاف در پیمان آتلانتیک شمالی را قطعی میکند، ولی آمریکائیهها خود بخوبی میدانند مشکل بوسنی را حل نخواهند کرد، سربازان مسلمان بوسنی ممکن ست به سلاحهای بیشتری دست یابند و سقوط این یا آن شهر به تعویق افتد، اما تحویل سلاح به صربهای بوسنی نیز تسهیل خواهد گردید و جنگ شدت خواهد یافت. فاجعه بوسنی به گره کوری تبدیل شده است که بازنشدنی مینماید. علت چیست؟ برخی برآنند که چون بوسنی ها مسلمان هستند، در محاصره مسیحیان نمیتوانند کاری از پیش ببرند، و برخی دیگر بپراختلاف فرانسه وانگلیس از یکسو و آلمان از سوی دیگر در رابطه با

خشونت بارتترین روشهای غیرانسانی از طرف صربها اعمال میشود نقض قاطع حقوق بشر میدانند و مرتکبین را مستحق مجازات. این کاملاً روشن است که عاملین اصلی این جنایات کسانی هستند که پستهای کلیدی و مقامات لشکری و کشوری را در یوگسلاوی بعهده دارند، اما اینها همان کسانی هستند که آن طرف میز مذاکره در برابر مقامات سازمان ملل و نمایندگان دول اروپایی مینشینند، چگونه میشود کسانی را هم طرف مذاکره دانست و هم بعنوان مجرم جنگی به دادگاه کشانید؟ از اینرو دادگاه مزبور که تاکنون نیروی زیادی صرف برپا کردن دستگاه و تنظیم قوانین آن شده است، با سرودای فراوان به شکار جنایتکاران کوچک و بی اهمیت پرداخته است. برای اینکه مسببین اصلی تداوم این جنگ وحشیانه را بتوان به دادگاه کشانید، قبلاً باید آنها را منکوب کرد و وادار نمود که از جنگ دست بردارند. اما چگونه؟

حقیقت این است که جنگ بوسنی یک جنگ ملی است و با دامن زدن به تعصب کور و تمایلات لجام گسیخته مردم پیش میرود. در چنین جنگی نظامیان، علیرغم هر ماهیتی که جنگ داشته باشد، میان مردم پایگاه دارند. شکستن اراده حریف در این نوع جنگها اولاً زمان میبرد، ثانیاً به نیروی بالایی چندین برابر نیروی حریف، نیاز دارد.

کارشناسان جنگی میگویند برای شکست صربها، نیروی نظامی مستقر معادل ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار نفر بمدت ۸ سال لازم است. آیا اروپائیان حاضرند هزینه های مالی و جانی چنین اقدامی را بپذیرند؟ با کدام وسیله و روش؟ حوادث بوسنی بنحو برجسته ای این حقیقت را آشکار کرد که ناتو، پیمان نظامی مناسب برای چنین جنگی نیست. ناتو برای

تباه شده باشد برای هیچ سوسیالیستی قابل تصور نیست. (۱۷)

منابع:

- ۱- مانیفیست کمونیست
- ۲- زنان سوسیالیست، سوسیالیست-فمینیستهای اروپایی در قرن نوزدهم و بیستم نوشته م. بروکسر و ج. کواتایرت صفحه ۳
- ۳- ترستان - Union - صفحه ۷۴
- ۴- آرشیو Guesde بخش دوم صفحات ۶۰۷ - ۶۱۸ تاریخ نامه ۱۷ جولای ۱۸۸۹
- ۵- بوستا شماره ۶۳ صفحه
- ۶- زن در سوسیالیسم اثر بیبل صفحات ۵-۴
- ۷- منبع شماره ۲ صفحه ۱۸۶
- ۸- زن در اتحاد شوروی صفحه ۳۷۸
- ۹- زن - طبقه و نظریات فمینیستی نوشته: ک. هانسن ج. فیلیپسون صفحه ۱
- ۱۰- فمینیسم مدرن نوشته م. هوم صفحات ۲۱-۸۹
- ۱۱- نشریه سوسیالیست ریویو Socialist review شماره ۷۳ صفحات ۵۷-۴۸
- ۱۲- منبع شماره ۹ صفحه ۲۸۳
- ۱۳- نشریه Socialist review شماره ۷۷ صفحات ۸۱ تا ۹۱
- ۱۴- منبع شماره ۹ صفحه ۵۴۵
- ۱۵- منبع شماره ۱۰ صفحات ۹۷-۹۲
- ۱۶- منبع شماره ۱۰ صفحات ۹۸-۱۱۰
- ۱۷- منبع شماره ۱۰ صفحات ۱۱۱-۱۱۵

مشخص به جنسیت استثمار کنندگان و تولیدکنندگان ارزش اضافی اشاره ای نشده است. تحلیل مارکسیستی از کاپیتالیسم بر محور کار-سرمایه متمرکز شده و جنسیت را نادیده انگاشته است. اساس تئوری فمینیسم که مثل مارکسیسم شاخه های گوناگونی دارد بر شکل رابطه دو جنس بنا نهاده شده است. و اما مارکسیسم-فمینیسم که بنیاد تضادهای اجتماعی را تضاد کار و سرمایه میداند بر نحوه سازمانیابی جنسیت-کارخانگی-تغییرات تاریخی در شیوه تولید و اشکال مختلف استثمار و ایجاد ارزش اضافی بطور ویژه تأکید میکند. بارت سپس به رابطه فمینیسم و مردان اشاره میکند و میگوید: هدف فمینیسم تغییر زن یا مرد یا هر دو نیست بلکه تغییر روابط آنهاست. این هدف برپایه جنبش رهانیبخش مستقل زنان که استراتژی آن بیشتر بر پایه همگامی با مردان استوار است تا جدایی گراییی مطلق تحقق خواهد یافت. مردهای سوسیالیست مثل سایر مردان، قدرت سیاسی و امتیازات اجتماعی خود را در حضور جنبش رهانیبخش مستقل زنان از دست خواهند داد، اما آنها چه درگذشته و چه درحال نشان داده اند که بهرحال نسبت به سایر مردان از مبارزات فمینیستها حمایت میکنند و توجه سیاسی خود را بدان مبدول میدارند. و البته این امر نه از روی خیرخواهی و سخاوتمندی مردان سوسیالیست بلکه از جهان بینی، برنامه و اهداف سیاسی آنان ریشه میگیرد. از آنجایی که ستم جنسی بر زنان جزئی از ساختار سرمایه داری است پس مبارزه برای رهایی زن و مبارزه برای سوسیالیسم نمیتواند جدا از هم پیش برود.

جامعه سوسیالیستی که پرنسپ های آزادی و برابری در آن بوسیله تبعیضات جنسی

## اصلاحات اخیر

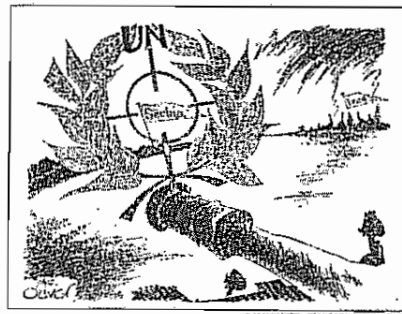
در

## قانون طلاق

مریم مولودی

زمین ریخته شود، حتی اگر مثل مورد بوسنی برای جلوگیری یکی از بزرگترین فجایعی باشد که تاریخ شاهد آن بوده است. پس از اعلام سیاست آمریکا، فرانسه و انگلیسی ها بر ملاقات هم شتافتند تا نیروهای مشترک حافظ صلح تشکیل دهند و ضمناً اعلام کردند در تدارک تربیت نیروی حافظ صلح آفریقایی هستند. البته آنها تلاش خواهند کرد نیروهای زمینی حافظ صلح که بیشترین تلفات را در جنگها متحمل میشوند، آفریقایی یا آسیایی باشند. بنظر میرسد که ما وارد مرحله ای شده ایم که جنگ "شمالی"ها با "جنوبی"ها جنگ الکترونیک خواهد بود با کمترین احتمال تلفات برای شمالی ها و بیشترین احتمال تلفات گروهی برای جنوبی ها و درهرجنگی وقتی پای خون درمیان باشد، جنوبی ها را بدم توپ میفرستند. سربازان پاکستانی را به شمالی میبرند و سربازان بنگلادشی را به بیهاج.

دکترین نیکسون، یعنی ویتنامی کردن جنگ ویتنام، با شمالی، هائیتی، بوسنی ابعاد بین المللی پیدا کرده است. مشکل بوسنی ها غربی ها را بدان سو میکشد که این ضد انسانی ترین شکل راسیسم را بتدریج به قاعده تعمیم یافته ای تبدیل کنند. راسیسمی که در آن فقر و محرومیت اجباری از دستاوردهای تمدن پایه تمایز نژادی قرار میگیرد. حادثه بوسنی نشان میدهد که فاجعه بزرگی در جلو چشم ما در حال تکوین است یعنی تقسیم جامعه بشری به انسانهای شمالی و انسانهای جنوبی. در این شرایط چه دردناک است که مردم حرمان کشیده جنوب به تحریک عواملی که جز به قدرت و منفعت خود نمی اندیشند، شقه شقه شده و به جنگهای صلیبی و قبیله ای علیه هم کشیده میشوند. اگر حاکمان جهان نتوانند همبستگی خود را حفظ کرده و با فاجعه تقسیم جامعه بشری به "شمالی" و "جنوبی" مقابله کنند، نگهبانان نظم نوین ضد انسانی آنقدر جسارت و وقاحت دارند که اعلامیه حقوق بشر را هم رسماً ملغی کنند.



مهتر شوروی بوجود آمده بود و اروپا و آمریکا را در مقابل شوروی متحد میکرد و قدرت فائقه آن آمریکا است. البته آمریکاییها موافق دخالت ناتو در بوسنی هستند ولی نه در جهت اتحاد اروپا، بلکه بعنوان وسیله ای برای حفظ نقش برتر خود، گسترش حوزه نفوذ ناتو به شرق اروپا و کشورهای بالکان و گسترش شکاف بین روسیه و بقیه اروپا. هزینه های مالی و جانی چنین جنگی و عواقب چنین شکافی برای اتحاد اروپا تماماً بگردن اروپائیان خواهد افتاد و آمریکا برنده آن خواهد بود.

به همین دلیل اروپائیهها خواهان تداوم تحریم تسلیحاتی بوسنی هستند زیرا میدانند رفع این تحریم سیل سلاح را فقط به جبهه مسلمانان بوسنی سرازیر نخواهد کرد، یوگسلاوی نیز توافقات کنونی را که تحت فشار شدید بین المللی حاصل آمده بهم خواهد زد و راه کاراچیک رهبر صربهای بوسنی سلاح بازهم بیشتری بچنگ خواهد آورد، ثانیاً احتمال آنکه تحمل روسها درهم شکسته و به حمایت از صربها برخیزند زیاد است، هم اکنون در پارلمان روسیه صدای اعتراض به سیاست فردگداری به اصطلاح "برادران اسلاو" برخاسته است و از این هردو مهمتر اروپائیهها در بوسنی سرباز دارند، فرانسه نزدیک ۴۵۰۰ و انگلیس بیش از ۳۰۰۰، هلندیها (ونیزکانادایی ها) هریک حدود ۲۰۰۰، در بوسنی اروپائیهها در شرایط کنونی نمیتوانند مثل نمونه جنگ خلیج عمل کنند و جلو تلفات جانی نیروهای خود را بگیرند. این شاید مهمترین و یا لااقل یکی از مهمترین گره های کار اروپائیهها برای حل مسئله بوسنی است. یکی از مقامات برجسته فرانسوی پس از عقب نشینی یکطرفه آمریکا از اقدامات مربوط به اجرای تحریم، به طنز گفت: "درس اصلی حوادث بوسنی این است که نیروهای زمینی آمریکا آنجا نیستند!" دولتهای اروپایی حاضر نیستند خون اروپایی برای بوسنی ها بریزد. نه اینکه جان انسان برای آنها ارزش داشته باشد. انسانهای درجه دوم، مردم نوع "جهان سوم"، گروه گروه با موشکهایی که با دستگاههای الکترونیک هدایت میشوند لت و پار میشوند، در گروههای چند هزار نفری آواره میشوند، در فاجعه بویال جان میبازند، یا در کارخانه ای که برای غرب بایونوئل میسازد، دسته جمعی میسوزند و راه فرار و نجات هم بخاطر حفظ سود کارخانه بر آنها بسته است، اینها در غرب وجدان کسی را غفلتک هم نمیدهد. این خون آدمهای کشورهای پیشرفته است که رنگین است و بخاطر انسانهای درجه دوم نباید به

بدنبال یک رشته عقب نشینی های جمهوری اسلامی در زمینه حقوق زنان در ازدواج و طلاق که بعنوان "اصلاحات" معرفی میشوند، رئیس قوه قضائیه ضمن اهدا کردن "قسمت عمده هنر زندگی کردن در خانواده" به زنان، یعنی به دیگر سخن مسئول شمردن آنها در از هم پاشیدگی خانواده ها، تغییرات جدیدی را در احکام طلاق اعلام کرد.

بر اساس اظهارات آیت الله یزدی، قضاوت در صدور حکم طلاق باید بعد از طی مدتی حداکثر با احتیاط زیاد بعد از ۳ سال حکم را صادر کنند. به این ترتیب تبصره مبهم جدیدی بمنظور سخت تر کردن شرایط طلاق بر مجموعه باصطلاح "اصلاحات" گذشته افزوده میشود.

اما خانه از پای بست ویران است و بزک کردن خانه ویران، فروریزی آنرا به تعویق نمی اندازد. اصلاحات اجباری قوه قضائیه در قوانین مربوط به طلاق و ازدواج طی ۳ سال اخیر در جهت حفظ اصول بنیادین فقه اسلامی،

یعنی حفظ برتری مرد در خانواده صورت گرفته است. براساس قانون مدنی که از فقه شیعه استخراج شده است، در روابط زوجین "ریاست خانواده از خصایص شوهر است"، شوهر میتواند زن و یا زنان خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی و یا حیثیات خود و یا زن باشد منع کند. اشتغال، سفر و حتی حق خروج از خانه و ملاقات بستگان به رضایت و اذن شوهر موکول شده است. براساس قوانین فقهی حاکم، ازدواج و یانکاح چیزی جز اعطای حق مالکیت به مرد و بردگی محترمانه زن نیست. مرد میتواند زن را به جرم عدم تمکین مجازات کند و یا طلاق دهد. مرد در خانواده به سبب "برتری عقلانی و فیزیکی اش"، مسئول هدایت زن، جلوگیری از خروج وی از مسیر درست زندگی و بالاخره تأمین مخارج در مقابل تمکین است. در راه اجرای این وظایف در نظر گرفته شده دست مرد برای استفاده از هر نوع سرکوبی باز است.

مطهری که یکی از نظریه پردازان حقوق زن در ایران اسلامی بوده، همواره بر برتری عقلانی مرد بر زن و صلاحیت او در امور دنیوی تأکید میکرده است.

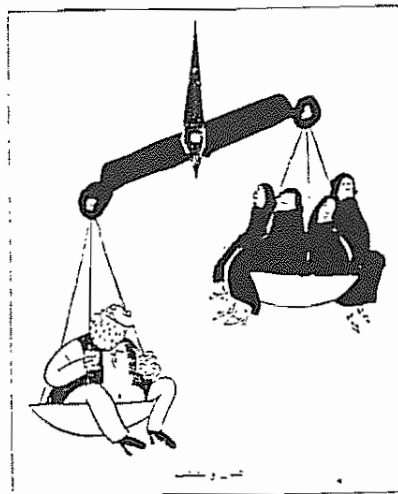
اصلاحات اخیر در چهارچوب قوانینی صورت میگیرد که ازدواج را قراردادی بین مرد، یعنی خریدار و زن یعنی فروشنده خدمات جنسی در مقابل نفقه معرفی میکند. قراردادی که بنا بر آن مرد بعنوان خریدار حق هرگونه دخل و تصرفی را در ملک خود دارد و زن بعنوان موجودی مطیع از هرگونه حق تصمیم گیری در مورد خود و زندگی اش محروم میشود. براساس این قرارداد، مرد میتواند در صورت تمایل به محضر سرخیابان رفته و زن را در غیابش طلاق دهد؛ فرزندان را نگاه دارد و زن را از خانه بیرون کند. براساس تبلیغ و رواج همین باور از ازدواج و همین اعطای حقوق یک جانبه به مردان بود که آمار طلاق و چند همسری بطور سرسام آوری در طول چند ساله اخیر افزایش یافت. آمار خودسوزیها و خودکشی ها، پریشان حالی و عصیان های عصبی و فریادها و اعتراضات زنان، سران جمهوری اسلامی را به فکر راه چاره انداخت. اصلاحات سه ساله اخیر در قوانین ازدواج و طلاق ناشی از فشار زنان و بحران بوجود آمده در جامعه و خانواده ها است. براساس یکی از برزگترین اصلاحات وارد شده در قانون طلاق مصوب اسفند سال ۷۰، در حق طلاق، مرد که برطبق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی میتواند طلاق

دهد، محدودیتهایی بوجود آمد. اما این محدودیتهای، علاوه بر عدم صراحت و عدم برخورداری از ضمانت اجرایی، با توجه به تنشهای موجود در خانواده ها و روابط زن و مرد براساس احکام اسلامی از یکسو و مشکلات اقتصادی، گرانی و کمبود مسکن، بیکاری زنان و درصورد بسیاری مردان، پانین بودن درآمد زنان برای اداره مستقل خود و حقوق مردان برای پرداخت مهریه و نفقه و بالاخره روابط مردسالارانه حاکم بر جامعه ما بر پیچیدگی پروسه طلاق افزود و روند جدایی را طاقت فرساتر و خشونت آمیزتر کرد.

طبق این باصطلاح اصلاحات با حفظ روح اصلی ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، مثلاً اگر برای دادگاه ثابت شود که زوجه کارهایی را که شرعاً بمعهد وی نبوده است، بدستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد، باید به زن اجرت المثل پرداخت شود.

اما در عمل، همه دست اندرکاران امور قضائی دادگاههای خانواده و زنان مطلقه میدانند که زنان بندرت میتوانند ثابت کنند، یعنی دلائل و مدارک محکمه پسند ارائه دهند که مثلاً در طول ۲۰ سال زندگی زناشویی، قصد نداشته اند کارهای خانه و بچه ها را بطور رایگان انجام دهند. زنان باید مثلاً در طول زندگی درخفا مدرک و قبض جمع آوری کنند و برای هر قلم کارخانگی از شوهر بپرسند که آیا حق الزحمه میدهد یا دستورا!

با همه این تفصیلات برخی قضات در جهت رعایت عدالت و کمک به زنی که پس از سالها زندگی مشترک مطلقه میشود، گاهی مرد را مجبور به پرداخت اجرت المثل میکنند. اما رقمهای پرداخت شده بیشتر جنبه سمبولیک دارد و حتی مخارج یکماه فرد



را در شرایط امروز تأمین نمیکند. گاه این اجرت المثلها تا ۶ هزار تومان نیز پانین آمده است. البته همه این بذل و بخششها و "اصلاحات" زمانی نصیب زن میشود که تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری و یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد! اما و اگرهایی که اثبات آنها برای زنان تقریباً در اکثر موارد غیرممکن است. و براساس همین اصلاحات سال ۷۰ بود که بمنظور محدود کردن طلاقیهای یکجانبه مردان در محاضر محلی، حکم طلاق موکول به کسب اجازه از دادگاه شد. یعنی بجای ممنوع کردن حق طلاق یک جانبه دادن حق طلاق به زن و بعد ارجاع موارد اختلاف به دادگاههای خانواده، حتی زنان و مردانی را که هر دو بر طلاق موافقت داشتند را نیز روانه دادگاههای خانواده و بوروکراسی حاکم بر آن کردند. این به اصطلاح اصلاحات دادگاههای خانواده را به سبب حجم زیاد کار در حالت فلج قرار داده است. اما اصلاحات ادامه دارد! همه این اقدامات عجیب و مغایر با عقل سلیم از نظر آیت الله یزدی "در جهت حفظ کیان و بنیان خانواده صورت میگیرد". درحالیکه همه میدانند که این اقدامات در جهت خاموش کردن صدای اعتراضات وسیع زنان، سامان دادن به مسئله طلاق و ازدواج و البته تضمین انقیاد زن بر اساس قوانین فقهی صورت میگیرد.

آیت الله یزدی میخواهد برای پانین آوردن نرخ رشد طلاق و شاید کندتر کردن روند کار برای قضات دادگاههای طلاق، در واقع دوره عده زنان را از سه ماه و نه روز به سه سال آزرگار افزایش دهد! در طول این دوران برزخ، زن نه تنها حق ازدواج مجدد را ندارد، بلکه باید درنگرانی دائم از نتایج حکم قاضی دادگاه و آینده نامعلوم خود و فرزندانش بسر ببرد. وضعیتی که فرزندان چنین خانواده هائی باید در طول سه سال مورد نظر قوه قضائیه تحمل کنند، خود فجایع جدیدی را در خانواده های ایرانی بوجود خواهد آورد. در طول سه سال انتظار، زن سه سال افسرده تر و سالمندتر میشود، درحالیکه مرد میتواند همسر جدیدی اختیار کند. در طول این سه سال زن قانوناً همسر رسمی مرد است و باید در کلیه امور زندگی خود از او اجازه کسب کند. معلوم نیست که براساس چنین قانونی، در طول این دوره چه کسی نفقه زن را میدهد. اگر این دوره را مشابه دوره عده زن تلقی کنیم، مرد در قبال حق رجوع، مسئول نفقه زن است. یعنی زن در طول دورانسی که در انتظار طلاق

## مماشات با استبداد

و

### خطر تجزیه ایران

داده شدن بسر میبرد، باید بدون امتناع با مردی که میخواهد از او طلاق بگیرد روابط جنسی برقرار کند. این درحالیست که بر اساس اصلاحات سال ۷۰، اعتبار عدم رجوع زوجین باید برای صدور حکم نهانی طلاق به امضا شاهدین برسد. یعنی اگر درطول این مدت زن نتواند شاهی پیدا کند که ناظر بر جریان رجوع بوده باشد، بازهم حکم طلاقش صادر میشود. اما آخرین فکر بکر مجمع تشخیص مصلحت نظام، واگذاری نیمی از دارائی مرد به زن در صورت طلاق بدون ارائه دلیل از جانب مرد است که بخودی خود میتواند در چهارچوب قوانین مدنی متعارف مثبت باشد. اما در چهارچوب حقوق مدنی اسلامی زن ستیز، این اصلاح نیز چیزی جز پیاوه گونی نیست و چه بسا منشاء بروز خشونت‌های جدیدی علیه زنان در خانواده‌ها بشود. نکته مهم در این اصلاحیه درخشان آن است که این دادگاه است که پس از بررسی کامل میتواند به مرد حکم کند که نصف دارائیش را در اختیار زن قرار دهد. یعنی این به خودی خود، حق زن شناخته نمیشود که شریک دارائی ای که در طول زندگی مشترک حاصل شده است بشود.

در هیچکدام از اصلاحات اخیر، حق زن بعنوان انسانی بالغ و صاحب اختیار در امور خانواده به رسمیت شناخته نمیشود. این همواره قضات مذکر دادگاههای خانواده هستند که بعنوان ولی، حق تصمیم گیری در مورد مسائل مربوط به زن را برعهده میگیرند. زنان در صورتیکه هنگام ازدواج، شرایط دوازده گانه مندرج در عقدا نامه‌ها را به امضای مرد و همسر آینده خود نرسانند، از هیچ حتی برخوردار نیستند. تنها براساس این شرایط دوازده گانه است که در شاق ترین شرایط، حق طلاق مییابند و آنهم در صورتیکه بتوانند در دادگاه حقانیت خود در امر طلاق را اثبات کنند.

کلیه به اصطلاح اصلاحات در قوانین خانواده، صرفنظر از مثبت و یا منفی بودن ظاهری شان، در چهارچوب و در سایه قوانینی وضع شده اند که اصل را برتری مرد بر زن، و خوب تمکین زن در جهت حفظ حق طلاق مرد که از نظر فقهای ایرانی غیرقابل تغییر است قرار میدهد. رژیم میخواهد پیروی از احکام قرون وسطایی و زن ستیز خود را تسهیل کند و با حفظ روح اصلی این احکام، ظاهر آنها را مقبولتر و صدای اعتراضات را خاموش سازد. ●

آقای عزت الله سبحانی در مقاله ای بمناسبت شروع سومین سال انتشار نشریه ایران فردا، در پاسخ به نامه های خوانندگان معترض به مشی نشریه نوشته است که "ایران فردا راه براندازی را نپسندیده و مشی اصلاح و تغییر مسالمت آمیز را میپسندد" و در توضیح علت برگزیدن مشی مسالمت با رژیم جمهوری اسلامی و پرهیز از براندازی به این عذر بدتر از گناه متوسل شده است که این مشی نه از پس سازشهای پنهانی و نه از موضع ترس و محافظه کاری، بلکه از سراعقاد اتخاذ شده است. البته از توضیحات ایشان چنین برمیآید که این اعتقاد نه از حب علی بلکه از بغض معاویه یعنی خطر خرابکاری قدرتهای جهانی پس از براندازی ناشی شده است چرا که بقول ایشان "اریاب قدرت و سرمایه جهان معاصر برنامه تجزیه و تلاشی و جنگهای داخلی را تدوین کرده و در حال اجرای آن هستند و از موضع قیومیت ملت‌های جنوب را بسوی "دمکراسیهای موزاییکی" میکشاندند". بنابراین احساس مسئولیت در قبال حفظ استقلال و وحدت ملی حکم میکند که از براندازی پرهیز شده و مدارا با رژیم کنونی پیش گرفته شود.

فرض کنیم اریاب قدرت و سرمایه هم اکنون تصمیم قطعی را برای تجزیه ایران گرفته اند و هم اکنون با تمام قوا اجرای آنرا تدارک میبینند. چگونه میتوان به مقابله با آنها برخاست؟ بدون تردید بهترین راه، از بین بردن عوامل برانگیزاننده خصومت‌های ملی در داخل ایران است. مشکل این است که رژیم جمهوری اسلامی خود اصلی ترین عامل برانگیزاننده این خصومتها و ایجاد تشقت و تفرق در میان ملل ایران است. خطر تجزیه از کجا نشأت میگیرد؟ نابودی اقتصاد کشور و عقب افتاده غیرقابل جبران آن که اکثریت نسل جوان این کشور را از هرقوم و ملت، بی آینده کرده است؛ استبداد فراگیر و سرکوبگر که احساس صاحب کشور بودن را از همه گرفته است، مذهبی کردن دولت و ولایت اجباری فقهای شیعه که امان شهروند شیعه را هم بریده است

چه رسد به ملت‌های غیرشیعه که اغلب هم در حاشیه ایران ساکنند و پیوندهای فرهنگی و ملی با ملل ساکن در ورای مرزهای ایران دارند، سرکوب حقوق سیاسی، مدنی، ملی و فرهنگی ملل غیرشیعه و غیرفارسی که احساس شهروند ایران بودن را از آنان سلب میکنند و اینهاست عوامل اصلی خطر تجزیه و جمهوری اسلامی مسبب و تقویت کننده این عوامل است.

راه مقابله با تجزیه چسبیدن به رژیم نیست که در داخل، خود عامل تفرقه و مسبب رشد گرایش به تجزیه است و در سطح بین المللی با دامن زدن به یک جنبش کور ارتجاعی تمدن ستیز و دخالت‌های بیمورد در امور داخلی دیگران و نقض همه موازین شناخته شده بین المللی و سازمان دادن ترورهای خشن و عملیات خرابکاری هم به تخاصم غرب دامن میزند و هم سیاست‌های قیم مآبانه صاحبان قدرت و سرمایه را در چشم مردم جهان توجیه میکند. هر قدر این رژیم بماند عوامل مسبب تجزیه هم در داخل و هم در خارج بیشتر تقویت میشوند. کنار آمدن و مماشات با چنین رژیمی که در عمل بمعنای پذیرش حق حاکمیت آن بر ایران است خطر تجزیه را کاهش نمیدهد، آنرا تشدید میکند. راه مقابله با خطر تجزیه برعکس، عدم مماشات با این رژیم، نفی حق آن بر حاکمیت یعنی دفاع از براندازی و دفاع از حق حاکمیت مردم ایران است. باید در مقابل این رژیم قاطعانه از این اصل دفاع کرد که مردم ایران، از هر ملیتی که باشند، شهروندان برابر این کشور و صاحبان واقعی آنند و حق دارند دست هر کسی را که به حق حاکمیت آنها تجاوز کند از کشور کوتاه کنند. چه این متجاوز قدرتهای خارجی باشند، چه فقهای شیعه و ایرانی. و این یعنی سیاست براندازی.

از این روست که درست در این لحظه از تاریخ، استقلال یعنی حاکمیت ملی در قبال قدرتهای دیگر با دمکراسی یعنی حاکمیت مردم در اداره کشور بیش از پیش

بهم گره خورده اند.

مماشات با رژیم به بهانه حفظ وحدت ملی و مقابله با خطر تجزیه ایران استدلالی است که پس از فروپاشی بلوک شرق میان طرفداران مشی سازش باب شده، ولی در اساس استدلالی قدیمی و آشناست و بدون تألم و درد نمیتوان بخاطر آورد که انقلاب بزرگ ایران را با همین استدلال به شکست کشاندند و گفتند بخاطر استقلال ایران باید فعلاً از حاکمیت مردم، آزادی و دموکراسی صرفنظر کرد. نمیتوان فراموش کرد که حزب توده با تکیه برخطر مداخله آمریکا، از مردم میخواست که با "انحصار طلبی" روحانیون حاکم کنار بیایند. میتوان جملات زیر را که امروز آقای سبحانی نوشته است، از لبان آقای کیانوری ۱۵ سال پیش خواند: "تردید نیست که حاکمیت‌های سیاسی انحصارگرا و استبدادی خود یک عامل اصلی در برانگیختن خصومت‌های اجتماعی هستند ولی شرایط فعلی جهانی به ما دیکته میکند که راه مقاومت و گفتن و اصلاح را آنقدر ادامه دهیم که طالبان انحصار و خشونت بر سرعقل آیند". جالب این است که انحصارگران حالا همانها هستند که ۱۵ سال پیش؛ یعنی ملاحای غاصب قدرت؛ عاملین فتنه در شرایط فعلی جهان هم همانها هستند: یعنی آمریکا و متحدانش و چیزی که باید این وسط معامله شود و با استقلال و وحدت ملت تاخت زده شود هم همانست؛ یعنی حاکمیت مردم ایران، دموکراسی و آزادی!! مردم ایران از این سیاست، بیش از آن زخم برتن دارند که آنرا بفراموشی بسپارند. آنچه که منادیان سازش میخواهند به فراموشی بسپارند این حقیقت ساده است که حاکمیت ملی و استقلال و دموکراسی لازم و ملزوم یکدیگرند و در گرو یکدیگر. چنانکه آنچه آقای سبحانی کیفیت و ماهیت "جامعه و سعادت عمومی" مردم آن مینامد یعنی برابری هم با دموکراسی و آزادی همین رابطه درونی و الزامی را دارد. اما درباره برابری و دموکراسی و رابطه آنها آقای سبحانی در همین مقاله نظراتی ارائه داده است که کمتر از این جالب و اعجاب انگیز نیست.

آقای سبحانی آرزوی بحق مردم برای برابری را آرزویی ذهنی خوانده است و برای اینکه این آرزو را به مضحکه ای مبدل کند جامعه مبتنی بر برابری را "جامعه ایده آلی" میخواند "مشکل از آحاد فاقد تفاوت و اختلاف"، همه یک شکل و یک قواره، همه "دریک قالب ریخته و ذوب شده!!" و سپس استدلال میکند چون ایجاد این یک شکلی

خلاف واقعیات است پس کاربرد زور برای تحمیل آن ضروری است و فساد ببار میآورد و اینرا هم تجربه ایران و هم تجربه بلوک شرق نشان میدهد و عاقبت هم مردم بر آن میثورنمیثورند و همه چیز را به آتش میکشند چنانکه در بلوک شرق دیدیم (ولی ایشان توصیه میکنند در ایران نباید بینیم!!)

واقعا درباره این داستان حسن و خسین دختران معروف معاویه چه بایدگفت؟ آیا جامعه مبتنی بر برابری، آنهم بمشابه یک ایده آل و آرزو، جامعه عروسک‌های یک شکل و یک قواره است؟ آیا تمایل انسان به برابری و عدالت، نه هم شکلی و یک قوارگی، آنقدر غیرطبیعی است که باید به ضرب و زور استبداد مردم را بدان متمایل کرد؟ آیا تجربه ولایت فقیه تجربه سوسیالیسم بوده است؟ و بفرض محال که تجربه ایران اسلامی و اتحاد شوروی یکی بوده است، چرا یکی جایز و برحق است که بر آتش خشم مردم بسوزد ولی شما طرفدار "عدل و انصاف و واقع بینی و واقع گرایی" میکوشید میل مردم به براندازی رژیم اسلامی را مهار کنید و مردم را به مدارا و مماشات با این رژیم فرامیخوانید؟

احتجاجات مهندس سبحانی در رابطه با برابری به اینجا میانجامد که باید از ارزشها و ایده آلهای ذهنی فاصله گرفت تا بتوان به تحقیقات واقعی و ممکن رسید، و فعلاً باید از "جامعه مدنی" که "پایگاه وحدت درکثرت است" دفاع کرد. تا آنجا که ما از "جامعه مدنی" و "وحدت در کثرت" میفهمیم یعنی برسمیت شناختن حقوق بشر یعنی حق شهروندی به اضافه آزادیهای مدنی، دریک کلام یعنی دموکراسی و آزادی. فرضاً که از "ایده آلهای" یعنی برابری صرفنظر کردیم. این سؤال پیش میآید چگونه میتوان از "جامعه مدنی" دفاع کرد ولی خواهان مماشات با "جامعه سیاسی" موجود یعنی رژیم جمهوری اسلامی شد که اساساً جامعه مدنی را قبول ندارد و مردم را امت حزب الله میداند که یا باید افسار خود را بدست ملاها بدهند یا بمشابه کافر گردن زده شوند. مهندس سبحانی میگوید طرفداران "ایده آلهای ذهنی" یعنی برابری، ایشان و هم مسلکانشان را متهم میکنند که بحث کارشناسی میکنند. معلوم نیست چه کسانی این "اتهام" را زده اند، ولی مگر نه اینکه حداقل ضروری برای هر بحث کارشناسی پذیرش منطق صوری و قوانین فیزیکی امور است. نمیتوان ذغال را در شرایط ثابت فیزیکی هم سیاه و هم سفید خواند و به پرت و پلاگویی دچار نشد. حتی دریک بحث کارشناسی صرف،

بدون پرداختن به چشم اندازهها و آمالها، چطور میتوان مخالفت با براندازی رژیم که مساوی است با قبول ولایت فقیه و نفی جامعه مدنی، را با دفاع از دموکراسی و جامعه مدنی که مساوی است با نفی ولایت فقیه جمع بست؟

مهندس سبحانی اینجا یک "امامی" دیگر پیش میگذارد: "امام" فعلاً مسئله استقلال و بود و نبود کشور مطرح است، "نخست باید جامعه و ملت باقی باشد، تا برسر کیفیت و ماهیت آن بحث شود".

این دیگر بحث کارشناسی نیست. ایشان ابتدا از دموکراسی و بحث "وحدت در کثرت" چماقی درست میکنند برای کوبیدن بر فرق برابری طلبان، سپس سه ستاره زیر این بحث میگذارد و کلاه را میپرخاند و همه استدلالهای خود را بفراموشی میسپارد و این بار از استقلال چماقی درست میکند برای کوبیدن بر فرق دموکراسی طلبان.

همان بحث کارشناسی بما میگوید دفاع از استقلال از طریق مماشات با رژیم اسلامی یعنی سوزاندن فرصت برای احراز دموکراسی و حق حاکمیت مردم و محرومیت از دموکراسی یعنی از دست رفتن فرصت برای بازسازی جامعه بر بنیاد برابری و اینهمه با هم کشور را در فلاکت و بی سامانی و استبدادی فرو میبرد که دست متجاوز را برای دخالت درحاکمیت کشور باز میکند، یا از طریق بخدمت گرفتن مستبدینی مثل محمدرضا پهلوی، یا بیبانه دفاع از دموکراسی و حقوق بشر در برابر مستبدینی مثل خمینی، یا از طریق برافروختن آتش جنگهای خانمانسوز، یا از طریق ایجاد تفرقه بین میل ساکنان ایران و تلاش برای تجزیه و غیره. سیاست مماشات با حاکمیت‌های مستبد که طی دهه های متوالی که از طرف نیروهای مختلف و به ظاهر یا به واقع متضاد در ایران پیش برده شده نتیجه ای غیر از این نداشته است. ●



## مباحثات کنگره

### آیا کمیته مرکزی ضرورت تحقق عملی ایده

### اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم را دریافته ؟

سپهر

کمیته مرکزی سازمان در یکی از مصوبه های پیشنهادیش برای بحث و تصمیمگیری در کنگره دوم سازمان، که به اوضاع سیاسی اختصاص دارد، شکل گیری اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم حول پلاتفرم سیاسی روشن، کارآمد و همه فهم و متکی بر "منطق سازمانیابی منعطف" را شرط مقدم تبدیل چپ به یک نیروی توده ای اعلام کرده است. اگرچه تأکید بر ضرورت شکل دادن به اتحاد هواداران سوسیالیسم از درک درست شرایط عمومی و مبرمترین نیاز جنبش سوسیالیستی- کارگری توسط کمیته مرکزی سازمان حکایت دارد، اما متأسفانه برخی از مواضع نظری و بویژه اقدامات عملی کمیته مرکزی نشان میدهد که کمیته مرکزی سازمان هنوز در تطبیق با الزامات نظری و عملی حرکت پرشتاب بسوی تحقق عملی ایده اتحاد هواداران سوسیالیسم برپایه پلاتفرم سیاسی روشن، کارآمد و همه فهم فاصله بسیار دارد. دلیل من برای چنین ادعایی اولاً تلاش ناچیز کمیته مرکزی در بدست دادن پلاتفرم سیاسی و شکل سازمانی چنین اتحادی و ثانیاً پیش گذاردن پیش شرط ایدئولوژیک (ونه سیاسی) برای پلاتفرم چنین اتحادی است. من در اینجا تلاش خواهم کرد هر دو جنبه را بطور مختصر مورد بحث قراردهم.

### ضرورت تمرکز کار نظری بر روی ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم

اکنون بیش از دو سال از طرح ضرورت شکل دادن به اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم توسط یکی از رفقای سازمان میگذرد. اما کمیته مرکزی درآستانه تشکیل کنگره دوم سازمان تنها به این قناعت کرده است که بار دیگر ضرورت چنین اتحادی را خاطر نشان سازد. در این مدت کمیته مرکزی عملاً هیچ اقدام جدی در جهت تبدیل اتحاد هواداران سوسیالیسم به موضوع اصلی بحث درون سازمانی و روشن شدن توافقات و اختلافات احتمالی پیرامون جزئیات مربوط به آن، بعمل نیاورده است. اکنون پس از گذشت بیش از دو سال، طرح مزبور تقریباً بهمان اندازه ناروشن و سنوال برانگیز است که دو سال پیش. ما تاکنون نه تنها هیچ تلاش جدی در جهت بدست دادن یک پلاتفرم سیاسی روشن و شکل یا اشکال سازمانی معینی برای چنین اتحادی صورت نداده ایم، بلکه حتی به سنوالهای عمومی تری همچون اینکه این اتحاد آلترناتیو ما در مقابل حزب طبقه کارگر و یا درکنار آن است، اینکه برنامه چنین اتحادی تمامی برنامه استراتژیک ما برای سوسیالیسم را شامل میشود یا تنها بخشی از آنرا، اینکه نقش ما بعنوان کمونیست در چنین اتحادی به چه قرار خواهد بود، اینکه رابطه این اتحاد با تشکلهای کارگری همچون اتحادیه ها و سندیکاها به چه قرار خواهد بود، و بسیاری سنوالات مهم دیگر، پاسخ نگفته ایم. البته کمیته مرکزی تلاشهایی را در جهت نزدیکی برخی گروههای چپ بعمل آورده است، اما مادام که حتی کلی ترین

خطوط برنامه ای و شکل سازمانی اتحاد هواداران سوسیالیسم در نظر ما ناروشن است، آشکار است که این تلاشها را ضرورتاً نمیتوان در خدمت تحقق ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم ارزیابی کرد. حقیقت آنستکه کمیته مرکزی سازمان، برغم اذعان به اهمیت شکل دادن به اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، عملاً اراده سیاسی خود را چندان پشتوانه حصول به چنین هدف بزرگی قرار نداده است. و در برابر چنین وظیفه خطیر و تاریخی، تقریباً منفعل عمل کرده است. چنانچه کمیته مرکزی واقعاً خود را به الزامات چنین وظیفه خطیری متعهد میدید، حداقل میباید تدابیر ویژه ای مشابه آنچه در مورد تدوین برنامه و اساسنامه سازمان صورت داد (تشکیل کمیسیون برنامه و کمیسیون اساسنامه، برگزاری جلسات ترویجی، سازماندهی بحثهای حوزه های تشکیلاتی حول مسائل مربوط به برنامه و اساسنامه و غیره) جهت تدوین طرح اولیه برنامه و شکل سازمانی اتحاد هواداران سوسیالیسم نیز بکار میبست.

اما برغم برخورد انفعالی تاکنونی، زمان باقیمانده تا تشکیل کنگره دوم سازمان فرصت خوبی است تا کمیته مرکزی سازمان با شتاب دادن به بحثهای مربوط به اتحاد هواداران سوسیالیسم و اتخاذ تدابیر ویژه در این جهت به وظیفه تاریخی خود پاسخ مثبت گوید. کمیته مرکزی در فرصت باقیمانده به تشکیل کنگره دوم، باید تمامی هم خود را بکارگیرد تا این کنگره را به عرصه اصلی بحث و تصمیمگیری پیرامون اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم تبدیل نماید. ما باید کنگره دوم سازمان را به کنگره گسست جدی از فرقه گرایی و تثبیت عناصر اصلی فراروی چپ به یک جنبش سیاسی فراگیر و توده ای تبدیل کنیم. در این کنگره اختلافات فرقه ای باید به حاشیه رانده شوند و توافقات و اختلافات سیاسی پایه مرزبندیهای درون سازمانی قرارگیرند. ما نباید از این حقیقت غافل باشیم که ویروس فرقه گرایی همچنان مهمترین تهدید در برابر حیات سیاسی پویا و پرشور سازمان است. برای مقابله با ویروس فرقه گرایی و برای مصون داشتن کنگره دوم از درگیر شدن در بحثهای بی نتیجه و زیانبار فرقه ای، ما باید با دست مایه ای پر از کار نظری بر روی یک پلاتفرم سیاسی روشن و همه فهم برای اتحاد هواداران سوسیالیسم و باز تعریف مرزهای هویتی رزمندگان راه سوسیالیسم برپایه آماجهای سیاسی (ونه ایدئولوژیک) به پیشواز کنگره دوم سازمان برویم. من فکر میکنم حصول به چنین هدفی در زمان باقیمانده به تشکیل کنگره غیرممکن نباشد، در این راه کمیته مرکزی میتواند با تشکیل کمیسیونهای چندگانه، جهت دادن فعالیت نظری حوزه ها حول مسائل مربوط به اتحاد هواداران سوسیالیسم، سازماندهی جلسات ترویجی و سازمان دادن بحثهای درونی و بیرونی از طریق بوتلتهای ویژه، بمیزان زیادی کوتاهی تاکنونیش را جبران نماید.

### پیش شرط ایدئولوژیک کمیته مرکزی برای پلاتفرم اتحاد هواداران سوسیالیسم به چه معناست؟

در سند مربوط به اوضاع سیاسی که کمیته مرکزی جهت بحث و تصمیم گیری در کنگره دوم سازمان تهیه کرده است، بلافاصله پس از تأکید بر ضرورت شکلگیری اتحاد هواداران سوسیالیسم، با اشاره به پلاتفرم این اتحاد گفته میشود: "حلقه اصلی پلاتفرم چنین اتحادی طرح مشخص ایجاد دولت کارگری است". این به چه معناست؟ این بدان معناست که از نظر کمیته مرکزی دایره اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم تنها کسانی را شامل میشود که به ایجاد دولت کارگری باور داشته باشند. نتیجه عملی پیش گذاردن چنین پیش شرطی برای پلاتفرم اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم آقدر گویاست که چندان دلیل و حجتی برای

بعنوان طرح دولت کارگری برای فردای انقلابی ایران، قبل از هرچیز عنوان آنرا مورد ستوال قرار خواهند داد. حال آنکه ممکن است مضمون و محتوی یک طرح معین مورد توافق آنها قرارداده باشد. ترم دولت کارگری همچنین میتواند مورد مخالفت کسانی قرارگیرد که از توانایی پذیرش برنامه رادیکال اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم برخوردارند، اما بدلیل تعلقات مذهبی و ایدئولوژیکی خود مایل به پذیرش ترم دولت کارگری - که با تاریخ جنبش کمونیستی به نحو تنگاتنگی پیوند خورده است - نباشند. بنابراین برای آنکه اختلافات ایدئولوژیکی - فرقه ای به سد عمده ای در راه شکلگیری اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم مبدل نگردند، لازم است که ما از پیش نهادن و اصرار بر روی هر ترم و اصطلاح و عنوانی که به اعتبار پیشینه تاریخی و نقش ایدئولوژیکی اش، موجب سوءتفاهم، بدفهمی و آغاز بحثهای بی پایان تاریخی - ایدئولوژیکی گردد، اجتناب ورزیم. بی تردید ما باید به پایبندیمان نسبت به پرنسیپها و اصول اساسی مورد باورمان حساس و جدی باشیم. اما تأکید بر ترمها، اصطلاحات و عناوین، معیار چندان قابل اتکایی بر پایبندی براین اصول و پرنسیپها نیست. پایبندی ما براین اصول و پرنسیپها اساساً در طرحها و سیاستهای مشخص و عملی محک خواهد خورد. براین اساس من فکر میکنم کمیته مرکزی سازمان بعضی اصرار بر روی ترم دولت کارگری و یا هر ترم دیگری بعنوان حلقه اصلی و یا حلقه های مهم در پلاتفرم اتحاد هواداران سوسیالیسم، باید تلاش خود را در جهت بدست دادن یک طرح مشخص برای این اتحاد و از جمله یک طرح دولت مجری برنامه رادیکال قراردهد. ©

اول ژانویه ۱۹۹۵

## پاسخ هیئت اجرائی به رفیق سپهر

### رفیق سپهر عزیز،

مطلب بالا که برای درج در ستون آزاد نشریه فرستاده اید، مضموناً چیزی جز نامه ای به کمیته مرکزی نیست و البته میتوانستید آنرا بعنوان نامه به کمیته مرکزی سازمان بفرستید و پاسخ بخواهید؛ ولی بهرحال چون برچاپ آن در ستون آزاد نشریه تمایل داشته اید، لازم است که پاسخ به نوشته شما نیز درکنار آن چاپ شود.

درقسمت اول، شما انتقاد کرده اید که کمیته مرکزی در بدست دادن پلاتفرم سیاسی و شکل سازمانی اتحاد هواداران سوسیالیسم، تلاش لازم را نکرده، اراده سیاسی خود راپشتوانه حصول چنین هدف بزرگی قرار نداده و منفعل عمل کرده است و درنتیجه، گویا حتی کلی ترین خطوط برنامه ای و شکل سازمانی اتحاد هواداران سوسیالیسم درنظر ما ناروشن مانده است!

توقع شما این بوده است که کمیته مرکزی درآن جهت تلاش کند که سازمان ما پلاتفرمی روشن بعنوان پلاتفرم اتحاد هواداران سوسیالیسم تهیه کند و شکلی، بعنوان ساختار این اتحاد را معین نماید؛ عبارت دیگر، سازمان، یک نظر رسمی (و طبعاً قطعی) درباره پلاتفرم و شکل این اتحاد را اعلام کند و چون چنین نشده، توصیه میکنید که تا فرصت باقی است، کمیته مرکزی با ایجاد کمیسیونهای نظیر کمیسیونهای تهیه برنامه و اساسنامه برای سازمان و دامن زدن به بحثهای درونی و بیرونی و ایجاد بولتنهای ویژه، کنگره را به عرصه اصلی بحث و تصمیم گیری پیرامون اتحاد هواداران سوسیالیسم تبدیل نماید.

رفیق عزیز، توقع شما از کمیته مرکزی، اگرچه ناشی از اهمیتی

اثبات نمیطلبد. کمیته مرکزی اگر جداً باور به ایجاد دولت کارگری را شرط هرگونه اتحاد استراتژیک و پایدار بداند، پیش از آنکه به هرگونه اتحادی بیایندیشد، باید به تصفیه صفوف درونی راه کارگر فکر کند.

اما گذشته از نتیجه عملی چنین پیش شرطی، منطق آن بیشتر قابل تأمل است. حقیقت آنستکه ترم دولت کارگری در جنبش چپ از یک پیشینه تاریخی نسبتاً طولانی و بحث انگیز برخوردار است و پیش از آنکه عنوانی باشد برای بیان شکل و یا اشکالی از نوعی ویژه ای دولت، بمثابة یک اصل کلی ایدئولوژیکی و یا حتی یک نماد ایدئولوژیکی بکارگرفته شده است. نگاهی کوتاه به تاریخ جنبش چپ نشان میدهد که نه تنها احزاب و گروههای کمونیستی که حتی بسیاری احزاب سوسیال دمکرات نیز خود را بنوعی نسبت به ایجاد دولت کارگری متعهد اعلام کرده اند. این تعهد اما برای همه معنی واحدی ندارد. دولت کارگری در نظر بسیاری از احزاب و گروههایی که خود را نسبت به آن متعهد اعلام میدارند، چه در شکل و چه در محتوی، معانی متفاوت و بعضاً متضادی از دیگران دارد. برای برخی ایجاد دولت کارگری با تصرف قدرت توسط حزب مترادف است، درحالیکه برخی دیگر کسب قدرت توسط شوراها یا کارگران و زحمتکشان را مترادف دولت کارگری اعلام میدارند. برای برخی ایجاد دولت کارگری مشروط است به بروز انقلاب جهانی پرولتاریا و سطح معینی از تکامل اجتماعی - اقتصادی نظام سرمایه داری، برخی دیگر اما ایجاد دولت کارگری در کشورهای منفرد و با سطح نازل توسعه سرمایه را نیز میسر میدانند. برای برخی، دولت کارگری تنها دولت منطبق با ساختار سوسیالیسم استحکام یافته است، برای برخی اما رسالت بفرجام رساندن دوره طولانی و پر پیچ و خم تحول نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی نیز بعهده دولت کارگری است. بعلاوه بررسی تاریخ احزاب و گروههای چپ نشان میدهد که کمتر حزب و گروهی در طول حیات خویش نظر ثابتی نسبت به دولت کارگری ابراز داشته است. حتی در تاریخ کوتاه راه کارگر نیز دولت کارگری همیشه یکجور معنا نشده است. تا قبل از تحولات اردوگاه سوسیالیسم، دولت کارگری در نظر ما با حفظ پاره ای انتقادات، کمابیش مابه ازائی مشابه دولتهای سوسیالیستی موجود داشت. پس از تحولات اردوگاه اما ما دولت کارگری را کاملاً متفاوت از قبل میفهمیم. پس میبینیم که دولت کارگری مفهوم واحد، روشن و همه فهمی ندارد که بتوان آنرا بسادگی مبنای یک اتحاد سیاسی استراتژیک همچون اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم قرار داد.

این البته به معنای آن نیست که نوع دولتی که قرار است برنامه عمل اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم را جامه عمل ببوشاند از اهمیت اساسی در پلاتفرم چنین اتحادی برخوردار نیست. تردیدی نیست که تحقق برنامه عمل اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، نه تنها نوع ویژه ای از دولت که نوع ویژه ای از دستگاه حکومتی را طلب میکند. تعیین مشخصه های چنین ساختار حکومتی و چنین دولتی بی تردید اصلی ترین ضامن اجرای هرگونه برنامه عمل رادیکال و انقلابی و حلقه اصلی در پلاتفرم اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم است. اما آنچه طرح دولت کارگری را مورد ستوال قرار میدهد اینستکه ترم دولت کارگری نه تنها بر مشخصه های نوع ویژه ای از دولت که رسالت اجرای برنامه عمل سوسیالیستها رابعهد خواهد داشت، روشنی نمی افکند، بلکه به اعتبار پیشینه تاریخی و نقش ایدئولوژیکی اش، موجب میشود که بحثهای مربوط به چنین دولتی، از بحث پیرامون طرحهای مشخص و زمینی، به بحثهای تاریخی - ایدئولوژیکی سوق یابد. مثلاً برخی از هواداران سوسیالیسم که دولت کارگری را تنها بعنوان شکل ویژه دولت در نظام سوسیالیستی استحکام یافته میفهمند، در مواجهه با هر طرحی



حکومتی مبارزه میکنیم؟ اگر کسانی هستند که دولت کارگری را به این معنی میفهمند که برای آلترناتیو کارگری نباید مبارزه کرد، به خودشان مربوط است؛ ولی این اتحاد همانگونه که مجمع فراخوان نیز تصریح کرده است، اتحاد نیروهائی است که برای تکوین یک آلترناتیو کارگری مبارزه میکنند. نمیتوان طرفدار سوسیالیسم بود و برای آلترناتیو دیگری مبارزه کرد. دولت کارگری یا آلترناتیو کارگری، یک "ترم" یا "اصطلاح" نیست؛ یک سیاست است. کسانی که با این سیاست مخالف اند، در اتحاد طرفداران سوسیالیسم، موضوعیتی ندارند؛ اما آنهایی که در کلیت این سیاست اشتراک دارند، علیرغم اختلاف در چند و چون و جزئیات آن میتوانند اتحاد کنند و به اختلافاتشان در مسیر مبارزه مشترک رسیدگی کنند.

و اما در مورد بحث درباره اتحاد چپ کارگری و ایجاد بولتن توسط کمیته مرکزی برای این بحث ها، لازم است تذکر دهیم که کمیته مرکزی نه تنها هرگز بحث در این باره را مختومه اعلام نکرده، بلکه تداوم آنرا تشویق کرده است. این بحثها باید در واحدهای سازمان و در سمینارها و کنفرانسهای محلی که به ابتکار واحدهای ما و یا دیگر نیروها تشکیل میشوند، پیش برده شوند. اما ایجاد یک بولتن بحث مخصوص راه کارگرها کاری بيمورد است، ما خود را جزئی از خانواده نیروهائی میدانیم که برای شکل دادن به اتحاد چپ کارگری، گردهم آمده اند و در این راستا بولتنی را منتشر میکنند. لزومی ندارد که ما بحثهایمان را در مورد این اتحاد از دیگران جدا کنیم. اعضای سازمان ما نیز همچون هر طرفدار چنین اتحادی اگر حرفی برای گفتن دارند، باید جمع هرچه گسترده تری را خطاب قرار دهند و بهترین کار آن است که برای بولتن اتحاد چپ کارگری بنویسند.

هیئت اجرایی کمیته مرکزی

۱۴ ژانویه ۱۹۹۵

است که برای امر اتحاد چپ کارگری فائلید، ولی متأسفانه نافی ملزومات عملی و روال دمکراتیک تکوین این اتحاد، و ناقض مصویات و نظرات رسمی سازمان ما در این مورد است.

به یاد دارید که قبل از برگزاری کنفرانس عمومی، کمیته مرکزی با اختصاص بولتنی ویژه، بحث درونی درباره اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم را به مدتی طولانی سازمان داد و کنفرانس عمومی نیز بعد از بحثهای مفصل در این مورد، قطعنامه ای را به اتفاق آراء به تصویب رساند که انتشار بیرونی یافت. اگر توجه کرده باشید، یکی از مهمترین تصمیمات کنفرانس عمومی این بود که سازمان ما پلاتفرمی از پیش تهیه شده و شکلی معین را وارد پیش شرطهای این اتحاد نکند؛ زیرا این اتحاد فقط میتواند برپایه اشتراکات فقط موجود میان نیروها و جریاناتی که برای یک آلترناتیو سوسیالیستی، برای سرنگونی رژیم اسلامی و در جهت سازماندهی مبارزات طبقه کارگر مبارزه میکنند، شکل بگیرد؛ پس پلاتفرم این اتحاد باید بیانگر این اشتراکات باشد. این اشتراکات از بحث مشترک میان این نیروها بیرون میآید و پلاتفرم بر مبنای آن، با توافق و تلاش جمعی تهیه میشود. شکل ساختاری اتحاد نیز تابعی از سطح این اشتراکات است و باید با بحث و توافق جمعی نیروهای ذیربط معین شود. هر کس که بخواهد این بحث و تبادل نظر جمعی را دور زده و پیشاپیش از جانب خود پلاتفرم این اتحاد و شکل آنرا تعیین کند، روشی غیردمکراتیک اتخاذ کرده و عملاً دیگران را به اتحاد حول پلاتفرم خود و با ساختاری مورد نظر خود دعوت میکند و نه بر مبنای اشتراکات موجود؛ نتیجه چنین روشی، ناممکن کردن اتحاد است و تداوم وحدت طلبی های فرقه گرایانه همیشگی.

اگر کنگره ما پلاتفرم و شکل معینی را برای اتحاد چپ کارگری تصویب کند، آیا نتیجه عملی و ناگزیر آن غیر از این خواهد بود که فقط به شرط پذیرش آنها از سوی دیگران میتوانیم در اتحاد شرکت کنیم؟ آیا در صورت وجود چنین مصوبه ای، اتحاد بر مبنای اشتراکات و حداکثر انعطاف در شکل (که در قطعنامه کنفرانس عمومی مورد تصریح قرار گرفته اند) امکانپذیر است؟ و فکر کنید که اگر به همین ترتیب هر یک از طرفین ذیربط قرار باشد با مصویات لازم الاجرای خود وارد یک اجلاس شوند، چه چیزی از آن اجلاس حاصل خواهد شد؟!

خودداری از به تصویب رساندن یک پلاتفرم و یک شکل معین برای اتحاد چپ کارگری توسط کمیته مرکزی، نه ناشی از برخورد انفعالی و کم کاری آن، بلکه بخاطر تبعیت آن از مصوبه کنفرانس عمومی، پایبندی آن به "قاعده بازی" و همچنین احترام و اعتقاد آن به قطعنامه مصوب نخستین اجلاس "مجمع فراخوان به اتحاد چپ کارگری" بوده است.

در بخش دوم، شما ادعا کرده اید که گویا کمیته مرکزی با مطرح کردن دولت کارگری، یک پیش شرط "ایدئولوژیک" و نه سیاسی را برای اتحاد طرفداران سوسیالیسم بیمان آورده است. استدلال شما برای "ایدئولوژیک" بودن شرط "دولت کارگری" هم این است که در جنبش چپ ایران از دولت کارگری استنباطات مختلفی وجود داشته و بمشابه یک اصل ایدئولوژیک یا نماد ایدئولوژیک بکار گرفته شده است.

این استدلال برای اثبات آنکه شرط دولت کارگری یک شرط ایدئولوژیک است، خیلی ضعیف است. هر مفهوم و هر اصطلاحی را که از آن استنباطات مختلف وجود دارد میتوان با این استدلال، به "ایدئولوژیک" تعبیر کرد. مگر مسئله دولت، یعنی قدرت حاکمه سیاسی، یک موضوع سیاسی. آنهم مرکزی ترین موضوع سیاست نیست؟ چه چیزی از این سیاسی تر که بگوئیم برای کدام آلترناتیو

### بگو دوست کیست تا...

به نمایندگی از طرف خود بر حکومت بگمارند تا بر مردم حکومت برانند و به غارت بپردازند) سرمایه داری دوام نخواهد آورد. بهمین دلایل است که شما با وجود آهسته قسم و آیه ای که به دمکراسی میخورید، هیچگاه اسمی از مردم بعنوان انسانهایی که خود میتوانند سرنوشت خود را رقم بزنند بیمان نمیآوردید و نخواهید آورد، در عوض تا دلتان بخواهد و هر وقت فرصتی دست بدهد نشست و تبادل خیال و نقشه با سلطنت و جمهوریخواه و... و قول و قرار بر سر تقسیم غنایم آینده دارید و با های و هوی و افتخار از کارهایتان نام میبرید. این افتخارات مبارکتان باشد تا کارگران و توده های محروم جامعه و همه انسانهای شرافتمند و آزاده، دشمنان قسم خورده طبقاتی شان را بهتر بشناسند. و اگر روزی مردم داوطلبانه تن به قبول حکومتی شبیه به حکومت خینی ها و رجوی ها و شاهنشاهی ها و پهلوی ها بدهند شایسته همان حکومتها و شما هستند و شما نیز تا میتوانید بر کرده آنها برانید. ولی قبول بفرمائید که مردم ما مردمان سالهای قبل از انقلاب ۵۷ انقلاب نیستند. و آخرین سوال اینست اگر شما و سلطنت خواهان با کودتا و... به قدرت نرسید، که اگر هم برسید دوام آن زیاد نخواهد بود، و در ایران آزاد و دمکراتیک فردا در اپوزیسیون قرار بگیرید، اینبار به چه چیزی قسم خواهید خورد و چه نوآوری ای خواهید داشت؟



## بگو دوست کیست

## تا بگویم خودت کیستی!

عطا - حسین

ضرب المثلی هست که میگوید بالاخره آب گودال را پیدا میکند، و این حکایت اهل سیاستهای حزب طراز نوین سابق و دمکراتهای امروزین است.

آقای بابک امیر خسروی در پاسخی که به یکی از سلطنت طلبان در نشریه راه آزادی شماره ۳۵-۳۴ اسفند ۷۲ فروردین ۷۳ داده است، مناسباتشان را گویا در رابطه با نیروهای مخالف جمهوری اسلامی که منظورشان بیشتر همان طیف سلطنت است نشان داده، و در آن تأکید شده که هرکس برای دمکراسی مبارزه میکند مائلت ماست. در این مقاله گله و شکایتی که وجود دارد بیشتر از دست خانمی است بنام مهین ارجمند که گویا صحبتهای آقای امیر خسروی را خوب نفهمیده، والا ایشان در موارد گوناگون حسن تفاهشان را به عرض مبارک رسانیده و در سمینار هامبورگ و نشست پاریس و... به اندازه کافی بهم نزدیک شده بوده اند و از آنجائی که رضا نیم پهلوی میخواهند کمی با عجله دست بکار شوند و معیارهای آقای امیر خسروی را زیر بگیرند، کمی شتابزده و البته به شیوه شاهان اقدام میکنند که گویا پسند آقای امیر خسروی نیافتاده است و آقای خسروی توصیه میفرمایند فرصت هست من در و گوهر را از دست نخواهید داد! کمی با آرامش... تا آنجا که به جریانهای سیاسی و اجتماعی مربوط میشود هرچریان مسئول اعمال و رفتار و نظریات خویش است و حق طبیعی و مسلم هرچریانی است که با هرچریان دیگری که بخواهد وارد معامله و مغازله و بگریزند و اتحاد شود و یا قطع رابطه نماید و با دیگری ائتلاف... درست مانند رفتارهای فردی هرکس در جامعه ای آزاد... و میتوان از این نظر آنها را درک نمود، از آنجا که طیفهای سلطنت طلب بوی کباب مشامشان را پرنموده و سرنگونی جمهوری اسلامی را نزدیک مینیند، خود را برای بدست گیری قدرت آماده میکنند، لذا نمیتوان بیتفاوت به آنها نگاه کرد، از اینرو بنظرم لازم شد که نگاهی خیلی گذرا به گفته های آقای بابک امیر خسروی در نشریه راه آزادی بنمایم تا بیشتر روشن شود که ایشان و همداستانانشان حتی درحرف چه اندازه دمکراتند و آزادیخواه...!

آزادی کلمه بزرگی است ولی زیر لوای آزادی چه جنگها که براه نمی اندازند و چه قتلعامها و غارتگریها که صورت نمیگیرد، زیر پرچم آزادی، کویا را سالهای سال درتنگنای سیاسی و اقتصادی و نظامی و روانی قرار میدهند و فریاد میزنند که سوسیالیسم امکان ناپذیر است و... هائیتی را اشغال مینمایند تا آریستید را دوباره حاکم کنند، زیر پرچم و بانام آزادی در روآندا فرانسیویهای دمکرات هزاران نفر را شبانه و دور از چشم خبرنگاران قتلعام میکنند و برای جلوگیری از درز خیر تمامی شاهدان را نابود مینمایند، زیر لوای آزادی و بانام دفاع از دمکراسی ناوگانهای آمریکائی تمامی جهان را درمینوردند تا نظم نوین جهانی را به دنیا بقبولانند و با نام دفاع آزادانه از منافع ملی آمریکا در آنسوی جهان به اینسوی جهان لشکر میکشند، چه نوع آزادیخواهانی و چه آزادیهای وجود دارند و ما هنوز بی خبریم...!

آری آزادی کلمه بزرگی است ولی جا دارد پرسیده شود که آقای بابک امیر خسروی، دمکراسی که درهرسطر از نوشته هایتان بارها و بارها تکرار میشود و مدام به شرف گذشته تان قسم میخورید، که شما صادقانه آزادیخواهید، (البته این قسم و آیه را برای رضا نیم پهلوی تقدیم میکنید که شما را بپذیرد و رم نکند) آیا تا بحال فکر کرده اید که آزادی برای کدام طبقه از طبقات اجتماعی مورد نظر شماست؟ باشد، باشد، با زیان دیروزی صحبت نکنیم، فرض که اینها کلمات کهنه شده و قدیمی اند. خوب، با زیان حال میپرسم؛ کدام لایه، کدام گروه اجتماعی، قشر، دسته، هرچه و هرچور که با مد امروزتان خوانائی دارد و خودتان برایشان اسم تعیین میکنید، من قبول دارم، ولی منظور مرا که میفهمید، به زیان کوچک و بازار و عامیانه، پولداران و کارگران، ویلاتشینان و زاغه نشینان، حلبی آبادنشینان و کاخ نشینان، شمال شهری و جنوب شهری... بیشترین سود را از دمکراسی مورد نظر شما خواهند برد؟ پیشاپیش برای جلوگیری از سوءتفاهم از این سوال، خدمتان عرض کنم که طبقه کارگر و زحمتکش از دمکراسی واقعی که بر مبنای برابری است بیشترین سود را خواهند برد، چون کسی نمیتواند آنها را به زور وادار به سکوت کند و یا بازیان مذهب و دوز و کلکهای بورژوازی، تخدیر... همچنین تشکلهایشان را بیشتر صیقل خواهند داد. ولی برای آنها تیکه چشمی برای دیدن دارند همچون روز روشن است که کسانی که بر سر دمکراسی با سلطنت طلبان وارد مغازله میشوند و اسم مستعار استشار و چپاول را دمکراسی انتخاب مینمایند، این سخنان یاسین خواندنی بیش نیست و خود شما بهتر از هرکس بر این مسئله آگاهی... زیرا خود شما قسمت بیشتری از عمرتان را با نام یکی از رهبران حزب طراز نوین طبقه کارگر صرف نموده اید، اینکه در این گفته و... چه اندازه صادق بوده اید به خودتان مربوط است. ولی در همین اواخر هنگامی که مردم و بقول شماها "تربچه های پوک" حنجره پاره میکردند که جمهوری اسلامی جنایتکار است ولی شما آنرا به راه راست گویا راه رشد غیرسرمایه داری هل میدادید... و چه فجایی که رخ نداد، اینها مربوط به گذشته است و گویا شما گناه این همکاری میان اسلام امام خمینی تان با مارکسیسم و سوسیالیسم علمی را به حساب ایدئولوژی "گیننی" گذشته تان نوشته اید. خوب، اگر امروز دوکلمه حرف حساب بتوان پرسید، میخواهم بپرسم آقای امیر خسروی شما که تجربه ۲۸ مرداد ۳۲ را از سلطنت و طرفداران مشروطه سلطنتی (محض خاطر شما، چون بنظر شما مشروطه سلطنتی طلب با سلطنت طلب فرق دارند. البته اینگونه تفاوتها بیشتر شبیه به لانه خرگوش میماند که همیشه چندین گذرگاه برای فرارهای بعدی دارد) نیز دارید، شما که دمکرات هستید و رفتار رژیم شاهنشاهی را با جریان ملی در سالهای ۱۳۴۶ و سلیمان معینی و شریف زاده و صلا آورده و... سایر مبارزان کرد در کردستان دارید، شما حتماً باید اطلاع دقیقی از برخورد هزار فامیل با جریان کردستان و بارزانی در سالهای ۱۹۷۵ داشته باشید و شما حتماً از جریان قراردادهای کاخ گلستان و سعدآباد در مورد کردها و قومهای بقل شما ایرانی دارید از جمله تخلیه نوار مرزی به عرض ۱۶ تا ۲۰ کیلومتر در کردستان، و... چگونه است که هم دمکراتید و هم در تمامیت ارضی ایران عزیزتان که زندان ملیتهاست با سلطنت هم آرا و تأکید هم مینمایند که در این مورد هیچگونه اختلافی باهم ندارید؟ (صفحه ۱۵ نشریه راه آزادی شماره ۳۵-۳۴ اسفند ۷۲ فروردین ۷۳ ستون دوم) اینست یکی از جنبه های دمکرات بودنتان؟ البته شما به اندازه کافی در مکتب حزب و خود یکی از سردمداران آن جریان یادگرفته اید و بخوبی میدانید که میتوان برای حقوق اقلیتهای قومی شعار داد، و وقتی و مانویست فریاد بزنید، و امروز نتیجه منطقی آن بارکج این هم آوانی

طبقاتیشان وفادارید، لباسهای پرزرق و برقی بیش برتن ندارید. و لازم است خدمتان بگویم که برای دموکرات شدن علاوه بر صداقت به مقداری شهامت نیز نیاز هست، شما این قسمت را خوب ندیده اید وگرنه از رضا نیم پهلوی دعوت نمی فرمودید که ایشان همچون شما دموکرات شود. جادارد بپرسم آقای امیرخسروی شما که سیستم فکری گذشته لنینی تان را کنار گذاشته و سیستم جدیدی را برگزیده اید که بنیاداً دموکراتیک است، اگر فردا که دور نیست و حتماً خواهد آمد، مردم، یعنی کارگران و زحمتکشان به خیابانها آمدند و خواهند آمد، شما و دوستان سلطنت مشروطه خواهان در دفاترتان (فرض گیریم که شما حکومت میکنید) مشغول بحث و تبادل نظر بر سر تقسیم غنائیم و مقامات بودید و آنها گفتند بنام دموکراسی ما خانه میخواهیم و آنها خانه های سرمایه داران را مصادره نمودند، شما چه رفتاری خواهید داشت؟ و اگر روزی شما دموکرات و ملی گرا و ایران غریبپرست و مشروطه خواهان ملی دیگر در ایران، بنام آزادی و دموکراسی بقدرت برسید، با کارگرانی که خود کنترل تولید را در تمامی موسسات تولیدی و خدماتی در دست بگیرند و خود شورا و نماینده انتخاب کنند و به شما بگویند حالا بنام آزادی و دموکراسی ما هم در این جامعه موجودیت داریم، شما چه قول و تضمینی دارید که سازمانی جهانی مانند گلا دیو در ایتالیا، برای کودتای شبیه به شیلی علیه آلنده و همان مصدق خودتان البته نه در سال ۱۳۳۲ جامعه فتوالی ایران، بلکه در سال ۱۳۷۳ جامعه سرمایه داری وابسته امروز، بوجود نیاید؟ و همان رفتار دوباره تکرار نشود؟ آیا اگر در یک رفتاردوم عمومی مثلاً خلق کرد در ایران خواست خود یعنی تعیین سرنوشت خود را بدست بگیرد و تصمیم حتی بردجانی بگیرد، شما با تمامیت ارضی تان چکار خواهید کرد؟ آیا آن زمان نخواهید گفت که اینها لنینی است و دمه شده و اجازه پیاده شدن ندارد و دیکتاتوری است و تجزیه طلبی؟ و آیا درست مانند سال ((کهنه شده)) ۱۸۷۱ با دشمنان جنگی تان علیه کمون پاریس، علیه مثلاً خلق کرد متحد نخواهید شد؟ شما که اینهمه دموکرات هستید و قسم حضرت عباس را به دموکراسی میخورید، و اینهمه صادق نیز هستید، چرا نمیگویند که دموکراسی یعنی شکلی از اشکال حکومت مداری و دارای ابزارهایی از جمله پلیس و ژاندارمری و ارتش و ساواک و زندان و گاردهای مرگ و جوخه های ترور و ربودن و... است و همه اینها از طرف حکومتها بر خود مردم هستند؟ یا حتماً حکومت دموکرات مریخی شما احتیاجی به این نهادهای سرکوبگر ندارد، چون با موعظه و نصیحت کارها را پیش میرید! در غیر اینصورت این نهادها را علیه چه کسانی بکار خواهید گرفت؟ الحق که پیشکوهستان آنجناب و سایر دوستان در تمامی کشورهای پیشرفته جهان در مورد بازی با کلمات خیلی از شما و یلتسین جلتوتند، چون هم پول و پله بیشتر و هم جا افتاده تر و هم با سابقه ترند و از همه اینها مهمتر مردم این جوامع شکم سیرترند، وگرنه حکومتهای دموکراتشان با یک انتخابات دموکراتیک هیتلر و موسولینی را از آستین بیرون میآوردند. ولی امروز براحتی کرسی ها عوض میشود و مقامها جابجا میشوند و مردم هم به کارهای روزمره خود مشغول. ولی یلتسین برای بازی با کلمات احتیاج به توپ و تانک دارد که مانند ناصرال دین شاه (اینجا که میرسد آسمان میتپد و بونی از کهنگی بمشام نمیرسد) مجلس را به توپ میبندد، و کمدی اینجاست بازهم با نام دموکراسی. بی دلیل نیست که رضا نیم پهلوی بقول شما میخواهد زرنگی کند و از یک مجلس قند شکنی قطعنامه... بگیرد، چون این بازیها را بهتر از شما بلد است.

آقای امیر خسروی دریکی از تحلیلهای بشدت علمی شان خاطر نشان کرده اند که: غرور ملی ایرانیان در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ درهم شکسته

با سلطنت مشروطه و سلطنت طلبان است. و در این آشفته بازار، بدنیست برای خالی نبودن عریضه با سلطنت طلبان مقداری بحث هم کرد. درست همان متد چویی و پوسیده گذشته، دفاع از خط امام علیه حجتیه برای پیشبرد راه رشد غیرسرمایه داری، منتها با نامهای جدید مثلاً دفاع از دموکراسی و هم آوانی با ضد دموکرات ترین طبقات جدا از جامعه و چانه زنی با سلطنت نیم پهلوی... با این تفاوت فعلاً در اثر سیلی جان نواز امام خمینی یاد گرفته اید که بین حجتیه و خط امام تفاوت آنچنان بزرگ نبود و مثلاً خلق کرد و حزب دموکرات آمریکایی نیستند بلکه متحد شما برای دموکراسی نیز هستند!! و "گروهکها" ضد انقلاب نیستند و البته از آنطرف هم آموختید، که کراوات و پایبون دارهای رژیم گذشته فعلاً بهتر از ریش و عمامی به سرهای رژیم فعلی اند (که آنها بستگی به شرایط زمان و مکان دارد و بعید نیست که فردا رفسنجانی دموکرات شود، و البته مدتی هم میشد چنین چیزی شد، ریش و عمامه مسئله شخصی تلقی گردد، از این دم بریده هرچه بگی برمیآید). اینست پرنسیپ و صداقت کسانی که تا دیروز با فریاد زدن و تیتتر درشت بر صفحات اول روزنامه شان میخواستند به این خلق بیچاره بیاوراند که اسلام امام خمینی با مارکسیسم علمی هیچ منافاتی ندارد و با صداقت و پشت گرمی برادر بزرگ به زیر عبای امام ضد امپریالیست بخزند... جالب ولی تراژدی اینجاست که ایشان از مدنی و بختیارو... بعنوان آزادیخواهان یاد میکنند (البته منظور آقای خسروی اگر آزادیخواهان در جهت منافع طبقه خودشان باشد کاملاً حق دارند و درست میگویند ولی منظور ملت ایران و همه طبقات بقول ایشان است) و خود را همدریف آنها معرفی مینماید و بازهم خود را دموکرات مینامد؛ آقای امیرخسروی؛ آیا میدانید که در زمان دکتر شاپور بختیار چند هزار نفر (مردم) مردمی که در خیابانها فریاد میزدند ما میگیریم شاه نمیخواهیم نخست وزیر عوض میشه، ما میگیریم خرنمیخواهیم پالان خرعوض میشه، بدستور همین بختیار زنده یاد تو به رگبار مسلسل بسته شدند و بازهم بنام آزادی؟ آقای خسروی آیا میدانید که در خوزستان در زمان آقای مدنی چند هزار عرب بقول شما و دوستانتان از یکی از قومهای پایتی ایرانی به دریا ریخته شدند و قتلعام گردیدند؟ البته این آقایان هنوز در قدرت کامل قرار نگرفته بودند و مأمور و معذور آقای خمینی بودند. این آقایان در شرایطی بودند که میتوانستند (اگر مردمی بودند و دموکرات واقعی)) به مردم بگویند ((من متد خود تورا بکار میگیرم)) ما دموکراتیم و معتقد به آزادی انتخابات؛ مردم کوچه و خیابان! شوراهاشان را انتخاب نمائید و نمایندگان خود را... و ما در عمل میخواهیم ثابت کنیم که دموکراتیم... ولی آنها چه کردند؟ مثلاً آقای بنی صدر، آقای شورا پورا بی شورا... و چکمه هایشان را در نیارید تا ضد انقلاب را سرکوب نکنید... را سر داد و در ترور همان سازماندهندگان شوراها در ترکمن صحرا دست داشت... آری این آزادیخواهان تو اینگونه دموکرات بوده و هستند. آیا با فحش دادن به نظام فکری لنینی ای که در تمام دوران زندگی سیاسی تان هیچ قدمی در آن راه برنداشته اید و تاهمین دیروز تا قبل از اعدام رفقای حزیبیتان و در حرف پرچمدار طراز نوین آن بودید، کافی است که شما را دموکرات صدا زد؟ و یا شاید با چانه زدن با نسل حزب کبود و جنایتکاران ۵۴ سال حکومت بر ایران، شما دموکرات میشوید؟ آیا خود را نمونه کسانی که تحول پذیرند قلمداد کردن کافی است که دموکراتان نامید، (از استبداد لنینی به دموکراسی شاهنشاهی صفحه ۱۶ ستون اول) بفرض اینکه از استبداد لنینی دررفته باشید ولی تازمانیکه ثابت نکنید که دموکرات واقعی هستید یعنی به مردم یعنی به کارگر... و زحمتکشان، یعنی به اکثریت واقعی جامعه و بمنافع

علمی دارد. زیرا همه بخوبی میدانند که میوه زهرآگین رژیم ضدبشری و قرون وسطانی خمینی، ثمره درخت سمی و ضدخلقی سلطنت بود. و اینبار نیز مردم به خیابانها خواهند ریخت و مطمئناً نه بخاطر مبارک همایونی و یا آنجناب دمکرات مآب بلکه برای آزادی و برابری واقعی، برای مسکن، برای کار، برای آزادی و از خود مردم کوچه و بازار یادبگیر اگر چه مدت‌های خیلی طولانی است که از آنها بی خبرید ولی میگویند: به این خاطر تورا عمو صدا میزنم که برابرم گنجشک بگیرد والا چه عمونی و چه کشکی.

آقای امیر خسروی شما که زنجیرهای اسارت ایدئولوژیک را بشدت پاره کرده اید و با دمکراتهای سلطنتی مشروطه نیز اشکالی برای انتلاف سیاسی ندارید و اینرا با همان شدت پاره کردن زنجیر تأکید میفرمائید، میتوانید بگوئید چگونه ممکن است که راست!!! دمکرات، و چپ!!! دمکرات را بهم پیوند دهید؟ آیا چیزی غیر از کمند محمود جعفریان چپ و حزب رستاخیز راست درخواهد آمد؟ و اینهمه چپ و راستهای بدون ایدئولوژی (البته به ادعای شما راست بدون ایدئولوژی است و خود شما هم خوب میدانید، که منظورشان از راست، بدون ایدئولوژی چپ است، زیرا راست احتیاجی به ایدئولوژی چپ ندارد و الا او هم چپ میبود، و خوب میدانید که خوراها کاغذ و کتاب و ساعتها رادیو و تلویزیون درخدمت چه قشر و طبقه ای است، و این بازی با کلمات خیلی قدیمی تر از آنست که کسی را فریب دهد) درخدمت چگونه نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ای خواهند بود؟ دمکراسی! گفتیم که دمکراسی خود شکلی از اشکال حکومتی است یعنی حکومت اقلیتی از زالوها بر اکثریتی از مردم یا اکثریتی از مردم بر زالوهای اجتماعی برای جلوگیری از سکیدن خون مردم و هرکه درحکومت باشد دمکراسی برای اوست و سالهای سال است و هزاران و میلیونها بار آنرا تاریخ تکرار کرده و امروز جلو چشم همه شما دمکراتها به عیان میبینیم که در صدو شصت، هفتاد کشور جهان دمکراسی شما چگونه راه میروند. و این روش به هرچه شبیه باشد از دمکراسی یعنی آزادی و برابری و آزادهای بی قید و شرط سیاسی حتی بوثی هم نبرده، تازه اینها همه پیشکش، حتی در رأی دادن نیز برابری وجود ندارد، انواع و اقسام تقلبات صورت میگیرد، هزاران قول و وعده و وعید دروغین به خورد مردم میدهند. (البته منهای دمکراسی در ده پانزده کشور صنعتی بزرگ که آنهم خود جای بحث دارد). اما درایران وابسته جا دارد به جمله پرطمطراقان بیردازیم: ما بشابه یک نیروی جمهوریخواه، خواستار و مبلغ برقراری رژیمی هستیم مبتنی بر دمکراسی و حقوق بشر وجدانی دین از دولت. نظام جمهوری گویاترین و کاملترین شکل بیان حکومت مردم بر مردم و حاکمیت ملت است. من بارها گفته و نوشته ام که از این دیدگاه حرکت نمیکنم که جمهوری یعنی آزادی و دمکراسی و نظام پادشاهی حتماً معادل استبداد و حکومت فردی است. (راه آزادی ۳۵-۳۴) ابتذال از این بالاتر...؟ آقای امیر خسروی سنوال اینست که آیا اگر شما و دوستان مشروطه طلبتان به قدرت برسید و فرض کنیم درمجلس موسساتان شرکت کنید البته اگر به قدرت برسید مجلس موسسان نیز مال شما خواهد بود. میگویند نه! یکی دوسال پیش هم مسلکتان آقای یلتسین را بخاطر آوردید که هم مسلکان دیروزی اش را در پارلمان تحمل نکرد، کسانیکه با رأی مردم، به پارلمان ادعائاتی تان آمده بودند و یلتسین آنها را به توپ بست و همه دمکراتهای دنیا از بوش و کلینتون تا هلموت کهل و شما همگی دمکراتهای ایرانی بنام دمکراسی برایش کف زدید... بهرحال شما درمجلس موسساتان چه موادی در قانون اساسی تان خواهید نوشت؟ جمله ایران کشوری است بر مبنای دمکراسی...؟ حداکثر سه

شد و درسال ۱۳۵۷ این عقده ها زیانه کشید و مردم (عقده ای) انقلاب کردند و ترو خشک را باهم سوزانیدند... (افسوس)... پهلوی باید از این کارهایش انتقاد کند و راه را برای ائتلاف سیاسی با ما بازکند... آقای خسروی به اینجا که میرسد مدال (کهنه و قدیمی) چپ بودن را به سینه میزند، (اینجا چپ افتخار است) و میگوید بی دلیل نیست که رهبران سازمانهای چپ با تردید و بدگمانی از پیام وحدت و همکاری سلطنت طلبها استقبال میکنند و بسیار محتاطند. بسی از آنها صرفاً بخاطر عقیده سیاسی (بهتر بود میفرمودید عقده) سالها از جوانی خود را در زندانها (به صراحت نمی فرمائید در زندان شاهی) از دست داده اند. راستی آقای امیر خسروی مردم ایران در سال ۵۷ صرفاً بخاطر عقده ها انقلاب کردند؟ اینست نتیجه سالها بقرول خودتان چپ بودن؟ اینست نتیجه سالها بقرول خودتان مبارزه و آزموده شدنتان؟ آیا شما درس تحولات اجتماعی را یادگرفته اید یا درس روانشناسی؟ آیا با شروع اصلاحات ارضی، چند میلیون نفر از روستاها در اثر ورشکستگی اقتصاد روستایی به شهرها ریخته شدند؟ کشاورزی خودکفا و حتی درموردی صادرکننده بسیاری از اقلام مانند پوست، پشم، ابریشم، قالی، گندم، چاودار و خشکبار، نفت در سایه انقلاب شاه و ملت به کجا کشیده شد؟ و شما خبر ندارید؟ صنایع مصرفی و موتاژ رضاشاهی به وارد کننده چه اقلامی از کالاهای مصرفی که نیانجامید؟ از گوشت استرالیایی تاجوجه اسرائیلی و... گندم آمریکائی؟ خوب است سخن دمکرات بزرگوار دیگری از این دست را بیادتان بیاورم. آقای هویدا، زمانی که نفت از بشکه ای ۹ دلار به ۳۶ دلار رسید و ایشان با فخر و شادمانی میفرمودند که: ما اسکناس داریم، آنقدر زیاد که نمیدانیم، با آن چکار کنیم، ما ترید اسکناس میخوریم. آری ایشان و دوستانشان به سبک فیلمهای فارسی ترید اسکناس میخوردند و مردم در زاغه ها و حلبی آبادهای کنار شهرها بازهم بنام دمکراسی میلولیدند و شهرداری بنام جلوگیری از خارج از محدوده و بازهم بنام (دمکراسی)، آلونکهایشان را برسرشان خراب میکرد، آری آقای هویدا و دربار میماسیدند و بانکها را درخارج پر میکردند و مأموران شهرداری و کلاتری ها گداها را در (میادین و گذرگاهها که باعث ایجاد مزاحمت میشدند) جمع مینمودند و یا درخوزستان برای جلوگیری از بدمنظره شدن شهرها بین عربهای آلونک نشین و دیوار میکشیدند و بالاخره مردم بشاگرد هرساله در اثر گرسنگی فصل تابستان به چرا میرفتند و علف میچریدند. برای اطلاع بیشتر میتوانی به سرتیتر و یا گوشه های روزنامه های آن زمان نگاهی بفرمائید و یا به خاطرات حسین فردوست و انصاری و... مراجعه بفرمائید تا از بحث روانشناسی کمی بیرون بیایید، که البته من اطمینان دارم که شما بهتر از هرکس از این مسائل خبر دارید ولی کسی که نمیخواهد ببیند از هرکوری بدتر است. از دوستانی که در ایران بودند برسید که همیشه مأموران شهرداری و پیرپاتالهای ارتش ضدخلقی که اکنون در اتاق اصناف به لفت و لیس مشغول بودند به جرم گرانفروشی دکه ها و چرخهای دستی روستائیان ورشکسته و رو به شهرهای هجوم آورده را چگونه جمع میکردند و دکانهای آنها را به تعطیل میکشاندند... و کارگران چیت ری را به رگبار مسلسل میبستند... از این دست مسائل آنقدر فراوان است که خود احتیاج به کتابها دارد و دراین مقاله کوتاه نمیگنجد و برخلاف آنچه که تصور میفرمائید، که میتوانید به خورد مردم بدهید که گویا عقده های ۲۸ مرداد و بخاطر (اضمنی) زنده یاد تو دکتر مصدق بود که مردم انتقام گرفتند و ترو خشک را با هم سوزانیدند و افسوس خوردن و از رژیم گذشته تقاضای انتقاد کردن، نه دردی را دوا خواهد کرد و نه پایه ای

جمله، سوژه ای برای چانه زدن و یا مثلاً اگر با این کلمات بازی شود میتوان ژست دمکراسی گرفت، و چپ چپ به دیگران نگرست و... در آخر مقاله آقای خسروی از روزی نامه اطلاعات که نظرات ایشان را چاپ میکند تشکر نموده اند که گویا آقای خسروی در این جوابیه ها از چپ دمکرات که خودشان باشند واز مصدق و... از نفت صحبت فرموده اند. میتوان پرسید که آیا آقای امیرخسروی کدامیک از این کلمات واقعاً کهنه برای جمهوری اسلامی مضر است که صفحات نشریه اش را نتوان به آن اختصاص داد؟ نه تنها ضرری ندارد بلکه به میلیونها نف راز مردم هم میگوید؛ ما آنچنان دمکرات و خورنگ کنی هستیم که حرفهای امیرخسروی را چاپ مینمائیم... واین در شرایطی است که جمهوری اسلامی هرکلمه حرف مخالف را باسرب داغ و ترور جواب میدهد و تو اپوزیسیون خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل...

و اینک سخن آخر برای دمکراتهای دروغین ما که بیاد داشته باشند که درجوامع سرمایه داری ای که رشدشان به نحو احسن و خیلی پیشرفته ای رسیده باشد (نه کشوری چون ایران و پاکستان و شیلی و... دمکراتیسم کم و بیش کاملی را میتوان مشاهده کرد. مثلاً آلمان، انگلیس و... ولی این دمکراتیسم هم همیشه درچارچوب تنگ استثمار سرمایه داری محصور است و به همین علت همیشه درماهیت امر دمکراسی برای اقلیت یعنی برای طبقات توانگر و فقط برای ثروتمندان است، درجامعه سرمایه داری، آزادی همیشه تقریباً به همانگونه ای است که درجمهوریهای یونان باستان بود، یعنی آزادی برای برده داران، ولی دلیل نیست که درهیچیک از پارلمانهای بورژوازی هیچ نماینده ای از طبقه کارگر و زحمتکشان وجود نداشته و ندارد و نخواهدبود (موارد استثنائی و کمزنگ کشورهای پیشرفته صنعتی جای بحث دارد) و اگر باشد چیزی شبیه به وجود خانم عاطفه رجانی است بعنوان نماینده زنان درمجلس اسلامی که کاری جز علیه زنان ندارد و نتیجه این امر شرکت هرچه کمتر و کمتر مردم در جوامع غربی در انتخابات حتی در دمکرات ترین کشورهای جهان مانند آمریکاست تاجانی که حضرت کلینتون با ۲/۵ درصد آراء کل مردم واجد رأی آمریکا به ریاست جمهوری رسید، و فرمالیته بودن رأی گیریهادر کشورهای جهان سوم چیزی نیست که برهمه عیان نباشد.

و بازهم آقای امیرخسروی و سایر دوستانشان باید درنظر داشته باشند که دمکراسی درمبارزه ای که طبقه کارگر علیه سرمایه داران برای رهایی خویش انجام میدهد، اهمیت عظیمی دارد. ولی دمکراسی بهیچوجه حدی که نتوان از آن فراتر رفت، نیست، بلکه فقط یکی از مراحل گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و از سرمایه داری به کمونیسم است. (محض جلوگیری از سوءتفاهات حتمی، درجامعه ای سوسیالیستی و کمونیستی بدون شرایط شکوفائی تک تک افراد جامعه، شرایط برای شکوفائی جامعه هم خیالی بیش نیست، یعنی بدون یکی از اساسی ترین این شرایط آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، آنچه که وجود خواهد داشت سوسیالیسم پادگانی خواهد بود) دمکراتیسم یعنی برابری و برابری شکل صوری و ظاهری ای بیش نخواهد بود، مادامیکه استثمار انسان از انسان از بین نرود، و دمکرات واقعی کسی است که از برابری انسانها دفاع نماید نه با چپاولگران بر سرکلمات به چانه زنی بپردازد. و همچنین آقای امیرخسروی شما خوب میدانید که اگر روزی همه مردم (دقت بفرمائید) همه مردم در اداره امور دولت شرکت کنند و خود بتوانند نمایندگانشان را عزل و نصب نمایند، (البته برخلاف آنچه که شما و دوستان مشروطه خواهان درنظر دارید که فقط هرچند سال عده ای از سرمایه داران کسانی را

سطر یا یک صفحه را دربر خواهدگرفت. دیگرچی؟ آیا این دربارده همه مناسبات اجتماعی کافی است؟ بدون شک کلمه دمکراسی به تنهایی شبیه به کلمه حکومت الله خواهد بود و چیزی را بیان نمیکند. اگرچه شما و دوستان مشروطه خواهان در پشت کلمه دمکراسی روبروی مردم سنگرگرفته اید و شهاست نشان دادن مکتوبات واقعی اندیشه تان به مردم را ندارید، به مردمی که رأی شان را میخواهید، البته این تا زمانی است که شما درقدرت جای بگیریید و آنگاه مثل اسلافتان شمشیر را از رو خواهید بست و خواهید گفت بروید به خانه هایتان. آیا قانون اساسی تان غیر از همان قانون اساسی جمهوری اسلامی و شاهنشاهی، مخصوصاً در رابطه با مناسبات کارگران و سرمایه داران خواهد بود؟ اگر آری، مثلاً چه تفاوتی خواهد داشت؟ فرض گیریم که شاهنشاهی شما درایران مثلاً سیهانوک در کامبوج نباشد و به نصایح برادرانه شما در اثر مثال سوئد و بریتانیا و... گوش فرادهد و دمکرات شود، درعمل برای دفاع از آن همه پول و ثروت گذشته و غارتهای آینده درمقابل آن توده میلیونی بی پول و بی مسکن و بیکارو... به چه سازمانی نیاز خواهد داشت؟ آدم بی اختیار بیاد ضرب المثلی میانند که چوپانی از گرگی تمنا میکرد، خواهش میکرد، که گرگ جان، گرگ نازنینم، چرا این گوسفندها و برده های عزیز را می دری، آنها هم خونند، مثل تو قشنگند، ببین چه نازند، و برای خودشان میچرند و قدم میزنند و کاری به کار دیگران ندارند، گرگ بعد از تحمل مقداری چرتیات، دادزد ولم کن گله رفت...

آقای امیر خسروی بنظر شما آیا مردم شها نان و دمکراسی میخورند. (اگرنانی برای خوردن باشد)؟ بعیارت دیگر آیا دمکراسی را به تنهایی و جدا از زندگی روزمره مردم بدون تأثیر مستقیم در اقتصاد و بخشهای گوناگون زندگی اجتماعی مردم میتوان درنظر گرفت؟ اگر آری، پس خدا پدر خمینی را بیامرزد که میگفت ما برای نان و خربزه انقلاب نکردهیم، ما برای اسلام انقلاب کردیم و یا هدف ما مکتب ماست و... و اگر کلمه دمکراسی را با حکومت الله و عمامی را با کراوات و پاپیون عوض کنیم در وضع مردم چه تغییری حاصل خواهد شد؟ هیچ! بازهم اندرباب دمکراسی شما! آیا اگر کارگران و زحمتکشان تفتنگ بدست گیرند، که خواهند گرفت، و خود نهادهای انتخابی و اجرائی خود را برپا دارند، آیا شما و مشروطه طلبان و بطریق اولی سلطنت طلبان آزادانه تن خواهید داد؟ یا همگی شما با هم فریاد برخواهید آورد که این استبداد لنینی است و دمکراسی نیست و... و اسلاماً (وکاملاً درست میگویند این استبداد اکثریتی محروم خواهد بود بر اقلیتی زالی اجتماعی و در اینجا حق باهمه شماست) و آیا فریاد برنخواهید آورد که ما سالهاست که این زنجیر را پاره کرده ایم...؟ ولی اگر شما سلطنت مشروطه خواهان بقدرت برسید و به جان و مال مردم رحم نکنید که در گذشته نیز چنین بود و بازهم چنین خواهد بود، و کارگران و زحمتکشان را یعنی همان مردمتان را قتل عام کنید که میکنید، این دمکراسی است و دفاع مقدس و حقوق بشر...؟

آقای بابک امیر خسروی، شما زنجیرهای ایدنولوژیک را گسسته اید و گویا خوب و صادقانه هم گسسته اید و دمکرات شده اید و درخیال خود با دمکرات شدن شما، دیگر دوستانتان نیز باید مثل شما به دمکراسی نوع شما پایبند گردند از نام و مقام سلطنت طلب به مشروطه سلطنتی نزول اجلاس فرمائید و نام مشروطه خواه بر خود نهند، آنگاه، این مانع اساسی از سر راه ائتلاف سیاسی تان برداشته خواهد شد و... انگار که بین مشروطه سلطنتی و سلطنت طلبی دیوار عبورناپذیری وجود دارد و تمامی مشکلات مردم زیر عبای این نام لعنتی است، البته شاید این کلمات خاصیتهای دیگری نیز دارند از

## ضرورت دفاع

### از استقلال

### تشکل اتحادیه ای!

حشمت

شاخص قدرت و شکست ناپذیری جنبش کارگری اینستکه، مبارزه کارگری در جبهه تئوریک، سیاسی، اقتصادی، نه در تضاد با یکدیگر، بلکه در وحدت باهم، نه جدا از هم، بلکه در پیوند باهم، به حمله متمرکز علیه دشمن دست بزنند. (۱) هر یک از این جبهه های مبارزه نظری، سیاسی، اقتصادی دارای مضامین مشخص خود است. مضمون مبارزه نظری، تقابل جهان بینی ها در برابر یکدیگر است. محتوای مبارزه سیاسی حفظ یا کسب قدرت است. و جوهر مبارزه اقتصادی دفاع از سطح معیشت است. هر جبهه از مبارزه دارای آرایش ویژه خود است، که ضرورتاً و عیناً درجبهه دیگر تکرار نمیشود. کارگران متحد درجبهه اقتصادی ممکن است، در جبهه فرهنگی متفرق شوند، یا کارگران متحد در سطح فرهنگی، در سطح اقتصادی تجزیه شوند. بعنوان نمونه کارگران متحد برای افزایش دستمزد، عیناً همان کارگران برای مبارزه علیه اسلام گرایی نبوده اند. در سالهای اول انقلاب ایران، کارگران تاحدودی درعرصه اقتصادی اتحاد خود را حفظ کرده بودند، اما در سطح سیاسی و فرهنگی این اتحاد دچار تجزیه شده بود. منشاء تفاوت آرایش کارگران در اختلاف درون کارگران قرار دارد. پاره ای از این اختلافات برآحتی از بین نمیروند، بلکه مدتها خود را باز تولید میکنند. شکاف سنی یا شکاف جنسی، ملی، نژادی درون کارگران برآحتی قابل از بین رفتن نیست. پاره ای از این اختلافات اراده متحد طبقه را هردم تهدید میکند. (۲) معهداً تشکلی که مبارزه اقتصادی را به پیش میبرد، تشکلی اتحادیه ای است. این سطح از تشکل مضمون مبارزه عمدتاً موردی-مشخص و محدود راپیشروی

خود قرار میدهد که درجوهر خود اقتصادی است. خصلت اقتصادی این مبارزه نباید لزوماً به معنای غیرسیاسی بودن آن تعبیر شود. وقتی مبارزه اقتصادی در سطح ملی و در رویارویی دو طبقه کانونی میشود، به مبارزه سیاسی تبدیل میگردد، هرچند که محمل این مبارزه، صرفاً اقتصادی باشد. رسالت شعار اقتصادی و مبارزه اقتصادی اینستکه طبقه کارگر را از پائین و در اعماق متحد کند. این اتحاد تنها از طریق تامین منافع مشخص-موردی تک تک کارگران در یک تجمع بزرگ قابل تحقق است. بنابراین است که اتحادیه توده کارگر را از حالت تفرق و انفرادی به درمیآورد، و به یک گروه اجتماعی دارای موضع مادی واحد تبدیل میکند. مارکس اهمیت این مسئله را چنین بیان نموده است: "واضح است که جنبش سیاسی طبقه کارگر، کسب قدرت برای این طبقه را بعنوان هدف نهائی خویش درمذنظر دارد، و این طبیعتاً مستلزم یک سازماندهی قبلی طبقه کارگر است، سازماندهی ای که تاحد معینی رشد یافته و از درون مبارزات اقتصادی این طبقه پدیدار شده باشد. لیکن از طرف دیگر، هر جنبشی که در طی آن طبقه کارگر بمشابه یک طبقه علیه طبقات دیگر ظهور مینماید و میکوشد که طبقات مزبور را از طریق فشار خارجی تحت فشار بگذارد، نیز یک جنبش سیاسی است. مثلاً، کوشش دربریک کارخانه معین- یا حتی دریک رشته معین- برای وادار کردن یک سرمایه دار واحد به کم کردن ساعات کار روزانه از طریق اعتصابات و غیره، جنبشی کاملاً اقتصادی است. از طرف دیگر، جنبشی که برای گذراندن اجباری قانون هشت ساعت کار و غیره صورت میگیرد یک جنبش سیاسی است. و بدینطریق از درون جنبشهای اقتصادی جداگانه کارگران، در همه جا یک جنبش سیاسی رشد میکند. یعنی جنبش طبقه، با این نتیجه که منافع خویش را در شکل عام به مرحله اجرا درآورد، بشکلی که دارای نیروی از نظر اجتماعی جابراجه باشد." (۳) چنانکه میبینیم هویت طبقه، موجودیت آن و منافع مشترک و عمومی آن، نه از طریق منافع مشترک فرهنگی-فکری، نه از طریق اراده دولت مطلوب سیاسی، بلکه اساساً دستیابی به این مسائل از طریق مبارزه اقتصادی است که قابل عملی شدن است. اگر مبارزه اقتصادی دارای اهمیت است، اگر اتحادیه نقش مهمی در سازمانیابی طبقه ایفا میکند، پرسیدنیست معنای استقلال اتحادیه چیست؛ و جایگاه آن درمیان سازمانهای

کارگری کجاست؟ از نظرم استقلال اتحادیه بمعنای اینستکه اتحادیه وابسته به دولت نباشد؛ یک سازمان اساساً غیرحزبی باشد، و کارکرد آن وابسته و تابع این یا آن حزب نباشد، چه حزب کارگران، چه حزب سرمایه داران. احزاب کارگری و سوسیالیستی این استقلال را برخلاف نظر ترسکی نه تنها بلحاظ حقوقی (۴)، بلکه از نقطه نظر سیاسی نیز، باید برسمیت بشناسند. اما کسانی هستند که استقلال اتحادیه را بمعنای نفی احزاب میفهمند. این موضع از نظرم یک موضع ارتجاعی است. البته چنین گرایشی تنها مختص طرفداران دروغین "استقلال" اتحادیه نیست، هستند کسانی که با استقلال اتحادیه مخالفند، اما از چنین موضعی دفاع میکنند. مثلاً گرایش دیگری هست که معتقد است که کارگران صرفاً باید برای افزایش دستمزد خود مبارزه کنند، و از حدود مسائل رفاهی نباید فراتر بروند. بعبارت دیگر کارگران نباید در سیاست دخالت کنند یا به احزاب بپیوندند. روشن است که هردو گرایش مزبور دارای مواضع ارتجاعی اند، و طبیعی است که با مواضع احزاب کارگری در تضاد باشند. احزاب کارگری- سوسیالیستی معتقدند که کارگران حق دارند و باید سیاسی باشند، آنها باید به منافع بزرگ و درازمدت خود بیاندیشند، آنها معتقدندکه کارگران نه تنها باید سیاسی باشند، بلکه میتوانند حزبی باشند. جنبش کارگری باید با هر نوع تفکری که خواهان جدایی کارگران از سیاست یا جدایی از احزاب کارگری هستند، به مبارزه برخیزند. کسانیکه مخالف فعالیت احزاب در درون تشکلهای کارگری هستند، خواه آگاه باشند یا نه، خواه نیت خیر داشته باشند یا نه، عملاً درموضعی قرار میگیرند که جوهر آن اینست: "سیاست به کارگران ربطی ندارد، و حرم "رجلان" است؛ یا سیاست به افراد "سیر" تعلق دارد و کارگران باید صرفاً در فکر نان خود باشند. جالب اینستکه این موضع همیشه مورد مدافعه جریانات بورژوازی بوده است. لنین کاملاً محق بود که این موضع را یک موضع بورژوازی مینامید. البته این موضع تنها مختص مخالفان جنبش کارگری نیست. بلکه کسانی نیز هستند که در درون جنبش کارگری فعالیت میکنند و چنین موضعی دارند. بعداً به این مسئله بازخواهیم گشت. گفتیم که اتحادیه وظیفه و رسالت مبارزه اقتصادی را بعهده دارد، بنابراین ضروری است اتحاد کارگران درعرصه اقتصادی برسمیت شناخته شود و با معیارهای سیاسی -

ایدئولوژیک شقه شقه نگردد. اما این نیز ساده نگری خواهد بود که فکرکنیم چون مبارزه در عرصه اقتصادی صورت میگیرد، احزاب ارتجاعی نمیتوانند در آن مبارزه شرکت کنند. و کارگران را به بیراهه ببرند. پاسخ این معضل رانباید با جدا کردن کارگران پیشرو از عقب مانده، جدا کردن کارگران مترقی از کارگران واپس نگر داد. بلکه باید باشیوه دموکراتیک زمینه نفوذ احزاب بنورزویی را در میان کارگران تضعیف کرد. اگر مبارزه فعال کارگری در عرصه اقتصادی صورت گیرد، و کارگران علیرغم گرایشات سیاسی فکری مختلف، اتحاد خود را در این زمینه حفظ کنند، زمینه مساعدی برای گسترش ایده های چپ بوجود میآید. مثلاً در کشورهایی که اتحادیه های متعدد وجود ندارد، تقریباً همه جا نفوذ احزاب "چپ" از احزاب راست بیشتر است، کشورهای انگلیس و آلمان نمونه گویای این وضع هستند. اتحادیه های هردو کشور عملاً زیر نفوذ احزاب سوسیال دموکرات هستند تا محافظه کار. اگرچه امکان دارد، بین احزاب واتحادیه ها هماهنگی موجود باشد، اما معمولاً کارکرد و آرایش مبارزه اتحادیه ای با فعالیت و سازمانیابی سیاسی تفاوت قابل ملاحظه ای دارد و گاهی حتی ملاحظات سیاسی با ملاحظات اقتصادی در تضاد میافتند. بعنوان مثال غالب اتحادیه ها از منافع کارکنان شاغل دفاع میکنند، اما حزب کارگری ناگزیر باید افقهای سیاسی و گسترده ای داشته باشد، و نه تنها از منافع کارگران شاغل، بلکه از منافع بیکاران نیز حمایت کند. و احتمال دارد، که دفاع از الزامات مثلاً اشتغال جوانان، توسط حزب مورد تائید اتحادیه قرار نگیرد. نتیجه ای که از این واقعیت میتوان گرفت اینستکه اتحادیه و مبارزه اقتصادی اگرچه برای مبارزه طبقه لازم است، اما کافی نیست. مبارزه اتحادیه ای، مبارزه ای است که ذاتاً دارای محدودیت است، و عرصه مبارزه آن دفاع از سطح معیشت کارگران میباشد. البته مبارزه اتحادیه ای اگرچه محدودیتهایی دارد، اما بشدت لازم است و غیرقابل چشم پوشی. اتحادیه مثل اسلحه با برد کوتاه میماند. آیا میتوان باعتبار وجود سلاحهای برده بلند، از سلاحهای برده کوتاه بی نیاز شد؟ نفی اتحادیه بخاطر محدودیت عملکرد آن یک موضع ماکزیمالیستی است. وسعت و دامنه مبارزه حزب هیچگاه نمیتواند آنرا به رقیب یا جانشین اتحادیه تبدیل کند؛ اینها مکمل هم هستند. اتحادیه هرچند دارای محدودیت ذاتی در مبارزه است، معهذاً هیچ

سازمان و نهاد کارگری دیگری وجود ندارد که نظیر اتحادیه توده وسیعی از کارگران را سازمان دهد. اکنون مسئله را از زاویه دیگری بررسی کنیم: چرا در جامعه سرمایه داری علیرغم اینکه شهروندان بلحاظ حقوقی برابر تلقی میشوند و محدودهتهای فراقاقتصادی موجود در جوامع پیشسرمایه داری، دست و پای اکثریت مردم را نمیبندد و کارگران و محرومان اکثریت جامعه را تشکیل میدهند و باصطلاح از برتری عددی برخوردارند، بورژوازی همچنان طبقه مسلط میماند و بر جامعه فرمان میراند؟ مارکسیسم پاسخ را در عدم تشکل و ضعف همبستگی کارگران جستجو میکند و رقابت درونی آنها را مانع اصلی اتحاد و شکلگیری اراده واحد آنها معرفی میکند. بعضی جریانات چپ دوست دارند، در تبلیغاتشان سرمایه داران را در حال جویدن گلوی همدیگر ترسیم کنند و کارگران را یاور همدیگر و بدون رقابت در درون خودشان. اما این چنین تصویری، ربطی به واقعیت ندارد. اما اگر در درون طبقه کارگر رقابت وجود دارد، و این رقابت مانع وحدت آنهاست، آیا پروژه مارکس برای سوسیالیسم به زیر سؤال نمیرود؟ پاسخ مارکس اینستکه کارگران میتوانند با اتحادشان بر این رقابت و شکاف درونی فائق آیند. و درحقیقت همه تلاشهای فکری و عملی او معطوف به کشف این امر بود که چگونه کشش و گرایش به وحدت در میان کارگران میتواند، بر رقابت و عوامل بوجود آورنده آن در میان آنها غلبه یابد. مارکس نشان میدهد که میل به اتحاد طبقاتی و غلبه بر رقابتها، در زندگی و شرایط اجتماعی کارگران دارای زمینه عینی است. اما مبنای عینی وحدت در میان کارگران، البته نباید بدین معنا فهمیده شود که سازمانیابی کارگران بخودی خود و اتوماتیک تکوین مییابد. بلکه مبنای عینی به این معناست که اگر شرایطی تدارک دیده شود، اگر شروطی تأمین گردد، اتحاد درون کارگران امکانپذیر میگردد. پس سؤال اینست طبقه کارگر چگونه میتواند اتحاد درون خود را سازمان دهد و بر بورژوازی غلبه نماید. یک پاسخ به این سؤال اینستکه طبقه کارگر از طریق دستیابی به "افکار عالی" به "ایده های درخشان" میتواند وحدت صفوف خود را فشرده سازد. در این تردیدی نیست، که افکار روشن و آموزش آنها در جای خود مهم هستند و نمیتوان آنها را انکار کرد، اما مارکس در این باره با صراحت اعلام میکند، که کارگران باید خود این مسئله را حل کنند، و از طریق تأمین منافع روزمره خود به این مسئله پی

این نتیجه اخذ شود که پرولتاریا میتواند تنها از طریق مبارزه فرهنگی به صاحب ایده های مسلط عصر خود تبدیل شود، به فرمیسم خواهیم رسید. واقعیت اینستکه فرهنگ مسلط در جامعه و ایده های غالب هر عصر را طبقه حاکم آن دوره سازمان میدهد. کفایت به نظر سازهایی رسانه های گروهی که در دست طبقه حاکم است نگاهی بیافکنیم تا درستی این نظر را دریابیم. لنین در "چه باید کرد" این مسئله را چنین توضیح میدهد: "بعضی ها میگویند مارکسیسم ایدئولوژی طبیعی پرولتاریاست، این مسئله درست است (البته در درستی این نظر تردیدهای فراوانی وجود دارد) ولی فراموش نکنیم ایدئولوژی مقابل ایدئولوژی رایج، مسلط، همه جا گیر و ریشه دار هستند". بنابراین اگر این نظر که طبقه کارگر بطور خودبخودی و در سطح اقتصادی به ایدئولوژی مارکسیسم دست مییابد نادرست است، این نظریه نیز که قبل از کسب قدرت سیاسی، طبقه کارگر میتواند از طریق مبارزه فرهنگی به نیروی مسلط تبدیل شود هم انحرافی است. تا اینجا سطوح مختلف مبارزه طبقاتی کارگران را توضیح دادیم. حالا بهتر است کمی درباره چگونگی شکلگیری هویت طبقه، و نقش و جایگاه هر سطح از مبارزه اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک در آرایش سازماندهی طبقه کارگرتوضیح بدهیم، و نقش و ضریب اهمیت آنها را روشن نماییم. آیا هویت طبقه کارگر، از طریق کار درهرکارخانه منفرد شکل میگیرد؟ یا با "آگاهی کامل نسبت به تنوری" مشخص میشود؟ آنجا که مارکس میگوید "رهائی طبقه کارگر باید بدست خود طبقه کارگر بدست آید" یا رهائی اقتصادی طبقه کارگر آن نتیجه مهمی است که هر جنبش سیاسی ای میباید بعنوان وسیله ای در خدمت آن قرار گیرد "آیا این نظرمارکس که" پرولتاریا تنها با برپانموده یک حزب سیاسی خاص خویش میتواند بشابه یک طبقه عمل نماید" تناقض ندارد؟ نگاهی به کل نظرات مارکس نشان میدهد که این دو نه تنها تناقضی ندارند، بلکه در سیستم فکری مارکس در ارتباط و مکمل یکدیگر قرار میگیرند. مارکسیسم بارها تکرار کرده است که کارگران بریستر خواستهای فوری و بیواسطه خود تجربه بدست میآورند، و اتحاد خود را سازمان میدهند. اما افقهای تاریخی را از مسیری دیگری بدست میآورند. یا بعبارت دیگر کارگران در درون خود این افقهای تاریخی را بدست نمیآورند. اگر این اصل را بپذیریم میبینیم یک مرحله شالوده ریزی و پایه ریزی

آگاهی و هویت طبقاتی وجود دارد که چیزی جز مبارزه اقتصادی نیست. مبارزه اقتصادی ضرورتاً بیواسطه نیست ولی مبارزه بیواسطه درحوزه اقتصادی شایعتر است، این حرف نباید بدین معنا فهمیده شودکه اتحادیه لزوماً مبارزه بیواسطه را مطرح میکند و ظرفیت فراتر رفتن از آنرا ندارد. اما اتحادیه درمجموع بیشتر از حزب خواستهای بیواسطه بخشهای مختلف طبقه را مطرح کرده، و آنرا به پیش میکشد. اگر این تأکیدات مارکسیسم درست است. بنابراین سازماندهی خواستهای مبارزات اقتصادی، در سازماندهی اتحادیه ای یعنی سازماندهی توده ای و سراسری طبقه نقش مهمی پیدا میکند، اما مهم بودن مبارزه اقتصادی، سازماندهی اتحادیه ای را تحت هیچ شرایطی نباید جایگزین مبارزه سیاسی نماید. حال درپیر از مارکس نقل میکند که طبقه برای سازماندهی خود به دو چیز احتیاج دارد "قرقه و اتحادیه". معنای حرف مارکس اینستکه طبقه به افقهای بزرگ که حزب تجسم آن است نیاز دارد و همچنین به اتحادیه که تجسم خودرهائی کارگران است. بدون پیوند آن افقها و این مبارزات جاری محال است که طبقه کارگر بتواند رهائی خود را بدست آورد. بنابراین نفی اتحادیه بخاطر اهمیت حزب یک نظریه زیانبار و مخرب است، زیرا نیروی توده ای نی که برای مبارزه اقتصادی آمادگی دارد لزوماً ظرفیت مبارزه سیاسی را ندارد، و فقط بخشی از کارگران مستقیماً وارد مبارزه سیاسی میشوند. تازه این امر در شرایط مختلف فرق دارد. درجائیکه شاهد فقدان آزادی، دموکراسی، فرهنگ دموکراتیک، درجه ای از رفاه، و ساعات بیکاری باشیم، کارگران معمولاً برای فرهنگ و سیاست مبارزه نمیکند. این حرف به این معنا نباید تلقی شود که کارگران نباید دراین عرصه ها مبارزه کنند، بلکه به این معناست که مبارزه نمیکند. درنتیجه آنچه برای کارگران را امیدارد که به یکدیگر نزدیک شوند، یا کارگران را امیدارد که از هم دور شوند، چیزی جز مبارزات اقتصادی و خواستهای بیواسطه و روزمره نیست. این عرصه از مبارزه در قلمرو شکل اتحادیه ای است. بنابراین نظری که میگوید اتحادیه بعلت بدوی بودن و محدودیت مبارزه آن باید تابع حزب و ایدئولوژی معینی باشد، درواقع قانونمندی سطوح مختلف مبارزه و بنابراین سطوح مختلف شکل را نادیده میگیرد. اتفاقاً بر بستر شناسایی درجات مختلف مبارزه کارگران است که میتواند از یک سطح به سطح دیگر فرارفت. مثلاً مبارزه سیاسی کارگری

چگونه متولد میشود؟ آیا این مبارزه بدون رویارویی دو طبقه قابل تصور است؟ میدانیم که تکوین طبقه کارگر بیش از هر جای دیگر درحوزه اقتصادی است که ممکن میگردد. خلاصه کنیم اگر بپذیریم که اشکال مختلف مبارزه طبقاتی وجود دارد، و رده بندی مبارزات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی را برسمیت بشناسیم، باید قبول کنیم آنجا که مبارزه کارگران پایه ریزی میشود، مبارزه اقتصادی است. درنتیجه اشکال دیگر مبارزه روی این بنا ساخته میشود. یعنی بدون خودرهائی کارگران، اندیشه سوسیالیستی نمیتواند مادی شود. و خودرهائی کارگران و شکلگیری توده کارگران بشابه یک طبقه اساساً درسنگ مبارزه اقتصادی است که پی ریزی میشود. بنابراین درکنار این سطح، نه با حذف این رده از مبارزه، باید سطوح دیگر مبارزه را سازماندهی کنیم. مثلاً در سطح سیاسی باید آن بخش از کارگرانی که حاصل افکار سوسیالیستی هستند، سازماندهی شوند. تا از این طریق نفوذ ایده های سوسیالیستی به درون طبقه کارگر رسوخ پیدا کند. تلاش برای سازماندهی آن بخش از کارگران که حاصل آگاهی طبقاتی کارگری هستند، تحت هیچ شرایطی نباید منجر به نابودی آن سطح از مبارزه که توده عظیم کارگری را متشکل مینماید، تبدیل شود. سازماندهی حزبی کارگران اساساً وسیله ای است برای کمک به بازتولید مبارزه اتحادیه ای و یکی از شرایط دوام و بقا مبارزه اتحادیه ای، اینستکه سازماندهی حزبی کارگران تحت هیچ شرایطی منطبق مبارزه اتحادیه ای را نادیده نگیرد. اتفاقاً بهره درجه ای که یک حزب سیاسی در سازماندهی توده ای طبقه نقش ایفا کند، زمینه پذیرش ایده های سوسیالیستی را آماده میکند، و با هر درجه از کوتاهی احزاب سوسیالیستی در سازماندهی طبقاتی کارگران، این هدف به تأخیر میافتد. چرا که بقول گرامشی طبقه کارگر بلحاظ سازمانیابی ضعیف است و اگر مبارزه سازمانیافته و آگاهانه با مبارزه خودبخودی کارگران پیوند نخورد، رقابت درون کارگران مانع سازمانیابی آنها خواهد شد. علاوه بر این نیز سازمانیابی بورژوازی قویتر از سازمانیابی کارگران است. دراهمیت مبارزه اقتصادی و سازمانیابی اتحادیه ای اگرچه تردیدی نیست، اما مبارزه اتحادیه ای دارای یکرشته محدودیتهای ذاتی است. مبارزه اتحادیه ای از آنجا که اقتصادی است، از آنجا که با خواست مشخص و کوتاه مدت مشخص رفت از این محدودیت اتحادیه، باید بازوهای

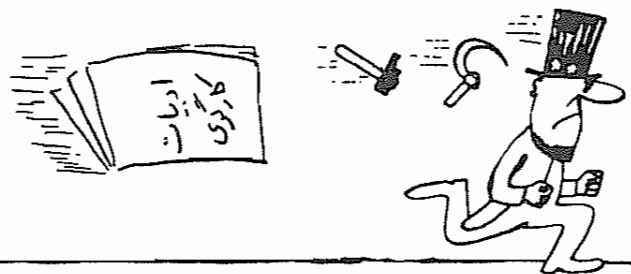


منافع، از حق تعیین سرنوشت خود محروم کنند. گاهی دیده میشود که پاره ای از احزاب بگونه ای تبلیغ میکنند که بهتر از طبقه منافع آنها میفهمند. بفرض اگر این حقیقت داشته باشد، این مسئله باید در تجربه مبارزاتی کارگران محک خورد و صحت و سقم آن روشن شود. بنابراین اگر دفاع یکجانبه از منافع صنفی-رسته ای نادرست است، بنام دفاع از منافع آتی کارگران، منافع آتی آنها را در درازمدت انکارکردن نیز اشتباه است. دوم اینکه در ارتباط با استقلال تشکل اتحادیه ای نظری دیگر وجود دارد که وجود یک اتحادیه را کافی میدانند. این نظر اگرچه پاره ای عناصر مثبت را درگروآوری و متمرکز نمودن اراده طبقه کارگر دربردارد، اما فراموش میکند که شیوه دستیابی به این هدف از خود رسیدن به این هدف مهمتر است. اگر اراده توده طبقه در شرکت یا شرکت نکردن دراتحادیه ای، درعمل نادیده گرفته شود وجود اتحادیه چه فایده ای دارد؟ سندیکالیزه کردن اجباری به اندازه نفی اتحادیه برای کارگران مضر است.

جنبش سوسیالیستی تحت هیچ شرایطی نباید، اجباری کردن شرکت در سندیکا را تأیید کند. بقول مارکس "خوشبختی چیزی نیست که بتوان آنرا به کسی تحمیل کرد". باید رای و اراده خود کارگران در ساختن اتحادیه دخالت داشته باشد. بنابراین بهترین راه مبارزه علیه بوروکراسی اتحادیه، موثرترین شیوه مبارزه علیه آریستوکراسی کارگری، پذیرش آزادی اتحادیه است. سندیکالیزه کردن اجباری کارگران بمعنای تصمیمگیری به جای کارگران است و رای دادن به نیابت از کارگران است. درحالیکه به رسمیت شناختن حق شرکت آزادانه در اتحادیه یا شرکت نکردن در آن از برسمیت شناخته شدن وجود اتحادیه بمراتب مهمتر است. بنابراین شعار جنبش سوسیالیستی باید آزادی اتحادیه و تنوع اتحادیه باشد. این حرف به این معنا نیست که ما لزوماً از تعدد اتحادیه دفاع میکنیم، بلکه به این معناست که ما از آزادی شرکت

نیز وجود دارد، تا این سطح از بحث و دراین مرحله از واقعیت، کارگری یک شغل در تقسیم کار جامعه است. اما مفهوم طبقه کارگر یک مفهوم سیاسی است که باید شکل بگیرد. عبارت دیگر کارگر همه جا وجود دارد، اما طبقه کارگر هنوز وجود ندارد. برای اینکه طبقه کارگر متولد شود، و "پرومته" وارد صحنه شود، علاوه بر سنگر مبارزه اقتصادی، سنگرهای دیگری باید بوجود بیاید؛ تا این بنای عظیم تکوین یابد. مبارزه اقتصادی شالوده ریزی این سنگ بنا را بعهده دارد و نه بیش از آنرا. برای اینکه این شالوده به یک بنای عظیم تبدیل شود، ضرورتاً باید اهرمهای مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک پی ریزی شود. دلیل این امر روشن است، بخاطر اینکه فرهنگ غالب در دست طبقات حاکم است و قدرت سیاسی نیز در دست آنها. طبقه کارگر بدون سنگر مبارزه اقتصادی، بدون مبارزه سیاسی، ایدئولوژیک معنا ندارد. بنابراین اگر نادیده گرفتن استقلال مبارزه اقتصادی خطاست، کم بها دادن به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک نیز اشتباه است. تا اینجا ضرورت مبارزه اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نقش و جایگاه آنها توضیح داده شد. دراینجا ضروری است در رابطه با استقلال تشکل اتحادیه چند نکته دیگر را نیز مورد ملاحظه قرار بدهیم. اول اینکه نفی استقلال مبارزه اقتصادی چه توسط احزاب انقلابی باشد چه توسط احزاب رفرمیست یک انحراف جدی و مهلک است. کارکرد احزاب و عملکرد اتحادیه در عالم واقعیت دو چیز متفاوت را بنمایش میگذارد، و گاهی کارکرد این دو عرصه از مبارزه کارگران در تضاد با یکدیگر قرار میگیرد. حزب از منافع دراز مدت طبقه حرکت میکنند درحالیکه معلوم نیست اتحادیه از منافع کوتاه مدت خود دست شوید. و دقیقاً در همین موارد است که بین این دو نهاد طبقه اختلاف بوجود میآید. اما از این واقعیت نباید این نتیجه حاصل شود، که عده ای بنام دفاع از منافع درازمدت طبقه کارگر، انحصار آنرا بعهده بگیرند، و طبقه کارگر را بنام دفاع از این

دیگر مبارزه یعنی مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک وارد شوند، و مبارزه چندجانبه کارگران همانطور که انگلس گفته است همزمان و در ارتباط باهم به پیش روند. نگاهی به تاریخ مبارزات جنبش کارگری نشان میدهد، خیلی از خواستهای این جنبش حتی درحوزه اقتصادی، از طریق جنبش سوسیالیستی وارد جنبش کارگری شده است. این حرف به این معنا نیست که از طریق جنبش کارگری هیچ خواستی وارد جنبش سوسیالیستی نشده، یا جنبش کارگری در طرح خواستهای اقتصادی نقشی نداشته است. مثلاً ایده های برابری کارگران، دفاع از آزادی اندیشه، از طریق جنبش سوسیالیستی وارد جنبش کارگری شده است. اگر واقعیت چنین هست که هست، جنبش سوسیالیستی بیشتر از جنبش کارگری به پررنگتر شدن مفهوم "طبقه" کمک کرده است. مبارزه اقتصادی فقط تاحدی میتواند طبقه را از یک مفهوم مجرد به یک واقعیت عینی تبدیل کند. برای اینکه واقعیت عینی طبقه بطور کامل شکل بگیرد، باید سنگر مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک گشوده شود. بنابراین اگر اهمیت استقلال اتحادیه بمعنای نفی ضرورت مبارزه سیاسی یا ایدئولوژیک فهمیده شود، درواقع معنای استقلال طبقه درعمل زیر گرفته خواهد شد. چونکه این نظر فرق بین فرد کارگر با طبقه کارگر را نادیده میگیرد. طبقه واقعیتی نیست که هم اکنون درهمه سطوح موجود باشد، طبقه پدیده ایست که باید بوجود بیاید. عبارت دیگر شکلگیری طبقه آغاز حرکت نیست، محصول و نتیجه حرکت کارگران است. طبقه مخصوصاً در سطح سیاسی و فرهنگی یک واقعیت از پیش نیست؛ وجود عینی ندارد؛ بلکه بوجود میآید. این حرف به این معنا نیست که کارگر وجود ندارد و حتی کارگر ماهر یا ساده، کارگر این شاخه یا آن شاخه موجودیت ندارند. بلکه به این معناست که جدا از همه تمایزات درون کارگران، موجودیتی شکل بگیرد، که حرکت آن نه دفاع از منافع رسته ای- صنفی، بلکه بر مبنای منافع کل طبقه صورت گیرد تا از این طریق خود را از طبقات دیگر متمایز کند. این پدیده داده مسئله نیست، نتیجه حرکت کارگران است. یکی از خطاهای مهلک اکونومیستها یا کسانی نظیر طرفداران "کمونیسم شورائی" اینستکه درک اسطوره ای از طبقه کارگر دارند. آنها بین کارگر و طبقه تفکیک قائل نمیشوند، و وجود اولی را دلیل وجود دومی میدانند. واقعیت اینستکه، همانطور که یک دهقان وجود دارد، یک کارگر



کند، دیگر نمیتواند با خیال راحت درس بخواند و به تحصیل بپردازد. از مشکلات مالی که بگذریم، فضای خفقان آوری که رژیم در دانشگاهها ایجاد کرده است و امکان تحقیقات علمی را نیز به حداقل رسانده و تمام انرژی مزدوران و عواملش را روی رعایت باصطلاح شئون اسلامی متمرکز کرده و به هربانه ای آرامش دانشجویان را به هم میزند، نیز عامل موثر دیگری است که زمینه برای تمرکز روی درس و تحصیل جدی را ویران میسازد. اگرچنین عوامل موثر مالی، اجتماعی و سیاسی درکار است، آنوقت نمیتوان همه آنها را رها کرد و تنبلی را محور قرار داد.

سیاست رژیم اسلامی در سیستم آموزشی کشور، چه در آموزش ابتدایی و متوسطه و چه در آموزش عالی، سیاستی است که جز به نابودی کامل سرمایه گذاری روی نیروی انسانی و نیروی کار ماهر منجر نخواهد شد. از خرابی اوضاع در مدارس کشور، چه در عرصه امکانات آموزشی و چه در عرصه کمبود کلاس، در اینجا سخن نمیگوئیم زیرا بقدر کافی وضعیت فاجعه بار آن روشن شده است. در رابطه با دانشگاه نیز همین سیاست ویران سازی با قدرت اجرا میشود. چنین سیاستی از آغاز باصطلاح "انقلاب فرهنگی" رژیم در سال ۵۹ شروع شده است و همچنان ادامه دارد. از یکسو بخش زیادی از دانشجویان تحت عنوان سهمیه نهادهای وابسته به رژیم راهی دانشگاهها شده اند که عموماً کیفیت لازم برای تحصیلات عالی را نداشته و ندارند، از دیگر سو بخش اعظم جوانان مستعد ادامه تحصیل، نتوانسته اند از فیلتر امتحانات سیاسی ایدئولوژیک و سیستم تفتیش عقاید مذهبی عبور کنند و پشت درهای دانشگاهها مانده اند. همین دو عامل کافی است که سطح تحصیل و میزان دانش مورد لزوم را به شکل گسترده ای پائین بیاورد. درست در چنین شرایطی سیاست فشار به دانشجویان متعلق به طبقات محروم و زحمتکش جامعه در دستور قرار گرفته است. به این ترتیب، دانشجویی که امکان مالی کافی برای تهیه خانه ندارد و برای امرار معاش یا حتی کمک به خانواده اش مجبور است کار کند، تنبیه خواهد شد. یعنی بجای آنکه دولت با در اختیار گذاشتن خوابگاه به دادن کمک هزینه تحصیلی و با مساعد کردن محیط درس و تحصیل زمینه را برای آموزش آنها فراهم آورد، سیاست فشار بر آنها و دور کردنشان از محیط درس و تحصیل را پیشه ساخته است. در چنین حالتی تنها دانشجویانی میتوانند ادامه تحصیل دهند که

## سیاست فشار رژیم بر فرزندان زحمتگشان در دانشگاه ها

در هفته اول آبانماه ۷۳ حرکت گسترده و مستقل دانشجویان دانشگاههای مستقر در تهران، در زمین چمن دانشگاه تهران، یکبار دیگر رژیم اسلامی را وادار به عقب نشینی کرد. رژیم جمهوری اسلامی در تداوم کاهش امکانات دانشجویی و سیاست زیر فشار گذاشتن دانشجویان متعلق به طبقات محروم جامعه، قصد داشت، دانشجویان روی درهر واحد درسی را جریمه کند و طرح قانونی آنها به مجلس ببرد. قبل از آن نیز مسئله تخلیه خوابگاهها مورد بحث قرار گرفته بود. طرح قانونی جریمه دانشجویان ردی، بدون توجه به علل رد شدن و مشکلات دانشجویان در زمینه های مختلف که منجر به عقب ماندگی درسی آنها میشود، بر پایه تنبیل دانستن دانشجویان استوار شده بود. اما واقعیت امر در رد شدن نه تنبیل بودن دانشجویان بلکه مجموعه مسائلی است که وقت و انرژی آنها را بخود مشغول میسازد. دانشجویی که بنیه مالی کافی ندارد و مجبور است برای ادامه تحصیل خود کار کند؛ برای داشتن یک اتاق با اجاره های نجومی وقت و انرژی بگذارد و یا به خانواده خود نیز کمک

در اتحادیه حمایت میکنیم. اتحادیه هائی که دست ساز احزاب هستند همانقدر به بیراهه میروند که احزاب دست ساز اتحادیه ها. سومین نکته ای که در رابطه با ضرورت دفاع از استقلال اتحادیه باید طرح شود اینستکه بجز اتحادیه نهاد دیگری نیست که بطور اخص از منافع کارگران دفاع کند. اتحادیه نهادی است که از منافع کارگران بعنوان کارگر دفاع میکند. عبارت دیگر اتحادیه طبقه کارگر را بمشابه فروشنده نیروی کار سازمان میدهد، یعنی در تقابل با سرمایه دار یا خریدار نیروی کار، در حالیکه علت وجودی شورا متشکل کردن طبقه برای هدایت سیاسی جامعه است و حزب رسالت تأمین هژمونی طبقه کارگر را بعهدہ دارد. ●

منابع :

- ۱- انگلس در توصیف جنبش کارگری آلمان چنین میگوید "اولین بار است که مبارزه بطور منظم در هر سه مسیر متوافق و مرتبط خود جریان دارد: در مسیر تنوریک، در مسیر سیاسی و در مسیر اقتصادی. عملی (مقاومت در برابر سرمایه داران) قدرت و شکست ناپذیری نهضت آلمان در همین باصطلاح هجوم متمرکز نهفته است" به نقل از چه باید کرد.
- ۲- مارکس اثرات فلج کننده رقابت را چنین توضیح میدهد "رقابت افراد را نه فقط بورژواها، بلکه خیلی بیش از آن کارگران را- علیرغم این حقیقت که ایشان را درکنار هم قرار میدهد، از یکدیگر جدا میسازد. بهمین دلیل است که مدتها طول میکشد، تا این افراد بتوانند با یکدیگر متحد شوند. بهمین خاطر است که تنها پس از مبارزاتی طولانی میتوان بر هر نیروی متشکلی که بر فراز و علیه افراد جدا از هم قرار دارد - که در روابطی زندگی میکنند که روزانه این جدائی و انزوا را تجدید تولید مینماید- فائق شد" به نقل از مارکسیسم و حزب - نوشته جان مالدینکس.
- ۳- نامه مارکس به دولت.
- ۴- کمونیسم و سندیکالیسم نوشته لئون ترترسکی.

مال و مکنت خانوادگیشان پشتیبان آنهاست و هیچ دغدغه خاطری ندارند. پیشبرد این سیاست از طرف رژیم اسلامی بمعنای تنگتر کردن حلقه فشار برطبقات تهیدست جامعه است. پس از تصفیه ایدئولوژیک دانشگاهها، حالا سیاست تصفیه فرزندان کارگران و زحمتکشان و تهیدستان جامعه از محیطهای دانشگاهی با شدت دنبال میشود. تنها مقاومت گسترده دانشجویان، تاکنون باعث عقب نشینی رژیم شده است و همانطور که تجربه های زیادی نشان داده است این عقب نشینی ها خصلت کاملاً مقطعی دارد و به محض آماده شدن شرایط مجدداً اجرای این سیاست در دستور قرار خواهد گرفت.

بررسی مجموعه سیاستهای رژیم، نشان میدهد که جمهوری اسلامی، اصلیتترین سرمایه گذاری کشور را به سمت نابودی سوق میدهد. زیرا دردنیای امروز سرمایه گذاری روی نیروی انسانی و تربیت نیروی کارماهر، اساسی ترین و محوری ترین سرمایه گذاری برای رشد و ارتقای جامعه است. زیرا هرقدر کشوری از نیروی انسانی تحصیل کرده تر و نیروی کار ماهرتر برخوردار باشد، پایه ریزی اقتصاد قدرتمند تر و جامعه ای رو به رشدتر، برایش آسانتر خواهد بود اما سیاست رژیم اسلامی درست عکس این جهت را پیشه ساخته است. حذف ایدئولوژیک نیروهای مستعد، تصفیه دائم کادر علمی و با تجربه به بهانه های گوناگون، اعزام وابستگان خود به دانشگاهها بدون توجه به کیفیت دانش آنها، از بین بردن امکان تحقیق علمی در محیطی آرام و آزاد، فراهم آوردن مشکلات دانشی برای دانشجویان و بدتر از همه در پیش گرفتن همین سیاست در مدارس، جلوه های روشن سیاست ویران سازی در زمینه تربیت نیروی انسانی است. اگر جامعه امروز ایران از ذخیره نیروی ماهر گذشته اش استفاده میکند، در فردا وضع بشدت خرابتر خواهد شد. بنابراین برای اینکه کشور، دچار آینده ای مبهم و تیره و تار نگردد، برای اینکه سیاست ویران سازی رژیم موفق نگردد، بایدکه با تمام قوا درمقابل سیاستهای جمهوری اسلامی مقاومت کرد و مانع از طرحهای شوم آن شد. سازماندهی مقاومت موثر در محیطهای دانشگاهی نیاز به ارتباطات منظم، تشکل مستقل و برنامه ریزی حساب شده دارد و این کاری است که دانشجویان پیشرو و مترقی باید بعنوان یک وظیفه انسانی انجام دهند. زیرا تسلیم درمقابل چنین رژیمی یعنی تن به خودکشی تدریجی دادن. ●

## مبارزه با گرانی

## دروغی بیش نیست

دو برابر شود و از ۵ تومانی به ۱۰ تومانی برسد. ناطق نوری رئیس مجلس که طی ماههای اخیر بارها از او بعنوان جانشین رفسنجانی نام برده شده و از چندی پیش بمنظور جلب رأی و ظاهر سازی و چهره نمایی، به دوره گردی دراستانهای مختلف وسفرهای تبلیغی دست زده، در جریان سفرش به استان مرکزی، دراجتماعی در حوزه علمیه شهرستان محلات درباره علت تصویب افزایش قیمت فرآورده های نفتی بوسیله مجلس شورای اسلامی برای سال آینده گفت: "سوخت در کشور ما بسیار ارزان است. بطوری که موجب شده مصرف سوخت کشور با ۶۰ میلیون نفر جمعیت از کشور چین با یک میلیارد و دویست میلیون نفر جمعیت بیشتر باشد، اما توجهی که ناطق نوری برای گرانی قریب الوقوع مواد سوختنی مطرح کرده است هیچ نیست جز یک سفسطه رزیلانه آخوندی. زیرا براستی درکجا رسم است که مصرف انرژی در کشوری که در شمار بزرگترین صادرکنندگان نفت جهان است با مصرف انرژی دریک کشور غیرنفتی قیاس شود؟ ناطق نوری اگر راست میگوید چرا مصرف داخلی مواد سوختی را با یک کشور نفتی دیگر قیاس نمیکند؟ چرا از توزیع عواید نفتی مثلاً در لیبی چیزی نمیگویند. قذافی و رفسنجانی هر دو دیکتاتورند، اما اولی با اینکه دیکتاتور است، بخشی از پول نفت را بحساب مردم میریزد که صدای اعتراضشان به غارتگری بلند نشود، اما رفسنجانی ها، خامنه ای ها و نوری ها، نه تنها میلیاردها دلار ثروت نفتی را بالا میکشند و سوسیسیدها را هرجا که دستشان برسد قطع میکنند، بلکه چیزی هم از مردم طلبکارند. وانگهی صرفه جو نبودن مردم در زمینه انرژی و مواد سوختی، کاربرد یکجانبه و غیرعادلانه سیاست زور و اجبار بعنوان تنها سیاست پایان دادن به مصرف بی رویه را به هیچوجه توجیه نمیکند. ناطق نوری دیواری کوتاهتر از دیوار مردم نمیشناسد و مثل سایر همپالگیهایش به مردم زور میگوید و ظالم و ریاکار است. او روز ۲۹ آبان درجریان یک سخنرانی در شهر خمین گفت: "۵۵ میلیارد ریال دربرنامه عمرانی دوم برای نشر آثار امام اختصاص یافته است". ناطق نوری ها، رفسنجانی ها و سایر دزدان سرگردنه اتاق بازرگانی و ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار، باید به مردم جواب بدهند که هدف اصلی از افزایش بهای مواد سوختی چیست؟ اگر صرفه جویی در هزینه ها و کاهش مخارج دولت است، چه کسی به آنها حق میدهد میلیارد میلیارد صرف نشر آثار و افکار خمینی کنند؟

در حالیکه گرد و خاک تبلیغاتی و عوامفریبی دولتمردان جمهوری اسلامی پیرامون باصطلاح مبارزه با گرانیروشی همچنان ادامه دارد، نگاهی به سرنوشت دو تبصره مربوط به برنامه دوم توسعه در مجلس شورای اسلامی الزامی است. الزامی است چون هم مشت این عوامفریبان را باز میکنند، هم شیوه موثر مقابله مردم با عامل اصلی گرانی و فلاکت اقتصادی، یعنی رژیم فقها را بخوبی آشکار میسازد. از این دو تبصره یکی تبصره ۷۷ است که در آن اخذ ۳۰ درصد از هزینه تحصیلی دانشجویان از آنان و درواقع خصوصی کردن آموزش عالی پیش بینی شده بود. این تبصره با مخالفتهای گسترده دانشجویی مواجه شد. موج اعتراض در دانشگاهها ملایا را دچار وحشت ساخت و خامنه ای از ترس بربادرفتن نظام فقاقتش، دستور داد از اجرای آن خودداری شود. اما تبصره ۱۹ از تصویب مجلس گذشت. برطبق این مصوبه بهای مواد سوختی شامل بنزین، نفت، گازوئیل و گاز و همچنین خدمات پستی و مکالمات تلفنی افزایش خواهد یافت. روغنی زنجانی، رئیس بربرنامه و بودجه جمهوری اسلامی وعده داده است که از اول سال آینده بهای هر لیتر بنزین

### حُضری یا مشترکین

از مشترکین و واحدهای توزیع راه کارگر تقاضا میکنیم با رعایت نکات زیر جهت کاهش نارساییها و کمبودها و تسهیل حسابرسی و تسریع کار توزیع نشریه با ما همکاری کنند:

❁ روی برگه پرداخت وجه آبونمان حتماً نامی که با آن نشریه دریافت میشود در قسمت "مقصود از پرداخت" قید شود؛

❁ مشترکینی که از کانالهای تشکیلاتی اقدام به ارسال وجه آبونمان و یا وجه فروش نشریه میکنند، حتماً پس از پرداخت پول طی یادداشت کوتاهی میزان مبلغ پرداخت شده، زمان پرداخت و همچنین نام رفیق تحویل گیرنده را به اطلاع مرکز توزیع برسانند؛

❁ هزینه تبدیل ارز و یا چکهای ارسالی از کشورهای غیر از آلمان، از تعرفه کارمزدی بالایی برخوردار است (۲۰ مارک). بدینجهت از مشترکین خارج از آلمان تقاضا میکنیم یا با ارسال وجه نقد داخل پاکت و یا از طریق تشکیلات راه کارگر در کشور مربوطه اقدام به پرداخت حق اشتراکشان نمایند. وجوهی که از طریق بانک به صندوق نشریه ریخته میشود با کسر دستمزد بانکی ۲۰ مارک درحسابرسی شخص پرداخت کننده وارد خواهد شد؛

❁ از مشترکینی که نام اشتراک خود را تغییر میدهند تقاضا میکنیم نام قبلی خود را حتماً قید نمایند؛

❁ از مشترکینی که آدرس خود را تغییر میدهند تقاضا میکنیم آدرس جدید خود را با قید آدرس قبلی، هرچه سریعتر به مرکز توزیع اطلاع دهند؛

❁ از خوانندگان و علاقمندان نشریه تقاضا میکنیم با ارسال آدرسهای جهت عرضه نشریه برای فروش، ما را در توزیع وسیعتر نشریه راه کارگر درمیان ایرانیان خارج از کشور یاری رسانند.

مرکز انتشار و توزیع راه کارگر



معقولانه رویه مصرف براساس اولویتهای واقعی ثالثاً امکان میدهد که حتی در صورت اجتناب ناپذیر بودن افزایش بهای فرآورده های مصرفی معینی برای کل جامعه، هزینه اضافه ای که از طریق این افزایش به اقشار آسیب پذیر و کارگران و زحمتکشان تحمیل میشود، از طریق یکرشته معافیتهای مالیاتی، تسهیلات ویژه، سوسید، پرداخت کمک هزینه و شیوه های مشابه تعدیل و جبران گردد. همه این تمهیدات کاملاً قابل اجراست، اما پیش شرط آن یک نظام مالیاتی جامع و مدرن است و نظام مالیاتی مدرن هم به گروه خون نظام جمهوری اسلامی نمی خورد، چون نیازمند دولت قانون است. یعنی نیازمند دولتی است بدون ولایت و فقاقت و امتیازات انگلی ویژه برای گروه یا گروههای خودمدار در درون جامعه. تازمانی که این امتیازات از ریشه برنیفتند، تازمانیکه یک طبقه سیاسی غرق در فساد و تجمل و مصرف لوکس وجود دارد، تازمانی که امثال خامنه ای قادرند از طریق صدور فرمان دست شاه دزدهایی مثل محسن رفیقدوست و نهادهای اختاپوسی مثل بنیاد مستضعفان را در غارت و چپاول ثروت ملی باز بگذارند، هیچ امکانی برای مقابله با بیشرمانه ترین موارد سوءاستفاده، حیف و میل صاحبان قدرت و تجمل پرستی و مصرف لوکس در چهارچوب نظام فعلی وجود ندارد. برعکس تورم و گرانی همچنین ادامه خواهد یافت و اوضاع روز بروز بدتر خواهد شد. نمونه مصوبه مجلس درمورد گران کردن بهای مواد سوختی به بهانه صرفه جویی هزینه ها و ارزانی سوخت در کشور، نقاب از چهره رژیم عوامفریب فقها برمیدارد و ثابت میکند که ادعای مبارزه با گرانی ادعایی است سراپا کاذب و ریاکارانه و ثابت میکند که فقها هیچ فرصتی را برای سرکسه کردن مردم، حتی در اوج فقر و فلاکتشان هم که باشد، از دست نمیدهند.

تبصره ۷۷، مربوط به اخذ ۳۰ درصد از هزینه تحصیلی از دانشجویان که درواقع توطئه ای بود برای خصوصی کردن آموزش عالی، عقیم ماندن علت یک چیز بود: اعتراضات دانشجویی! تبصره ۱۹ به تصویب رسید و مسئولان رژیم، ضمن توجیه گرانی مواد سوختی، وعده اجرای آنرا داده اند. علت یک چیز است: با اعتراضات گسترده و شورش توده ای مواجه نشده اند. برای مقابله با گرانی قریب الوقوع فرآورده های سوختی و وادار ساختن رژیم به لغو تبصره ۱۹، راهی جز شورش و اعتراضات گسترده مردم وجود ندارد. ❁

مگر اذکار خمینی کم بدبختی و فاجعه برای مردم زحمتکش آفرید که ۵۵ میلیارد ریال برای تبلیغش هزینه میکنند؟ روحانیت ایران گمان میبرد بت سازی از یک جلاذ پوسیده فکر خون آشام درد بی درمان آبرویاختگی و بی اعتباری اش را چاره میکند. هرکس که چشم بصیرتش کور نیست، بروشنی میبیند که چنین گمانی پوچ و باطل است. اما براستی چرا مردم باید چوب آترا بخورند؟ چرا باید ۲۰۰ میلیون دلار ارز بابت واردات دهها نوع عطر و ادکلن خارجی راهی خارج از کشور شود؟ چرا باید ۳۲۲ نوع آدامس خارجی از طریق تسهیلات وارداتی در بازار تهران باشد و صدها هزار دلار سرمایه هدر رود؟ مگر جایی که ۸۰ درصد مردم از تأمین مایحتاج ضروری زندگی عاجزند، مصرف انواع عطر و ادکلن چندین هزارتومانی لوکس و تجملی نیست و اگر هدف صرفه جویی درهزینه هاست، مگر جلوگیری از ورود بی رویه کالاهای لوکس و تجملی نباید در رأس اولویتهای صرفه جویی باشد؟ واقعیت این است که بزرگترین مشکل جامعه ما، مشکل نوسان قیمتها نیست، فقدان آن نظام سیاسی است که بخواهد و بتواند همه چیز و از جمله همه و هرگونه کاهش یا افزایش قیمتها را نیز به وسیله ای برای مقابله موثر با امتیازات اقلیت، مفتخور و بهره کش جامعه تبدیل کند. یکی از مهمترین ابزارهای جابجایی فشار روی گروههای اجتماعی و نزدیکتر ساختن دو قطب فقر و ثروت جامعه بهم، قیمت گذاری تناسبی از طریق مکانیسمهای مالیاتی است. بطور مثال افزایش بهای انشعاب گاز برای کلیه صاحبان درآمدهای کلان به چندین برابر قیمت کنونی، هیچ فشاری بر آنان وارد نمیسازد اما برای مردمی که از تأمین نان شب عاجزند، فشاری است کمرشکن و تحمل ناپذیر. جلوگیری از ایجاد بازارسیاه بخاطر تفاوت قیمتهای مصرف فرآورده های سوختی نسبت به گروههای اصلی مصرف کنندگان نیز کاملاً ممکن است. البته نه از طریق انواع آتین نامه ها، مقرارت و دستورالعملهای ویژه، یا ارسال دسته های لاشخور بسیجی به خیابانها و ندمالی آفتابه دزدها، بلکه از طریق مکانیسمهای مالیاتی. بستن مالیات تصاعدی بر سرمایه و نه فقط سرمایه، بلکه دارایی و ثروت صاحبان نقدینگی های کلان اولاً میتواند شامل نوعی قیمت گذاری تناسبی هم باشد، بدون اینکه خطر ایجاد بازار سیاه را در پی داشته باشد. ثانیاً راهی است برای افزایش درآمدهای لازم برای سرمایه گذاریهای زیربنایی و اصلاح تدریجی و

## اخبار

تهیه و تنظیم از س. سیروس  
 به گزارش نشریه "جهان کار آزاد"، ارگان "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری"، درحال حاضر نزدیک به یک سوم کودکان زیر ۱۴ سال آفریقایی بعنوان کارگر در کارخانجات پارچه بافی لسوتو، مزارع مکانیزه تانزانیا، معادن طلای زیمبابوه، معادن الماس ساحل عاج و یا دخمه های قالی بافی مصر و مراکش مشغول بکارند. به عبارت دیگر، بیشترین استفاده از نیروی کار کودکان جهان در آفریقا صورت میپذیرد و کودکان زیر ۱۴ سال، هفده درصد از کل نیروی کار قاره را تشکیل میدهند.

وضعیت مشابهی نیز در کشورهای آسیای حاکم است و تنها در کشور هند بیش از پنجاه و پنج میلیون کودک کارگر وجود دارد.

اما استفاده از نیروی کار کودکان تنها خاص کشورهای پیرامونی و جهان فقر نیست، بلکه در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز کودکان بعنوان نیروی کار ارزان مورد استثمار قرار میگیرند. بعنوان مثال، هم اکنون در انگلستان بیش از دو میلیون کودک کارگر وجود دارد. برطبق آمار رسمی، در عرض ۵ سال گذشته نزدیک به بیست و چهار هزار مورد سانحه کاری در مورد کودکان انگلستان گزارش شده است. در تیرماه همین سال یک نوجوان ۱۵ ساله پس از سقوط در مایعات شیمیایی کارخانه محل کارش دچار اغما، گردیده و دو هفته بعد در بیمارستان درگذشت. پیش از آن نیز انگلستان دست یک دختر ۱۳ ساله به هنگام کار در کارخانه تولید تیغ ماشینهای چمن زنی در زیر د. گاه قطع گردیده بود. دولت انگلستان در همین حال یکی از دولتهایی است که تاکنون از قبول قرارداد "اتحاد اروپایی" مبنی بر ممنوعیت و جلوگیری از کار کودکان سرباز زده و خواستار فرصتی ۹ساله برای بررسی موضوع شده است!

از سوی دیگر، انحصارات بین المللی نیز کودکان جهان حاشیه را درمقیاسی فزاینده به استثمار میکشاند. به گزارش "کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری" یک شرکت آلمانی تولید کننده زیرپوش با جعل قراردادهای استخدامی و افزایش سن کارگران، از نیروی کار کودکان زیر ۱۵ سال در کارخانه های خود

در فیلیپین استفاده میکند. گلدوزی و برودری دوزی در کارخانجات این شرکت آلمانی، توسط کودکان سه ساله فیلیپینی صورت میپذیرد!

سه تشکل سراسری کارگری در پاکستان، پس از مدتی بحث و گفتگو تصمیم به ائتلاف و همکاری گرفتند. برطبق توافقات، این سه تشکل اتحادیه ای، از این پس تحت نام "کنفدراسیون کارگران پاکستان، پس از مدتی بحث و گفتگو تصمیم به ائتلاف و همکاری گرفتند. برطبق توافقات، این سه تشکل اتحادیه ای، از این پس تحت نام "کنفدراسیون کارگران پاکستان" حول مسائل مشترک دست به فعالیت خواهند زد. بعنوان اولین حرکت مشترک، هرسه تشکل تصمیم دارند تا مسئله عضوگیری و سازماندهی کارگران در بخشهای غیررسمی اقتصاد را در دستور کار خویش قرار دهند.

در گزارشی که سازمان ملل متحد در روز سه شنبه اول آذر انتشار داد، آمده است که بیست و پنج درصد از ذخیره ارزی پاکستان از طریق فروش و قاچاق مواد مخدر از جمله هروئین تأمین میگردد. بگفته همین منبع، با درآمد حاصله از مواد مخدر، موازنه تجارت خارجی بهبود یافته و پولهای حاصل صرف ورود کالاهای لوکس از کشورهای پیشرفته سرمایه داری میگردد. پاکستان یکی از بزرگترین تولیدکنندگان هروئین در جهان است و تولید سالانه آن بالغ بر هفتاد تن میگردد.

بدنبال تصمیم راد آهن دولتی نوژ مبنی بر اخراج عده ای از کارگران و تکنیسین ها، دوهزار تن از کارگران در روز دوشنبه ۲۸ آذرماه در نقاط مختلف این کشور دست به اعتصاب زده و از حرکت قظاها جلوگیری بعمل آوردند. در همانروز نیز کارگران اعتصابی در خیابانهای اسلو پایتخت نوژ دست به تظاهرات برعلیه طرحهای صرفه جویی دولت زده و خواستار بازپس گرفتن طرح و جلوگیری از اخراج همکاران خود شدند.

"مرکز تحقیقات گمرکی آلمان" (ZKA)، در گزارش اخیر خویش مینویسد که جمهوری اسلامی از میانه دهه ۸۰ تلاشهای بسیاری را برای تولید موشکهای دوربرد آغاز کرده و درحال حاضر نیز با کمکهای کره شمالی و چین، دوفاز تدارکات/مونتاز و تولید بدنه ه. رشک در داخل را پشت سر نهاده، و تا چند سال دیگر فاز سوم که شامل تولید داخلی موشکهای اشکود B با برد سیصد کیلومتر و اشکود C با برد پانصد کیلومتر میشود را پشت سر خواهد نهاد. گذشته از آن، جمهوری اسلامی دستیابی به موشکهای

جدید کره شمالی را نیز که بردشان بالغ بر یکهزار کیلومتر میباشد، در برنامه قرار داده است.

مرکز تحقیقات گمرکی آلمان میافزاید که رژیم ایران همچنین تولید داخلی سوخت مایع و جامع موشکی، خودروهایی کنترل از راه دور و موشکهای کرم ابریشم چین را نیز آغاز کرده است. به گفته همین منبع، جمهوری اسلامی با کمک یک شرکت هندی، مشغول تولید اولیه سلاحهای شیمیایی در ایران بوده و از آنجایی که تمامی مواد و تجهیزات لازم در ایران و هند وجود ندارند، تماسهایی نیز با شرکتهای غربی گرفته شده است.

برنامه های تولید موشکی جمهوری اسلامی بر طبق گزارش مذکور، تحت مسئولیت مستقیم صنایع نظامی، صنایع دفاع، گروه صنعتی شهید همت و گروه صنعتی شهید باقری در شهرهای شیراز، خرم آباد، سمنان و نیز پارچین متمرکز شده است.

برخلاف جنگ و دعوای زرگری بین جمهوری اسلامی و آمریکا، روابط گسترده تجاری بین این دو برقرار است و آمریکا با حجم معاملاتی برابر با ۵ میلیارد دلار در سال، درحال پیشی گرفتن از رقبای آلمانی و ژاپنی در زمینه روابط اقتصادی با جمهوری اسلامی است.

نشریه "میدل ایست" در شماره ۲۴۱ خود، مورخ ژانویه ۱۹۹۵ مقاله ای را در این زمینه بچاپ رسانده که ما خلاصه ای از آنرا به سمعان میرسانیم. "میدل ایست" مینویسد که معاملات جمهوری اسلامی و آمریکا، از طریق "مرکز تجارت و توسعه ایرانیان" که اصطلاحاً "سیتاد" نامیده میشود، به پیش میروند. "سیتاد" که در شهر نیویورک قرار گرفته، بظاهر یک مرکز خصوصی ست، اما در واقع امر، این مرکز در اوائل ارائه طرح رفسنجانی مبنی بر لیبرالیزه کردن اقتصاد ایران بنا شد و مستقیماً از طرف جمهوری اسلامی هدایت میشود. بعنوان مثال، سیاست آن توسط هیئت نمایندگی رژیم در سازمان ملل دیکته شده و هر از چندگاه یکبار، مسئولین بانک مرکزی و وزارت اقتصاد، به آن سرکشی میکنند. هدف این مرکز، ترویج روابط بهتر بین آمریکا و ایران، ذکر شده است.

"مجید زار" معاون این مرکز میگوید، "ما کمپانیهای آمریکایی را برای ورود به بازار ایران کمک میکنیم و ترتیبی میدهیم که آنان افراد، صلاحیتدار را ملاقات کنند". وی سپس میافزاید: "ما میتوانیم تماس

"کاروان کارگری" که جنبش یاری رسانی کارگران اروپا به کارگران بوسنی ست، بر سرمرز تحویل گرفته شده و در شهر توزلا در اختیار تشکلات چند ملیتی زنان ساکن این شهر قرار خواهند گرفت. لازم به یادآوری ست که اهالی شهر توزلابهربری اتحادیه کارگران معدنچی تاکنون قاطعانه در برابر جنگ برادرکشی در بوسنی ایستاده و از چند ملیتی و چند مذهب بودن ساکنان شهر دفاع کرده اند.

■ یک کمیسیون بین المللی که با شرکت بیست زن از کشورهای مختلف تشکیل شده است، در گزارشی که در روز جمعه ۲۵ آذرماه انتشار داد، خواستار آن گردیده که دبیرکل سازمان ملل به تناوب از میان زنان و مردان انتخاب شود. گذشته از آن کمیسیون مزبور از کشورهای عضو سازمان ملل خواسته است تا نیمی از پستهای نمایندگی خود را به زنان اختصاص دهند. گزارش این کمیسیون قرار است به کنفرانس بین المللی زنان که در تابستان آینده در پکن برگزار میشود، ارائه گردد.

■ به چند مورد درباره عدم وجود برابری در بین زن و مرد در سطح جهانی توجه فرمائید:

سازمان جهانی کار ILO در گزارشی خود به پنجمین کنگره بین المللی زنان چنین نوشت: "جمعیت زنان بیش از جمعیت مردان در جهان است و با آنکه زنان بیشتر از مردان کار میکنند، اما تنها صاحب ده درصد از درآمدهای دنیا میباشند".

آما ریتاسن (Amartya Sen) محقق زن هندی در کتابی که بسال ۱۹۹۰ انتشار داد، چنین مینویسد: "با آنکه تعداد نوزادان پسر و دختر در بدو تولد در مجموع یکسان است، اما در هر نسلی حداقل یکصد میلیون فرزند دختر بدلیل تبعیض جنسی که خود را به شکل اختصاص دادن امکانات، غذا و بهداشت برای فرزندان پسر نشان میدهد، از صحنه گیتی ناپدید شده و یا به عبارت ساده تر، میمیرند".

سازمان بهداشت جهانی در گزارشی سال ۱۹۹۲ خود مینویسد: "فقط در قاره آسیا هرساله میتوان سیصد و پنجاه میلیون زن را یافت که از کمبود تغذیه و عواقب ناشی از آن در رنجند".

و سرانجام، ماریا آنژلیکا دوچی (Maria Angelica Ducci) در گزارشی که بسال ۱۹۹۳ به سازمان جهانی کار ارائه داد، وضعیت زنان را از نقطه نظر قدرت در جامعه چنین توصیف نمود: "تنها در شش

این دو محقق میگویند که کشورهای پیشرفته و غیرپیشرفته که سابقاً بودجه معینی را به ارگانهای بین المللی یاری رسانی به زنان تخصیص میدادند، امروزه همان بودجه را بسوی طرحهایی سرازیر نموده اند که از سوی بازار آزاد، یعنی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ارائه میگردند. از سوی دیگر، شبکه "آلترناتیوهای توسعه زنان برای عصر جدید" (DAWN) که در سال ۱۹۸۵ از سوی زنان جهان حاشیه در کنفرانس بین المللی نایروبی تشکیل گردید، اعلام داشته است که با اوجگیری سیاستهای لیبرالیسم نو، حقوق زنان در معرض خطر قرار گرفته و دیگر کسی از برابری زن و مرد سخن نمیگوید. شبکه مذکور در طی نوشته ای پیشنهاد نموده تا زنان شرکت کننده در کنفرانس بین المللی پکن که در تابستان آینده برگزار خواهد شد، بجای بحث حول رشد اقتصادی و رقابت، این را مورد بحث قرار دهند که کدام شیوه اقتصادی به رشد انسانی میانجامد.

■ به گزارش کمیسیون حقوق زنان سازمان ملل، تا پایان تابستان سال ۹۴، ۳۷ کشور جهان از قبول و تأیید چهار کنوانسیون مربوط به حقوق بنیادین زنان، خودداری نموده بودند. برطبق همین گزارش، جمهوری اسلامی یکی از رژیمهایی ست که تاکنون چهار کنوانسیون ناظر بر حقوق سیاسی زنان، حفظ ملیت و تابعیت از سوی زنان متأهل، حق زن در انتخاب شوهر و تعیین حداقل سن برای ازدواج و سرانجام الغای کلیه تبعیضات برعلیه زنان، را مورد تأیید قرار نداده است. بجز از جمهوری اسلامی، از جمله این کشورها نیز در لیست مخالفان جای دارند: الجزایر، بحرین، کویت، عربستان سعودی، واتیکان، موناکو، و عمان.

■ تسلیمه نسرین نویسنده بنگلادشی که فتوای قتلش توسط بنیادگرایان صادر گردیده است، در یک کنفرانس ادبی که دروین پایتخت اتریش برگزار گردید، اظهار داشت که وی هرگز با بنیادگرانی سازش نخواهد کرد و به مبارزه برعلیه آن ادامه خواهد داد. نسرین همچنین با دفاع از سلمان رشدی، بر ضرورت اتحاد و اتفاق کلیه نویسندگانی که مورد تهدید بنیادگرایان قرار دارند، تأکید نمود.

■ بدنبال فراخوان جنبش "آزنان به زنان"، در عرض مدت کوتاهی بیش از ده هزار بسته حاوی وسایل بهداشتی، صابون، کبریت و میوه خشک شده از سوی زنان سوئد برای ارسال به زنان ساکن شهر توزلا در بوسنی جمع آوری گردید. کمکهای جمع آوری شده از طرف

شما را باوزیر مربوطه در ایران برقرار کرده و ترتیب ملاقاتتان را با او بدهیم".

اما این مرکز تنها رابط بین جمهوری اسلامی و سرمایه های آمریکائی نیست، بلکه بعنوان حلقه رابط بین رژیم و سرمایه داران فراری از انقلاب بهمن نیز عمل میکند. به گفته مجیدزاد، این سرمایه داران از طریق مرکز مزبور، یک میلیارد دلار در ایران سرمایه گذاری کرده و امروزه آزادانه به ایران رفت و آمد میکنند. برغم گستردگی دامنه این روابط بین جمهوری اسلامی و آمریکا، هیچکدام از آنان مایل نیستند که آثرا بیش از حد علنی سازند. "میدل ایست" از قول یکی از مشاوران رفسنجانی میگوید که: "اگر ما در نقطه نظراتمان نسبت به آمریکا، نرمش نشان بدهیم، بسیجی ها به خیابان میریزند و از ما جواب میخواهند که چرا و به چه دلیل اینهمه در مقابل آمریکا از خود فداکاری نشان دادند. من فکر نمیکنم که ما فعلاً بتوانیم با خیال راحت، چنین کاری را انجام بدهیم".

خلاصه کلام آنکه، برغم شعارهای هردو طرف، که یکی آن دیگری را "تروریست" و یا "شیطان بزرگ" مینامد، روابط آنان روبه گسترش است. حرف آخر را "علی سبز علی یان" دیپلمات سابق رژیم شاه و مدیر فعلی "مرکز تجارت و توسعه ایرانیان" میزند و جنگ و دعواهای ظاهری را چنین جمع بندی میکند: "این سیاست است و مصرف داخلی دارد. ما مایل به تجارت با آمریکا هستیم و آمریکا هم مایل به تجارت با ماست".

■ بدنبال اعتراضات کارگری، دولت رومانی مجبور به عقب نشینی از طرحهای خود مبنی بر عدم اختصاص بودجه دولتی به کارخانه های غیرسودده گردید. دولت رومانی پس از موافقت با خواست کارگران اعلام داشت که مبلغی معادل سیصد و پنجاه میلیون فرانک فرانسه را طرف بازسازی و حفظ کارخانجات غیرسودده خواهد نمود.

## اخبار زنان

■ دو محقق زن بنامهای "هیلکا پیه تیله" (Hilka Pietila) و "جین ویکرز" (Jeanne Vickers)، پس از سالها فعالیت در کمیسیون زنان سازمان ملل، اخیراً کتابی را منتشر ساخته اند که در آن بعد از شمارش پیشرفتهایی که زنان در جهان داشته اند، اعلام میدارند که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، وضعیت زنان دنیا رو به وخامت نهاده و بازار آزاد حقوق زنان را مورد حمله قرار داده است.

اعلامیه مشترک درباره

## شورش جوانان در

### ورزشگاه آزادی

شورش جوانان در تهران، که روز جمعه بیست و هشتم دی ماه از استادیوم ورزشی آزادی شروع شده و پس از درگیری با مأمورین انتظامی و به آتش کشیدن بخشی از تأسیسات استادیوم، به خیابانهای تهران امتداد یافته بود، هرچند که بهانه شروعش اخراج دو بازیکن توسط داور مسابقات بوده است، اما سریعاً به یک حرکت سیاسی اعتراضی علیه رژیم تبدیل شده و با شعارهای ضد رژیم و زد و خورد با پاسداران در خیابانها، حلقه دیگری بر زنجیره حرکات طغیانی مردم ایران در شهرهای مختلف افزوده است که آخرین آنها شورش عظیم مردم قزوین بود. طبق اخبار دریافتی، پاسداران رژیم اسلامی که چندی پیش اجازه قانونی تیراندازی بسوی تظاهرکنندگان خیابانی را از مجلس اسلامی دریافت کرده اند در مقابل با شورشهایی که از ورزشگاه آزادی به خیابانهای تهران سرازیر شده بودند، بر روی آنان آتش گشوده و دستکم سه نفر را در همان نخستین لحظات به قتل رسانده اند. گزارشات مختلف، از صدها زخمی و حدود دو هزار بازداشتی نیز حکایت دارند.

حساب شورشهای با سابقه جوانان ایران در میدانهای ورزشی را از اعتراضات و مبارزات جوانان در محیطهای دانشگاهی نمیتوان جدا کرد. اینها همه نمودهای ناراضانی و عصیان نسلی است که حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی همه عرصه های حیات را بر آنان تنگ، امروزشان را تباه و نسبت به آینده، نومید و هراسناکشان کرده است. کما اینکه حساب شورش و اعتراض جوانان را نیز نمیتوان از ناراضانی و استیصال عمومی مردم ایران جدا کرد، که آشفشان در حال التهاب، هراز چندگاه با تک جوش های اخطاری در اینجا و آنجا از بالا آمدن تدریجی دریای آتشی خبر میدهد که دیر یا زود در زیر پای رژیم جمهوری اسلامی دهان باز خواهد کرد.

ما ضمن محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی در آتش گشودن بسوی تظاهرکنندگان و قتل تعدادی از آنان، نسبت به سرنوشت دستگیرشدگان نیز نگرانی خود را اعلام میکنیم و خواستار ابراد فشار بر این رژیم برای آزاد کردن فوری بازداشت شدگان هستیم. دوم بهمن ۱۳۷۲ - ۲ ژانویه ۱۹۹۵

حزب دمکرات کردستان ایران  
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)  
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بودجه از سوی دولت مطرح شده است. در اعتراض به این وضع ۹ تن از پزشکان یکی از درمانگاهها کار خود را رها کرده بودند، اما به دلیل کثرت متقاضیان پزشک فارغ التحصیل (بویژه فارغ التحصیلان دانشگاه آزاد) این اقدام آنان هیچ تأثیری نداشته است. برای پزشکان تازه استخدام نیز به جای پرداخت حق ویزیت مبلغ ۳۰۰ تومان در هر ساعت در نظر گرفته شده است. واقعیت اینست که با انبوه پزشکانی که هر ساله وارد بازار کار میشوند، رقابت بیسابقه ای در بازار کار بین آنها پیش میاید. عدم امنیت شغلی و کاهش درآمد پزشکان امری معمول شده است. با توجه به اینکه اکثر فارغ التحصیلان سرمایه ای برای تأسیس مطب و... ندارند لاجرم مجبورند تا با حقوقهای بسیار پایین استخدام شوند. کارحتی به جایی رسید که بعلت انبوه زیاد پزشکان، کسری بودجه وزارت بهداشت و عدم نیاز به پزشکان در درمانگاهها و بیمارستانهای دولتی در کلیه نقاط ایران احتمالاً طرح اجباری پس از پایان تحصیل لغو یا محدود خواهد شد. شاید بتوان گفت که بخشی از پزشکان بیش از پیش برای گذران زندگی باید نیروی کار خود را بفروشند و به مزدبگیران بدل شوند. جمهوری اسلامی هرچند افزایش تعداد پزشکان را شاخصی برای باصلاح رشد و توسعه میداند اما واقعیت آن است که با افزایش قیمت دارو، خصوصی سازی مراکز درمانی و بهداشتی و کاهش خدمات ارائه شده از سوی تأمین اجتماعی و بیمه و انتقال بخش عمده این هزینه ها به روش بیماراران، مردم حتی الامکان به پزشک مراجعه نمیکنند و یا به خود درمانی میپردازند. ایران رفته رفته وضعیت مشابه با هند و بنگلادش پیدا میکند که در کنار انبوهی پزشک مردم از بیماریهای بسیار ساده جان میدهند.

#### گمک های مالی

پرویز اوصیاء	۵۰۰۰ کرون
بالاج	۴۰۰۰ کرون
یوسف یوتوبوری	۲۳۰۰ کرون
عباس	۶۰۰ کرون
طیغه نعیمی	۱۵۷۰ دلار

کشور از یکصد و هشتاد کشور عضو سازمان ملل زنان در مقام رهبری دولت قرار دارند. زنان تنها سه و نیم درصد از کل وزرای جهان را تشکیل میدهند و در نود و سه کشور جهان حتی محض نمونه هم که شده حتی یک زن را هم در یک پست مهم در وزارتخانه ها نییابید.

ساریا دوچی سپس چنین نتیجه میگیرد: "با حفظ وضعیت فعلی و با این ترتیبی که در جهان وجود دارد، حداقل چهارصد و هفتاد و پنج سال دیگر طول خواهد کشید تا زنان از نقطه نظر مقام به برابری کامل با مردان در حوزه های اقتصادی و سیاسی دست یابند!"

به گزارش "سارا مولینا"، یکی از فعالین کارگری زن در السالوادور، فشارهای وارده از سوی کارفرمایان بر علیه زنان کارگر در مناطق آزاد تجاری آمریکای لاتین افزایش یافته است. به گفته "مولینا"، زنان کارگر در صورت عضویت در اتحادیه های کارگری و یا باردار شدن، از کار اخراج میشوند. اخیراً نیز کارفرمایان مقرر داشته اند که زنان کارگر میباید هرچند وقت یکبار ثابت کنند که حامله نیستند! در صورت بارداری یک کارگر، کارفرما دو راه حل در برابر وی قرار میدهد: یا سقط جنین و یا اخراج!

همچنین موارد مشابهی نیز از مناطق آزاد تجاری هنگ کنگ گزارش شده است. به گفته فعالین کارگری هنگ کنگ، کارفرمایان معمولاً زنان جوان کارگر را که دارای تجربه مبارزاتی نیستند، هدف قرار داده و تلاش میکنند تا با ایجاد جو رعب و وحشت، آنان را تبدیل به بردگان بی حقوق نمایند.

اعتراض پزشکان به فشارهای سازمان تأمین اجتماعی

سازمان تأمین اجتماعی حقوق دریافتی پزشکان و پرسنل خود را کاهش داده است. پزشکان عمومی شاغل در بیمارستانها و درمانگاههای تحت پوشش این سازمان برای هر بیمار ۷۰ تومان و دندانپزشکان در کل چهل درصد هزینه دندانپزشکی هر بیمار را دریافت میکردند. طبق بخشنامه جدید این مبلغ به ترتیب به ۴۰ تومان و ۲۰٪ کاهش یافته است. این در حالی است که ساعات کار بجای دوونیم بعدازظهر تا ۴ بعدازظهر افزایش یافته و از آبانماه ناهار به پرسنل داده نمیشود و هرگونه اضافه کاری و دادن برخی مزایا ممنوع است. ظاهراً این امر به دلیل عدم اختصاص

## اعلامیه مشترک به مناسبت ۲۲ بهمن

بابهن ماه، سالروز یکی از برجسته ترین رویدادهای مبارزاتی مردم سراسر ایران فرارسیده است. در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ طوفان خشم انقلابی توده مردم بساط ننگین رژیم سلطنتی را که مظهر ستمگری و بیدادگری دیرینه سلاطین خودکامه علیه مردم ایران بود، درهم پیچید. مردم ایران که تحت حکومت رژیم شاه، زیر فشارهای متعدد مادی و معنوی، سرکوب و اختناق جانشان به لب رسیده بود، در یک جنبش همگانی و سراسری برای سرنگونی رژیم شاه، استقرار حکومتی واقعاً دموکراتیک، بدست آوردن آزادیهای سیاسی و بهبود شرایط مادی و معیشتی خود بپاخواستند و با مبارزه ای پیگیر و آشتی ناپذیر رژیم را سرنگون کردند. اما دریغ که سرنگونی رژیم شاه و برافتادن نظام سلطنتی نتوانست به تحقق خواستهای برحق و انقلابی مردم بیانجامد. چرا که قدرت، پارتیگر در دست دارو دسته مرتجع دیگری قرار گرفت که از همان آغاز دشمن انقلاب و اهداف و آرمانهای توده مردم بود.

سران جمهوری اسلامی بمحض بقدرت رسیدن، یورش به دستاوردهای انقلابی مردم را آغاز نمودند. قدم بقدم آزادیهای را که مردم درحین انقلاب با مبارزه خود بدست آورده بودند، از آنها باز پس گرفتند و سرانجام با یورش گسترده و همه جانبه، اختناق و سرکوبی را هولناکتر از گذشته بر ایران حاکم ساختند. از آن ایام تا به امروز مردم ایران در معرض سرکوب و بی حقوقی تام و تمام قرار گرفته اند. دهها هزار تن در سیاهچالهای قرون وسطانی زیر وحشیانه ترین شکنجه ها به بند کشیده شدند. هزاران تن به جوخه اعدام سپرده شدند و ایضاً هزاران تن دیگر در نبردهای مسلحانه بخاک و خون کشیده شدند.

جمهوری اسلامی از جمیع جهات، وحشیگری، سرکوب و بی حقوقی مردم را به حداعلا رسانده است. ابتدائی ترین حقوق و آزادیها از مردم سلب شده است. زنان ایرانی در معرض چنان فشار و بی حقوقی قرار گرفته اند که در تاریخ اخیر بیسابقه بوده است. ملیتهای تحت ستم کرد، آذری، بلوچ، عرب و ترکمن به بیرحمانه ترین شکل ممکن سرکوب شده و از حقوق دموکراتیک و انسانی خود محروم شده اند. براساس اختناق و سرکوب رژیم هیچ حد و مرزی نمیشناسد. با این همه، اومغان این رژیم ارتجاعی تنها سرکوب و محرومیت مردم از ابتدائی ترین حقوق مدنی و انسانی نبوده است، وضعیت مادی و معیشتی مردم در دوران زمامداری جمهوری اسلامی چنان پوختگی گرانیده که در سالهای اخیر بیسابقه بوده است. بحران همه جانبه اقتصادی که در نتیجه سیاستهای ارتجاعی رژیم پیوسته تشدید شده است، فشار طاقت فرسا و کمرشکنی را به توده مردم ایران تحمیل کرده است.

سال بسال سطح زندگی توده زحمتکش تنزل نموده است. بیکاری ابعادی گسترده و فاجعه بار بخود گرفته است. گسترش فقر تا بدان حد رسیده که اکثریت عظیم مردم از تأمین حداقل معیشت نیز محروم اند و زیر خط فقر قرار گرفته اند. این فقر و فلاکت همه جانبه، توأم با انواع فشارها و محرومیتهایی که رژیم به مردم تحمیل نموده، مصائب اجتماعی دیگری ببار آورده است که گسترش اعتیاد درمیان جوانان، رشد فحشاء و انواع و اقسام مفساد اجتماعی تنها نمونه هائی از آنها محسوب میشوند.

لذا روشن است که جمهوری اسلامی در عرصه های مختلف شرایط غیرقابل تحملی برای مردم پدید آورده است. نتیجتاً برغم سیاست فشار و سرکوب رژیم، نارضایتی و اعتراض پیوسته توسعه و گسترش یافته است. اعتصابات و دیگر شکلهای مبارزات کارگری در کارخانه ها، اعتراضات و تظاهرات توده ای در تعدادی از شهرها، تداوم مبارزه مسلحانه خلق کرد، همگی بیانگر این حقیقت اند که وضع موجود دیگر برای مردم قابل تحمل نیست. این حقیقت اکنون براکثریت عظیم مردم ایران روشن و آشکار شده است که باوجود جمهوری اسلامی هیچ بهبود جدی در اوضاع متصور نیست.

هر تلاش جدی برای نجات از اوضاع فلاکت بار موجود و تحقق خواستهای برحق و انقلابی مردم مقدم بر هر چیز در گرو سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است.

ما ضمن بزرگداشت ۲۲ بهمن و خاطره مبارزات و قهرمانی ها و جانفشانی های مردمی که بخاطر اهداف شریف و انسانی خود بپاخواستند و حتی جان باختند، مردم ایران را به تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی فرا میخوانیم. بهمن ماه ۱۳۷۳

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

آدرس ها و شماره تلفن های  
سازمان

آدرس روابط عمومی سازمان :

ALIZADI, BP195  
75563, PARIS-CEDEX12  
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان :

(33-1)43455804

تلفن عینی برای تماس از خارج کشور:

(49-40)6777819

برای آبونمان نشریه راه کارگر و سایر  
انتشارات سازمان، با آدرس زیر مکاتبه کنید.

RAHE KARGAR

Postfach 103707

50477 Köln

Germany

پول آبونمان و سایر انتشارات را به حساب

بانکی زیر واريز کرده و رسید آنرا به

آدرس پستی فوق ارسال کنید.

HAZAREH ev نام

19042035 شماره حساب

37050198 کدبانک

Stadtsparkasse Köln بانک

Germany

## صدای کارگر

رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران  
(راه کارگر)

هر شب ساعت ۲۱ به وقت تهران روی موج

کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر ۴۳۰۰ کیلوهرتز پخش  
میشود.

ساعت و طول موج صدای کارگر را در سراسر

ایران تبلیغ کنید!

صدای کارگر به عنوان تریبون چپ کارگری

ایران، در انعکاس نظرات و نوشته های

کسانی که برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه

میکنند، محدودیت تشکیلاتی ندارد.

پخش صدا یا نوشته و نظرات افراد بیرون از

سازمان کارگران انقلابی ایران، از صدای

کارگر الزاماً به معنای همکاری آنها با این

سازمان نیست.